

در صفحات دیگر:

از لنین:



دو تاکتیک

سوسیال دمکراسی روسیه

از منصور حکمت:



"دیپلوماسی"، بدون استقلال رای و

حق حاکمیت، بی معنی است

دیوید هاروی:

داستان سه شهر

آیا دورنمای جنگی دیگر، پیش رو است؟

پاسخ قطعی من به چنین سوالی، با بی تفاوتی نسبت به کلیشه های مطرح در این روزها، "نه" است. چرا؟

در وهله اول به این دلیل که آمریکا، از پس بحرانی دیگر، بر نمی آید. آنهم در اوضاعی که برخلاف "جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱"، و دو "جنگ" و تهاجم لجام گسیخته به عراق در دوره بوش پدر و پسر، آمریکای غرق در بحران اقتصادی، هیچ متحدی، نه در اروپای واحد و نه در میان "قطب"های جدید پس از فروپاشی دیوار برلین، ندارد.

دوم اینکه، موقعیت سوق الجیشی ایران و نیز مکان جامعه ایران در اقتصاد غرب و بویژه اروپا، چنان است که در صورت غرق شدن این جغرافیای سیاسی در یک جنگ تمام عیار، که در صورت احتمال جنگ، هر دو سو، به سلاحهای کشتار جمعی مسلح اند، این یکی از مهمترین عرصه های پروسه انباشت سرمایه، تماما کور خواهد شد.

سوم اینکه، اوضاع "داخلی" جامعه ایران، سالهاست دیگر در شرایط عروج اسلام سیاسی به عنوان قدرت دولتی، بسر نمیرد. رژیم اسلامی و جناحهای مختلف آن، همه تلاش خود را برای "بقاء" نوعی اسلام رام شده بکار گرفته اند. مشکل رژیم اسلامی این است، که در اوضاع پسا "انقلاب اسلامی"، کدامین جناحها، تسمه نقاله چنین انتقالی خواهند بود؟ جناح موسوم به جناح "ولایت مدار"، تمام تلاش اش را کرده و میکند، که خود عامل محرکه این انتقال باشد. از منظر همسوئی، چه از زاویه اقتصاد و یا سیاست و "فرهنگ"، غرب و آمریکا، بر جناحهای "معقول"، یعنی طیفهای متنوع اصلاح طلبان حکومتی، اصولگرایان "معتدل" و از این قبیل سرمایه گذاری کرده است. "تهدید" تحریمهای اخیر و افزایش فشارهای اقتصادی، در درجه اول نوعی اهرم فشار به جناح "بازها" به منظور تقویت جناح "معتدل"ها برای تعیین تکلیف با مساله "حکومت آخوندها" در ایران است. چند مساله "تکراری" در سالهای اخیر، بسیار گویا هستند:

به برخی از تیتر رسانه های جمهوری اسلامی، نگاه کنید:



در سطح اقتصادی

- مهاجرت بی‌صدای کار آفرینان:

موسوم به "تمامیت خواهان"، "ولایت مداران"، "اصولگرایان" و... است. گذر و عبور از این پایه "اجتماعی"، و "استحاله" راس این افشار و طیف ها، معنایی جز تن دادن به سقوط واقعی اسلام سیاسی نیست. از این نظر، به باور من، این مساله که گویا این جناح در تنازع و تخصصات با جناح "معتدل" ها و "کبوتر" ها، قادر شود خود به تسمه نقاله متعارف سازی پروسه انباشت سرمایه در ایران و طرف "عادی سازی" با غرب و آمریکا، باشد، منطقی غیر ممکن است. یک نقطه "خطر" این جدال، بحث "استانی کردن انتخابات" بود. برای جناح "باز" ها کاملاً روشن بود، که استانی کردن انتخابات به معنی تقویت قدرت نفوذ سیاسی و اقتصادی، هر دو، پایه واقعی اسلام سیاسی است. طنز تلخ برای راس همان جناح این بود، که خود به مخالفت با آن و "غیر شرعی" نامیدن برخی از بندهای آن برخاست. "شورای نگهبان" آن طرح را رد کرد و به "مجلس" بازگرداند. همین یک مورد بخوبی نشان میدهد که راس اسلام سیاسی، با تقویت پایه سیاسی و اقتصادی خویش، دچار مشکل شده است و در تناقضی شکننده گرفتار آمده است.

به این ترتیب، حالا باید روشن باشد که تحریمها و بالاگرفتن بحران رابطه جمهوری اسلامی با آمریکا، و اروپای واحد نیز، در حقیقت وارد کردن فشارهای باز هم بیشتر برای فاصله گرفتن راس اسلام سیاسی با پایگاهی است که در "انقلاب اسلامی"، نقطه اتکاء این رژیم شد و آنرا در مسیر جنگ هشت ساله با عراق و سرکوب و کشتارهای وسیع و کم سابقه اپوزیسیون در داخل، سر پا نگهداشت. خیر! به باور من با این تفاسیر، دورنمای جنگی دیگر بین آمریکا و جمهوری اسلامی، در پیش رو نیست. تنشهای کم اهمیت تر، ممکن است در رابطه با نوعی "جنگ نیابتی" بین جمهوری اسلامی و عربستان، بوجود آید. اما در این زمینه هم، دست و بال رژیم اسلامی کوتاهتر شده است: حکومت "عراق"، در عین حفظ رابطه با ایران، اخیراً یک "معاهده امنیتی" با عربستان امضاء کرد و "سوریه" هم به عنوان "سوپاپ اطمینان" از دایره نفوذ جمهوری اسلامی بسیار دور شده است. اکنون، رژیم اسلامی بابت گسیل گردانهای "مدافع حرم" و "مشاوران سپاه پاسداران"، خواهان بازپرداخت هزینه این "سرمایه گذاریها" شده است. آقای "ظریف هم گفته اند: یقین داریم جنگ نمی‌شود

میخواهند جامعه را به چه "روند سیاسی" واگذار و یا "استحاله" کنند؟

من در مقالات های دیگر، نوشته ام، که آن دورنمای اقتصادی که در پس پیروزی "دمکراسی" بر "حکومت‌های توتالیتر" در شوروی سابق و اردوگاه شرق سابق، حاکم شد و حاکم "کردند"، سناریو اصلی آمریکا و غرب برای ایران، گرچه نه یک به یک، نیز هست. واقعیت این است که "غروولند" دائمی "بخش خصوصی" و "مهاجرت" از "وطن" به خارج همراه با "سرمایه" و ثروتهای باد آورده تحت رژیم نکبت اسلامی، در ظاهر یک "قهر کردن" اما در واقع به منظور جلب توجه است، هم رو به رژیم اسلامی و هم رو به غرب. تمام تهدیدات بر سر این است که چرا زمام امور را، چه از نظر سیاسی و یا اقتصادی، به این "شایسته سالاران" تحویل نمیدهند؟ قشر نوپا و سرمایه داران و سلبریتی هائی که در مناطقی چون:

محله فرمانیه که یکی از محلات لوکس و مدرن شهر تهران است و در آن تعداد زیادی برج و سازه معروف بنا شده است. برای مثال "برج آسمان" واقع در چهارراه فرمانیه که "دومین" برج بلند مسکونی در "ایران" است. یا "برج‌های دو قلو فرمان"، از سازه‌های معروف تهران. محله ای که تلویزیون مدار بسته دارد، نگهبانان خصوصی دارد و شهروند عادی حتی از گردش در این محله، محروم است. ساکنان این منطقه، نه به شرایط زندگی کارگران کار دارند، نه به کودکان کار و

"التهاب‌ات ارزی و خروج آمریکا از توافق هسته‌ای برجام، سال ۹۷ را به یکی از سال‌های فراموش‌نشده به لحاظ اقتصادی در خاطره ایرانی‌ها تبدیل کرد. یکی از پیامدهای این موضوع نیز شتاب گرفتن روند خروج سرمایه از کشور بود که به نگرانی‌ها در این زمینه دامن زد. محمدرضا پورابراهیمی رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس هم در این باره آمار و ارقامی را اعلام کرد که از حد شدن این جریان در کشور حکایت داشت. به گفته پورابراهیمی، در مقطعی ۲۰ میلیارد دلار سرمایه ارزی از ایران خارج شده است و حتی برخی آمار می‌بالا تری را ذکر می‌کنند... التهابات ارزی نیمه اول سال ۹۷ سبب شد تا دولت تصمیماتی را اخذ کند که نه تنها اوضاع را سامان نبخشد، بلکه به دلیل اینکه نظرات و آرای بخش خصوصی در این تصمیمات محلی از اعراب نداشت... البته از بعد خارجی هم تحریم‌ها فشار زیادی را به آنها وارد می‌کند که همه اینها سبب می‌شود تا آنها به‌رغم میل باطنی، کشورشان را به سودای دستیابی به امکانات و شرایط مطلوب‌تر ترک کنند.... مهاجرت و سودای اقامت در کشورهای توسعه یافته برای کسب یک زندگی ایده‌آل، تنها محدود به دارندگان مشاغل خاص نمی‌شود و امروز نمی‌توان گسترش این پدیده در کشور را انکار کرد. خروج فعالان اقتصادی از کشور با هر هدف و بنا به هر دلیلی که باشد، به معنای خروج سرمایه انسانی توانمند و ماهر از کشور است."

مسیر پرسنگلاخ خصوصی‌سازی

"واگذاری امور اقتصادی به بخش خصوصی از جمله خواسته‌هایی است که بارها شنیده شده و نسبت به پیامدهای سوء عدم اجرای آن هشدار داده شده است اما این مسیر بسیار پرسنگلاخ و با مقاومت‌های بی‌شماری روبه‌روست. براساس اطلاعات منتشر شده، **بناگاه‌های خصوصی از کارایی و بهره‌وری بیشتری نسبت به بناگاه‌های عمومی تحت نظر دولت برخوردار هستند و این درحالیست که بناگاه‌های عمومی اهداف سیاسی را دنبال می‌کنند که نشان می‌دهد نتیجه فعالیت آنها ربطی به ایجاد اشتغال، رشد اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری و ... ندارد.** گفتنی است **شایسته‌سالاری در بناگاه‌های متعلق به بخش خصوصی واقعی دنبال می‌شود و افرادی ماهر، متخصص و کاردار در رأس امور قرار می‌گیرند اما این درحالیست که رابطه وزد و بند جایگزین شایسته‌سالاری در بناگاه‌های دولتی شده است.** مهاجرت روزافزون کارآفرینان به معنای از دست دادن سرمایه‌هایی است که سال‌های مدیدی برای آنها هزینه شده است" (از روزنامه های ایران، خطوط پر رنگ از من است)

در سطح سیاسی

مشکل و معضلی که از همان ابتدای عروج اسلام سیاسی در ایران، گلوی رژیم اسلامی را زیر پنجه ها گرفته است، این بود که "انقلاب اسلامی"، طیف وسیعی از افشار جامعه را که در دوره رژیم شاه، در حاشیه قرار داشتند و یا طفیلی بودند، در قدرت سیاسی و مناصب حکومتی شریک و سهیم کرد. این طیف های وسیع و "سازمانیافته"، یک مانع اساسی در راه "متعارف شدن" اقتصاد ایران و از سرگیری سیر انباشت متعارف سرمایه در ایران بوده و کماکان هستند. پیوند دگر باره اقتصاد ایران با سیر پروسه انباشت سرمایه در سطح بین المللی و بازار جهانی، بناگزیب تهدیدی بسیار جدی برای این افشار و طیف‌های وسیع است. این طیف، که حالا دیگر سالهاست در ارگان‌هایی مثل سپاه پاسداران، بسیج و شوراهای شهر و روستا، حوزه های "علمیه" و مساجد و... موقعیت خویش را مستحکم کرده اند، به معنی واقعی پایگاه و محل اتکاء جناح

خیابانی و نه به خیل پرتاب شدگان به اعماق تباهی جسمی و روحی. معتادان به انواع مواد مخدر، تن فروشان، کودکان خیابانی، بی پناهان زاده شده در "رابطه نامشروع"، "افغانی"ها و "اراذل و اوباش".

به این خبر توجه کنید:

عیبی ندارد، دیه می‌دهم!

"وقتی مأموران پلیس راهور خود را به محل حادثه رساندند متوجه شدند که راننده یک خودروی سواری پراید در تصادف با یک خودروی پورشه جان باخته است. بررسی‌های بیشتر پلیس نشان داد که دو خودروی پورشه در حال کورس (مسابقه) بودند که یکی از آن‌ها از مسیر منحرف شده و در تصادف با سواری پراید حادثه‌ای خونین را رقم می‌زند. راننده یکی از خودروهای پورشه پسری جوان بود که بعد از حادثه از محل متواری می‌شود، اما ساعتی بعد بازداشت و معلوم شد گواهینامه نیز نداشته است. راننده خودروی دوم، اما دختری جوان است که با فریاد از وارد شدن خسارت میلیاردی به خودرو شکایت دارد. وقتی به او خبر می‌دهند که راننده پراید در تصادف جان باخته فریاد می‌زند که عیبی ندارد، دیه او را پرداخت می‌کنیم!

دختر جوان می‌گوید که خودروی دوم هم متعلق به پدرش بوده و مردی هم که از صحنه تصادف گریخته‌است، برادر اوست! بسیاری مدعی شدند که راننده خودرو از آقازاده‌ها بوده است."

(همه نقل قولها از روزنامه‌ها و رسانه‌های رژیم است)

هدف از تشدید تحریمها، فشار به جمهوری اسلامی به منظور هموار کردن سلطه این قشر بی فرهنگ و تهی از عاطفه انسانی، مفت خور و طفیلی، به عنوان حکومت "مشروع" و بر آمده از خاستگاه جناحهای رنگارنگ "اصلاح طلبان" و "دمکراسی" طلبان اسلامی و شبه اسلامی و "روشنفکران دینی"؛ و نیز "سکولار"هایی که "مصلحت روزگار" و "نان روز" آنها را وادار کرده است از این پس سرنوشت خویش را به اسلام سیاسی، گره نزنند، اگر چه، حتی از فرماندهان پیشین و یا "مستغفی" سپاه و عوامل اطلاعات و یا وزیر و وکیل سابق و اسبق بوده اند.

غرب و بخصوص آمریکا، در سناریو فشار به جمهوری اسلامی، روی مهره و شخصیت‌هایی که بعدها به عنوان پرسوناژهای بازگرداندن "ایران به دنیای دمکراسی" و "سپردن" ایران به ایرانیان، "اعاده حقوق اقلیتهای قومی و دینی"؛ در مسند وزیر و وکیل و مناصب اداری و دولتی، حساب کرده است. عکس‌های یادگاری با "پمپنو" وزیر خارجه ترامپ؛ و گذاشتن میکروفونهای بی بی سی و صدای آمریکا و رادیو فردا و ... در اختیار عناصری که از روی تعصب ناسیونالیستی به سرنوشت جغرافیای سیاسی ایران، هم بحد کافی "میهن پرست" و "کارشناس ایران و تاریخ ایران" قالب کرده اند؛ و هم بویژه، بسیار فکر شده تر، ضد کمونیست اند، از قماش "مسعود بهنود" و "علیرضا نوری زاده" و... تصویری، دستکم ابری، از تحفه ای که سرمایه داران نوکیسه به کمک "ابرقدرتها" قرار است به جامعه ایران هدیه کنند، می‌دهد.

اما، این توپخانه "ایدئولوژیک" که میدان سیاست ایران را میکوبد تا راه پیشروی سرمایه داران نوکیسه ایران را هموار کند، فرماندهان و ژنرالهای کارکشته ای را در خدمت خود دارد. نشریات "وزین" که در "داخل" منتشر میشوند، امثال "مهرنامه" که ضد لنین ها و ضد انگلس ها و طرفداران "مارکس پراکسیس" و "مارکس فیلسوف"؛ اما در همان حال مخالفان سرسخت مارکس انقلابی و مارکس "انترناسیوال اول"، در آنها "قلم می‌زنند" و روده درازی پرطمطراق. تپ‌های را

زیر چتر گرفته اند که به "برکت" اخناق اسلامی و زیر سایه خفقان وزارت اطلاعات و کارشناسان موسسات "تحقیقاتی" دوایر امنیتی جمهوری اسلامی، "آزادانه" و به اتکاء قلع و قمع و بستن دهان هر صدای سوسیالیستی و حتی "چپ" و "سرنگونی طلب"؛ به مدال حلبی "مارکسیست های پراکسیس" دست یافته اند. ابهام پراکنی و سیاه نمائی و "تروریست" قالب کردن تاریخ گذشته سرنگونی طلبان و مبارزات چپ و کمونیستها و فدائی ها و جریانات مدافع طبقه کارگر؛ سوسیالیسم انقلابی در ایام سیاه ساواک و شکنجه گاه "کمیته مشترک" و "اوین". سوسیالیسم واقعا موجود" همان بود که در شوروی سابق و با "استالین" و "استالینیسیم" که تداوم "لنینیسم" بود، به قدرت رسید و سرانجام محتومی جز "فروپاشی" نداشت. "ثابت" کردند و با "تحقیقات" و تحلیل های عاریتی "ژرژ اورول"ی که سوسیالیسم، "پوچ" است و روایت "شرقی فاشیسم" بود. اینها نیز مجاهدان "فی السبیل اله" این آلترناتیو اند.

متاسفانه و با درد و بهت و حیرت و افسردگی، باید اذعان کرد که این اردو، از صف کمونیسم کارگری، که در دوران های سخت نقطه امید مردم ایران بود، نیز "نیرو" بخود ملحق کرده است. حزب کمونیست کارگری ایران که لیدر آن گفته است "چپ"ی را که "اپوزیسیون اپوزیسیون میشود"، جریاناتی که "چهره هائی" چون "مسیح علیزاد" را افشاء میکنند، باید قاطعانه منزوی کرد. به این ترتیب از درون قلعه ویران شده ای که تکیه گاه "نه" مردم ایران به رژیم لومپن های اسلامی بود و بدیل "سلیبی" اسلام سیاسی، نیز آوای منحوس تسلیم و سازش برای هموار کردن راه به قدرت رسیدن بدیل مذکور، در پس کلمات قصار و آرتیستیکهای پوچ و پوک، برخاسته است. از این نظر، برخلاف دوره رژیم اعلیحضرتها، سربازان و سرداران این لشکر متنوع و چند چهره، نتیجه میگیرند که "پس ساقط کردن رژیم اسلامی چه سود؟!". بر نفس تلاشها و مبارزات و مصافها برای بزیر کشیدن رژیم اسلامی، ابهام، تیرگی، سردرگمی و پوچی "مهندسی" کرده اند.

اما، با همه اینها سوال این است که آیا، مردمی که چهل سال آزرگار، رژیم اسلامی را، در یک پیوستگی و بااستثناء دورانی کوتاه، بدون دخالت احزاب سیاسی انقلابی، و حتی در غیاب آنها، به کنج این بن بست رسانده اند، به همین سادگی، ناظر هیچکاره چنین استحالته ای خواهند بود؟ آیا طبقه کارگر، مردم ایران، زنان ایران، و مدافعان شریف کودکان ایران بخاطر کارنامه ننگین رژیم اسلامی در ارزان کردن نیروی کار، در سرکوب حقوق کودک، در تبعیض ها و ستم های وحشتناک بر زنان، در محروم کردن شهروندان از حقوق مدنی، به این سادگی بدون هیچ توقع و بدون هیچ مقاومت، میدان را برای حکومت بعدی آقازاده ها و پورشه سواران و ویلا نشینهای "فرمانیه" ها، خالی خواهند کرد حتی اگر احزاب مدعی کارگر و کمونیسم در لحظات بحران انقلابی، به آنان "کارت زرد و قرمز" نشان بدهند؟

پیش بینی اتفاقات آتی ساده نیست، اما، مصاف با مردمی که از سطح توقعات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود، آنهم در پنجه در افکندن با ارتجاعی ترین و هارترین رژیمهای تاریخ معاصر جهان، علیرغم قتل و کشتار و شکنجه و آزار و زندان؛ کوتاه نیامده اند، و ادار کردنشان به تمکین به "دمکراسی" موعود، برعکس مردم اروپای شرقی در پس ویرانی دیوار برلین، مطلقا ساده نیست. چه بسا همین عامل، آمریکا و اروپا را در مهندسی و تحمیل رژیم آتی مورد نظر خود بر مردم ایران، محتاط و دست به عصا کرده است.

نیمه دوم مه ۲۰۱۹

iraj.farzad@gmail.com

"دیپلوماسی"، بدون استقلال رای

و حق حاکمیت، بی معنی است*

بحث های منصور حکمت در پلنوم ۱۵ حزب
کمونیست ایران، خرداد ۱۳۶۸

اردوگاه اند و فلانی و فلانی در اردوگاه دیگری اند و سازمان مرکزی در این اردوگاه است. من هنوز نمیدانم بخش شهر جزء تشکیلات کومه له محسوب می شود یا نه. اگر هست پراتیکش چیست، افق آن چیست، کارش چیست، چه کسی مشغول اینکار است؟ سیاستهای ما در این رابطه چیست، تزه های ما کجاست، چه کسی از نظر نوع سبک کاری یا از نظر کوبیدن موانع سیاسی به این فعالیتها خط میدهد. به نظرم هیچکدام از این نکات در گزارش نیست و معنی عملی آن این است که این فعالیت در واقعیت موجود نیست. این یک نکته بحث من است و اگر بحث آن باز شود میتوان مفصلتر صحبت کرد.

راجع به رهبری کومه له من یک نکته داشتم. به نظرم جغرافیای فعالیت رهبری کومه له، یک مسئله فنی نیست. یک مسئله سیاسی - ایدئولوژیک است و این را باید در دوره گذشته به چند مرحله تقسیم کرد. یک موقع هست که رهبری کومه له در شهر است و قاطی مردم و قاطی همان کسانی است که در میان آنها کار میکند و شنیدیم که خود رفیق عبدالله (مهدی) را در پادگان (سندج) و در ماجرای (نوروز ۱۳۵۸) سندج گرفتند، فلان رفیق در فلان لحظه کجا بود، رفیق ماموستا ابراهیم کجا بوده و یا رفیق فواد مشخصاً کجا بود و غیره. این ها را شنیدیم و میدانیم رهبری کومه له در شهر بودند. زمانیکه جنبش مسلحانه شروع میشود طبیعتاً جای آن ها در شهر نیست چون اعدامشان میکنند. در نتیجه با نیروی مسلح خودشان در منطقه آزاد خود و تحت حاکمیت خودش، در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی به زور اسلحه خودش می ایستد. با جنگ خود در خاکی که دست خودش است، می ایستد و آنرا حفظ میکند. در یک مقطعی این نیرو به عقب و به اردوگاه، به منطقه دیگری در خاک کشور عراق رانده میشود.

ولی واقعیت امر این است که هنوز تحت حاکمیت هیچکس نیست. خود دولت عراق مشکل اعمال حاکمیت در آن منطقه را دارد. کومه له بطور دفاکتو تحت حاکمیت خودش است. گروههای دیگری هم هستند و همه همین کار را میکنند. آنجا هم باز قابل درک است. اما به یک مقطعی میرسیم، اگر نگوئیم با ختم جنگ ایران و عراق، با کشیده شدن جنگ به مرزها و با اعمال حاکمیت عراق در مرزهای کشور خود، کومه له به طور قطع دیگر تحت حاکمیت دولت ثالثی فعالیت میکند. دیگر از قوانین مدنی، حقوقی، جزایی، مقررات مربوط به بودجه، آب و برق دولتی و تمام فونکسیونهایی که یک دولت دارد، تحت سایه آن (حاکمیت دولت عراق) کار میکند و دیگر اینجا به طور مشخص رهبری کومه له، یک رهبری در تبعید است. این را در مورد گلاله نمیشود گفت (گلاله یکی از مناطقی بود که در کردستان عراق واقع بود که در واقع جزء مناطق "محرمه" و خالی از سکنه و در محدوده "سرزمین های سوخته" قرار داشت که رهبری کومه له پس از تسلط رژیم اسلامی به همه مناطق مرزی، در آنجا مدتی مستقر بود). با وجود اینکه از نظر سازمان بین الملل و از نظر مردم عراق خاک عراق است و در جنگ یک عده این طرف یک عده طرف دیگر جنگ اند. این کومه له را از نظر استقلال در لیگ مجاهدین خلق میگذارد. این فاز، فازی که عراق در مرزهاش مستقر میشود. فازی که کنترل دولت عراق در آن منطقه قطعی است و قوانین او در آنجا صدق میکند. این وضعیت کومه له را در موقعیتی مانند مجاهدین خلق قرار میدهد. تفاوت اصلی ما با مجاهدین خلق در دوره قبل، این بود که مجاهدین در بغداد، یا هر جا بالاخره در مرزها، یک اردوگاه گرفته بود و برای مراجعه به رهبری و سازمانش باید به عراق مراجعه میکردید و یک سازمان مستقر در عراق بود. کومه له هم الان در این این پروسه رفته است. آدم میتواند اینرا نوع دیگری برای خودش و دیگران جلوه بدهد و شاید هم برای دوره ای اینکار به نفع باشد و نوع دیگری جلوه بدهد تا بتواند بگوید مقاومت کردیم. ما مدام گفتیم منطقه

من بحثهای خودم را به طور کلی در مورد کارما در کردستان و کومه له در سمینار پریروز گفتیم، علاوه بر آن در جلسه پلنوم قبلی و در جلسه مشترک گفتیم، به سابقه بحث و اینکه قبل از این در کدام جلسات بحثم را طرح کرده ام، برنمیگردم. بنابراین بحث را در چارچوبی که این پلنوم میتواند تحمل کند یا لااقل به آن پردازد، طرح میکنم. دونکته داشتم یکی راجع به جغرافیای فعالیت کومه له و یکی راجع به کار کارگری کومه له، کار شهر. در رابطه با کار شهر من قراری هم به پلنوم داده ام. به نظر من وقتی گزارش، شاید نشود به آن گزارش گفت، نامه رفیق ابراهیم که به این معنی برای پلنوم تهیه نشده، را میخوانید چیزی که در آن نیست دل دادن به مسئله سازماندهی کارگری و سازماندهی شهر است. در دو جا این مسئله به صورت حاشیه ای مطرح میشود. یکی اینکه رهبری کومه له چه کسی را برای بخشهای دیگر تشکیلات تعیین کرده و یک نفر هم که برای رادیو کار میکند و یا با شهر تماس میگیرد و غیره. در این گزارش چیزی راجع به کمیته مافوق سازماندهی در شهر نیست. مشخصاً کنگره سوم و پلنوم کمیته مرکزی بعد از آن پروژه اساسی در رابطه با کار شهر را در دستور گذاشته بود. در گزارش چیزی راجع به این نیست که مثلاً سیاست ما برای تشکیل تشکل های توده ای چیست، عمدتاً میگوید آنرا تبلیغ میکنیم. فکر کنم تبلیغ تشکل های توده ای را همه جریانات از دوره حزب توده تا امروز کرده اند. مسأله این است که چه نوع تشکلی را چه زمانی میخواهید ایجاد کنید و چرا باید آنرا ایجاد کنید و بروید آنرا ایجاد کنید. راجع به اینها هیچ چیزی در گزارش نیست. وقتی این گزارش را میخواند، حتی لازم هم نیست این گزارش را بخوانید چون این کاری نیست که بتوان آنرا در جنبش کمونیستی قاچاقی انجام داد. شما (در نامه) سازمانی را نمیبینید که درگیر فعالیت سازماندهی کارگری باشد. سازمانی که هم در اولویتهای تقسیم کاری خود به آن بها داده باشد، از نظر علنی به این سمت جهت گیری کرده باشد، در کمیته مرکزی حزب دیالوگهاش بر سر این مسئله باشد و کمیته دیگری را در همان حزب مشغول اینکار کرده باشد و با آن مناسباتی داشته باشد. هیچی از این مشخصات را نمی بینید. این را من به عنوان مقدمه قراری که به پلنوم داده ام طرح میکنم.

این که راهش چیست من توهمی ندارم که در این پلنوم با این مباحث نمیتوان تغییری ایجاد کرد. اساساً فکر کنم تغییر ریل کومه له به یک مبارزه سیاسی نیاز دارد. اما به عنوان کسیکه در مورد گزارشها و از یک تشکیلات معین صحبت میکند قراری به پلنوم داده ام که بخواهیم این کار صورت بگیرد. بخواهیم کومه له فعالیت تشکیلات شهری خود را تعریف کند، جوانب سیاسی و تشکیلاتی آنرا خیلی زود در رابطه با کمیته اجرائی تعریف کند. من شخصاً کاری که در کومه له در رابطه با شهر انجام می شود را درست نمیدانم. جایی مشخصاً گفته میشود که به عنوان مثال کل تشکیلات کومه له به سه منطقه تقسیم شده و از سه منطقه تشکیل شده است. منطقه سردشت و بانه و سقر و غیره که در یک اردوگاه است، فلانی و فلانی و فلانی در این

اگر نخواهد این رابطه را اینطور (مجزا) کند دیپلماسی هم معنی ندارد برای اینکه هیچ اهرم دیپلماتیکی ندارد. دیپلماسی یک لغت و عبارتی میشود برای بیان یک رابطه دیگر و دیگر به نظرم کومه له استقلال عمل ندارد. من در آن جلسه هم گفتم اگر فرض کنید رابطه دیپلماتیک ما با کسی تیره بشود چه کار میکنید؟ رئیس جمهورمان از آن کشور فرار میکند! دیپلماسی یعنی اینکه انجام شدنش توسط دیپلماتها صورت میگیرد نه توسط بدنه اصلی تشکیلات. من این را مضر میدانم، از نظر سیاسی درست نمیدانم و از نظر ایدئولوژیکی و دراز مدت برای خود کومه له بسیار زیانبار میدانم. نه فقط از نظر تأثیری که امروز روی بافت و تک تک سلولهای کومه له دارد، یا خطراتی که تهدیدش میکند، حدود و ثغوری که به کومه له تحمیل میشود و استقلال عملی که از او گرفته میشود و وجهه ای که پیدا میکند، بلکه از نظر تأییدی که در جهان وجود دارد، میگذارد. از نظر تأییدی که به طور تلویحی روی اشکال ایدئولوژیکی شارل دوگل قلمداد نمیکند، استقرار در انگلستان کسی را رفیق چریل قلمداد نمیکند. به این دلیل که نهر و موگابه آنجا بودند و همه میدانند که آن‌ها را قبول ندارند. قانون آن کشور اجازه میدهد و مردم انقلابی این کشورها در طی سالها آنجا را به جاهایی که می‌شود در آنجا مستقل بود، مستقل حرف زد، تبدیل کرده اند. اما اینجا (عراق) این معنی (عدم استقلال عمل) را دارد. بحثی که از قدیم در قطعنامه، به اصطلاح دور انداخته شده، کمیته مرکزی حزب راجع به اوضاع بعد از ختم جنگ ایران و عراق، این بود که برای ما بدترین حالت در بدترین در کوه و دشت نیست. بدترین حالت انقباض اینها نیست. بدترین حالت محصور شدن در اردوگاههای درون کشوری اینجا (عراق) است. این از نظر سیاسی بدترین حالت است. بقیه مسائل همگی فشار فنی، فشار جسمی و فشار روانی روی ماست. اما این یکی دیگر تصویر سیاسی کوچکی از ما میدهد. هنوز هم بحث من این است. این را نباید بپذیریم و میتوانیم نپذیریم. آیا این به معنی تیره و تار کردن روابط با کسی است؟ به نظر من اصلا این طور نیست. همین حالا اجازه بدهند با دولت عراق یک رابطه معقول و حساب شده داشته باشیم که هر دو طرف در آن ذینفع هستند. آیا این به معنی نوعی پس گرفتن و نوع نزدیکی هایی است که تا بحال بوده؟ به نظرم اصلا اینطور نیست، میتواند نباشد. کافی است رهبری کومه له اینطور ظاهر شود که اینجا حوزه رزمی من است. به نظرم مهم نیست اگر نمیشود آدم‌ها را جابجا کرد و فقط نظامی‌ها را در اردوگاه گذاشت. به همه بگوئید جنگجویهای ما این‌ها هستند. به همه بگوئید همه کسانی که اینجا هستند نیروی رزمی ما هستند. حالا هر تعدادی از آنها زخمی اند یا چه هر کسی را هر جا میبرند مسأله دیگری است. اینکه از نظر فنی پروسه ای که ما اینرا به این حالت تبدیل میکنیم چگونه است اصلا مسئله من نیست. الان با فرصتی که پروسه صلح به ما داده مسأله را از نظر فنی قابل حل کرده است. این دیدگاه در شرایطی به دلایل فنی رد میشد، اما امروز دیگر نمیتواند به دلایل فنی رد شود. اگر حکمت سیاسی این مسئله آن موقع درست بوده اما به دلیل فنی رد میشد الان باید آن دلیل فنی کنار گذاشته شود و حکمت سیاسی پیاده شود. من معتقدم رهبری کومه له فرماندهی نظامی و غیره اینجا باشد و اعلام کند من فرماندهی نیروی نظامی مستقر در مرزها و در خاک عراق هستم. رهبری کومه له مثل رهبری هر سازمان سیاسی دیگری و بعنوان بخشی از رهبری حزب کمونیست ایران کارش را بکند. من ترجیح میدهم برای ملاقاتهای دیپلماتیک کسی از اروپا به خاک عراق سفر کند تا یک نفر از یکی از استانهای همان کشور به پایتخت سفر کند. این نکاتی بود که میخواستم بگویم. بهر حال دلایل و مجوزهای ما برای بودن هر جا در طول این ده سال فرق کرده است. مجوز ما برای بودن در شهرها این بود که باید آنجا باشیم، انقلاب بود و دستگیر نمیشدیم و زورمان هم

مرزی کردستان عراق، امروز می‌گوئیم که در زیر پوشش حاکمیت عراق فعالیت میکنیم. این دیگر به نظرم مناسب نیست. اگر رهبری تبعیدی است مکان تبعیدش از نظر سیاسی با معنا میشود و من موقعیتی شبیه به مجاهدین را به نفع حزب کمونیست ایران و به نفع کومه له نمیدانم. فکر میکنم رهبری کومه له باید به سمت این موقعیت برود که خودش جای دیگری است، ولی بخشی از تشکیلاتش با فونکسیونهای آنرا در عراق نگاه میدارد. باید به این موقعیت برویم و گر نه به نظر من موقعیت فعلی زیانهای سیاسی اساسی برای حزب کمونیست و کومه له دارد. میدانم که این بحث من باز اینجا هم پیش نمیرود اما بهر حال فکر کنم باید این مسئله را گفت. آلترناتیو این وضعیت چیست؟ یکی از تفاوتهایی که دوره در مرز بودن و با دوره امروز دارد این است که در آن دوره، آلترناتیو امکان پیشروی موجود و ممکن بود. امکان پیشروی در خاک ایران موجود بود. در واقع بینابینی بودن منطقه بود. ولی یک آلترناتیو ما همین بود که اگر فاز مبارزه عوض شود به داخل خاک ایران میرویم. امروز آلترناتیوی که در مقابل رهبری کومه له وجود دارد چیست؟ رهبری کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی؟ من راجع به اشخاص حرف نمیزنم ممکن است شما بگوئید رهبری کومه له خارج یا هر جای دیگری است اما عملا هشت نفر از اعضای کمیته مرکزی آن در همان منطقه ساکن باشند. من در مورد این نکات حرف نمیزنم، بحث من اصلا بر سر این جنبه نیست که عضو کمیته مرکزی جسمش کجاست، میخواهم بگویم کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی در کجاها است و به چه طریقی بروز میکند و نمایندگی میکند. من از نظر سیاسی درست نمی‌بینم که کل تشکیلات کومه له به سه اردوگاهی که حرفش را میزنند تقسیم شده است. به نظر من باید گفت بخش رزمی تشکیلات ما، نیروهای نظامی و ایستگاه رادیویی ما در خاک عراق است. اگر بخواهید به کومه له مراجعه کنید به دبیرخانه اش در فرانسه مراجعه کنید. اگر بخواهید در ایران به آن مراجعه کنید به سلولهای حزبیش باید مراجعه کنید. راهی پیدا کنید همان کاری که افراد در هر حزب سیاسی غیر قانونی میکنند. بالاخره به نوعی تماس برقرار میکنند، در مبارزه با فعالین و مبلغین حزب آشنا میشوند و تماس برقرار میکنند. همانطور که گفتم به نظر من تبعیدی بودن رهبری کومه له در عراق از نظر سیاسی فوق العاده زیانبار است. تداعی شدن کومه له به عنوان سازمان ساکن در عراق فوق العاده زیانبار است. بحث بر سر این نیست که به کندن از آنجا رضایت بدیم. الان به نظر من حزب کمونیست با این سوال مواجه است که آیا به تبعیدی بودن تشکیلات کردستان حزب، رهبری آن و موجودیت سیاسی آن در خاک کشوری به اسم عراق رضایت میدهیم؟ این سوال مجددا مطرح است و باید به آن جواب داد. من معتقدم، و در آن جلسه هم گفتم، اگر رهبری کومه له به یک کشور خارجی تبعید شده است و تحت حاکمیت و قوانین آن کشور زندگی میکند، آن کشور دیگر باید جایی باشد که محلی طبیعی و قابل تحمل باشد. اروپا به دلیل رفاهش نیست که رهبری باید به آنجا برود. و یا به خاطر این نیست که میز و چراغ مطالعه دارد که در عراق هم دارد. دلایش این است که اینجا (اروپا) کانون فعالیت سازمانهای سیاسی طبقات مختلف، ملل تحت ستم، آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و .. بوده است. آنهم نه در هر پایتختی! در ایتالیا باشد معنی دیگری دارد اما در فرانسه انگلستان یا کشورهای اساسی هستند که اپوزیسیونهای انقلابی کشورهای مختلف در طول سالها آنجا حضور داشته اند. یک رابطه ای که من با این موضوع برقرار میکنم مسئله دیپلماسی کومه له است، که در سوالها از کمیته مرکزی کومه له که راجع به دیپلماسی چه فکری میکند، هست. به نظرم دیپلماسی بدون (استقلال رای)... و حق حاکمیت معنی ندارد. شما نمیتوانید از داخل یک حصار دیپلماسی داشته باشید شما نمیتوانید تحت حاکمیت کسی باشید و رابطه شما با او معنی دیپلماسی هم بدهد. دیپلماسی رابطه دو نهاد دو داده مجزا از هم است. کومه له

عظمت آن جغرافیاست و جزء عظمت کسانی است که در آن جغرافیا به دنیا آمده اند یا بیشتر از من و کسان دیگر راجع به آن جغرافیا فکر میکنند و برای آن جغرافیا دل میسوزانند. این ناسیونالیسم است دیگر برادر من! چرا یکهو ناسیونالیسم میزنید؟ من میفهمم چرا. افتخارات امروز باید ملاک باشد چرا امروز سابقه مردم را یادآوری کرد، چرا باید از عظمت کارهایی که کردند بگوئیم و امروز عظمت کسانی که خود ما ممکن است در فلان تاریخ هزار و یک لقب دیگر به آن‌ها داده ایم را یادشان بیآوریم؟ برای اینکه فکر میکنم در منگنه است. برای اینکه فکر میکنم باید روحیه‌ها را بالا نگاه دارد، باید به آدمها دلیلی برای ماندن و جنگیدن نشان بدهد. در صورتی که تاریخ چنین دلیلی را از ما نمیخواهد. چرا باید به یاد عظمت چیزهای بیفتیم که خودما ده دفعه به آن انتقاد داریم. چرا؟ رفیق سید ابراهیم مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته است! من این را کاملا قبول دارم و یادم نمی‌آید در مقطعی که رفیق مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته من شخصا داشتم کدام کار "صد من یک غازی" میکردم. قبل از کنگره شش (کومه له) میرسم می‌بینم حرفی ندارید به کنگره تان بزنید. حتی راجع به زنده نگه داشتن مبارزه مسلحانه دو سطر ندارید که روی کاغذ بیآورید!! آیا من آن "صد من یک غازی" هستم که زیر پراتیک کومه له میزنم و شما نماینده تمام کلیت هر اتفاقی هستید که در آن جغرافیا افتاده!؟

من به شما احترام میگذارم، اما اگر بنا باشد از این حرفها بزنید می‌ایستم. یعنی چه این حرفها؟ سهم تعیین کردن یعنی چه؟ آنهم با این شاخص پیش پا افتاده، با این روحیه حق به جانب. سهم تعیین کردن راجع به حزب کمونیست که از یک پروسه ای در آمده، افتخارات حزب کمونیست بدون بودن حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون فکرهای حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون طرحهاش معنی نمیدهد، این طرحها "صد من یک غازی" است؟ پس طرح استراتژی من هم "صد من یک غازی" است. جواب انحرافات دورن تشکیلاتی را در هر مقطعی چه کسی داده؟ ولی الان جزء افتخارات است و من از آن محروم! من بعد از این سخنرانی باید از نو از یکی جواز بگیرم که سیاسی هستم. حتی اگر بعد از کنگره شش بحثهای تو پیش نمیرود باز هم تقصیر تو است چون درست است تو گفتی اما چرا بعد نیامدی انجام هم بدهی. پس تو چکاره ای؟ مگر همانجا نکتیم این سیاست بدون آدمی که اینجا دنبالش را میگیرد پیش نمیرود؟ کی زد زیرش؟ کی خطش را عوض کرد؟ قرار است با این اسم و اینطور اینجا و آنجا بیان شود. بعد از بمباران و بعد از ختم جنگ ایران و عراق اینها دست و پایشان را گم کردند، نه من که دارم همان حرف را میزنم. آن کسی دست و پایش را گم کرده که به دنبال حرفهای دیروز، امروز این حرفها را میزند. آن کسی دست و پایش را گم کرده که وقتی قرار است در کنگره شش با انتقاد پیش برود، تصمیم میگیرد که آخ نه نه امروز افتخارات و اعتبارات مهم اند. او دست و پایش را گم کرده. کسی دست و پایش را گم کرده که الان دیگر لغت کومه له را یک جوری پرت میکنه که من باید وحشت کنم. چرا باید وحشت کنم؟ حزب است بخشی از یک حزب هستیم که خودم در ساختن آن شریک بودم. من اجازه نمیدهم. هیچ چیز از پیشی نیست که اجازه بدهد من سهم خودم و چهاررفیق دیگر خودم را در سرنوشت این تشکیلات نسبت به کسانی که در داخل بودند کمتر ارزیابی کنم. چه بیرون ما این کار را نمیکند. کارگر بیرون ما این کار را نمیکند. شما هم نکنید دیگر. من میفهمم این خطی است که از حالا تا شش ماه دیگر، تا وقتی که بالاخره یکی از ما زانو بزنیم قرار است، بحثهای حزب ما باشد. من برای آن حاضر، من حاضرم برای اینکه پشت من "زیر پراتیک کومه له بزن" نبوده. پشت خیلی‌ها بوده که الان در داخل اند. چه جوری بوده؟ با ول کردن کومه له به حال خودش، با نداشتن خط برای آن، با رفتن در تند بیچ‌ها بدون آمادگی برای آن و همیشه لشگری بوده‌اند که باید روحیه

میرسید. مجوزمان برای بودن در کوهها این بود که نیرویمان را آوردیم اینجا و بر سر این خاک و سر این اداره مملکت دعوا داریم. مجوز ما برای در مرزها بودن این بود که جنگی در جریان است و اینجا تحت حاکمیت کسی نیست. اینجا یک منطقه بینابینی است و یا اگر هم نیست عملاً قوانینی که در آنجا صادق است قوانین حضور اپوزیسیونهای کشورهای مختلف در مرزهای همدیگر است. الان می‌رسند مجوز شما چیست؟ الان وقتی نگاه میکنید مجوزها دیگر همه فنی اند. اینجا بهتر است، آسان تر است، اینجا راحتتر است، تماس نزدیکتر است، میتوانم با فلان ارگان هم حرف بزنم. چون من معتقد نیستم دلایل فنی که گفته شده همه درست اند وارد این بحث نمیشوم. میگویم اصلاً حق با شما است. حق با هرکسی که میگوید اینجا از نظر فنی بهتر است. من میگویم جواب سیاسی ما را بدهید. انتظار من این است که نظر مخالفی که میگوید اینجا را نباید کرد در این پلنوم حرف بزند. برای اینکه دیگه نمیشود با شک ادامه داد.

نوبت دوم بعد از صحبت ابراهیم عزیزانه:

شاید از وقتی که من کومه له را شناختم روزی نبوده که فکر کنم استدلالهای امروزی سراغم می‌آیند و کی باید جواب این مسئله را بدهم. نتیجتاً این چیزی نیست که تعجب را برانگیزد و یا خودم را برای آن آماده نکرده باشم. من به رفیق سید ابراهیم و مبارزات او و همینطور به رفیق عثمان، که نمیدانم چرا سید ابراهیم از او اسم میبرد و مثال میزند، احترام میگذارم، حتی اگر رفیق به مبارزات ما احترام نگذارد. اگر بخوایم فعالیت خودم را نگاه کنم، که اینجا مقداری مبحث بر سر کلیات گزارش نبود مبحث در مورد من بود، سید ابراهیم گفت بحثهای من را "صد من یک غازی" نمیداند. استدلالی که امروز میبینم به نظر من آن حلقه آخر شکافهای سیاسی است که در چپ ایران وجود دارد. راستش متاسفم که سید ابراهیم سخنگوی آن میشود. من به نکاتی که اینجا مطرح شد برمیگردم و به چند نکته آن جواب میدهم. ببینید کومه له عظیم است ولی این به معنی عظمت سید ابراهیم نیست، همانطور که به معنی عظمت من هم نیست. من فکر نمیکنم حق داشته باشیم که این تشکیلات و به نوعی سر فقلی تشکیلاتها و مبارزات سیاسی ده ساله را به اسم کسانی بکنیم که هر وقت بخواهند سفره را از جلو آدم جمع میکنند. کومه له عظیم است. خودم هم دهها بار گفتم و سعی کردم خود رفقا را وقتی که فکر نمیکنند عظیم است متوجه کنم که کومه له عظیم است. و بچه‌های شان را حالی کنم که کومه له عظیم است، وقتی که نمیتوانستند با یک زبان صمیمانه به بچه‌های شان بگویند کومه له عظیم است. آن موقع هنوز انگلی به من نمی‌چسبید. آن موقع خط یکی بود و ظاهراً چیزهای که می‌گفتم خوب بود. کومه له عظیم است ولی این به این معنی نیست که کمیته مرکزی کومه له میتواند هر پراتیک هر دوره خود را به حساب عظمت بودن کومه له انتقاد نشده باقی بگذارد و سهم بقیه از حزب کمونیست را کارهای "صد من یک غازی" قرار بدهد که گویا خارج از این پدیده انجام شده. نه فقط قطعنامه‌های کنگره شش جزء عظمت کومه له و جزء سابقه تاریخی آن خطی است که الان حق دارد به من بد و بیراه بگوید، نه فقط بیانیه حقوق زحمتکشان جزء عظمت تاریخی آن خط است و الان او را در موقعیتی میگذارد که به من بد و بیراه بگوید، بلکه به نظر میرسد صدای حزب کمونیست و برنامه‌هایش هم جزء عظمت آن خطی است که الان حق دارد به آن اعتبار به من بد و بیراه بگوید، چون یک جغرافیا پشت او است. از قدیم به دفاع از جغرافیا، فکر کردن به جغرافیا گفته اند ناسیونالیسم. حرکت کردن از جغرافیا تا آن حدی که اگر بیانیه‌ای از آنجا صادر میشود اگر اندیشه‌ای آنجا شکل میگیرد، اگر جنگی آنجا میشود، اگر رادیویی ایستگاهش آنجاست، جزء

بلکه زیرکسانی را میزند و زیر نگرشهایی را میزند که میخواهند آن پراتیک را انجام ندهند. نگرشهایی که از هر طرف آنرا میندازد زمین مثل گربه مرتضی علی با چهار تا پای محدود نگرش خود را پایین می افتد و حاضر نیست آن قدرت را ببیند. حالا دیگر اول ماه مه و کوره پز خانه های سندنج شده جزء فاکتورهای این جریان و علیه کسانی شده که از سه سال پیش میگفتند نیروی واقعی خود را آنجا (طبقه کارگر) سازمان بدهید. میگویند آنها شعار آزادی برابری حکومت کارگری دادند، چه کسی گفت این شعار را بدهند؟ قبل از آنکه باید شعار زنده باد جنبش انقلابی خلق کرد را میدادند. نفس شعار دادن مسئله شما است خوب شاید کار کس دیگری بوده. اما در این مراسمها چه گفتند، فردا چه چیزی را سر کار می آورند؟ در مورد آتش بس یکجانبه در جنگ با حزب دمکرات. من در جلسه تصمیم گیری آن بودم، پیشنهاد دهنده اش هم من بودم. دو روز قبل از آن به طور غیر رسمی گفتم که وقتش رسیده و مسئله از طریق نظامی حل نمیشود. خوب یکی به جنگ می رود و یکی به جنگ نمیرود. راستش من میدانم چه کسی در آن جنگها با من شرکت کرده اما فخر فروشی به خاطر جنگ با دمکرات به همان کسانی که اینکار را ممکن کردند، در ممکن کردن آن شرکت کردند، به نظر من یک موضع عقب مانده است. این نمی چسبد، جواب سیاسی را سیاسی بدهید. بسیج عاطفی، بسیج اخلاقی جواب بحث سیاسی را نمیدهد. من تغییرات مشخصی را میخواهم و برای آن هم مبارزه میکنم. از جمله اینکه بفهمم در کردستان سر و کار کی با کارگراست. و روی او تاثیر میگذارد. چه حوزه ای را میخواهد تشکیل بدهد. چرا نمیگویند؟ میخواهد چه تشکیلات توده ای را تشکیل بدهد چرا نمیگویند؟ کومه له عظیم است ولی شما جوابی ندارید دیگر. کومه له عظیم است. ولی شما جواب این را ندارید که حوزه منفصل باشد یا متصل، هر می باشد یا نباشد. کومه له عظیم است. ولی شما جواب اینرا ندارید که در محافل چه چیزی را بخوانند. آژیتاسیون علیه مبارزه سیاسی؟! به نظر من تاریخ همین ده ساله جواب داده است که نمیشود. آژیتاسیون اخلاقی علیه مبارزه سیاسی نمیشود. من قصد ندارم در این باغ بروم. و در این باغ هم نمیروم. اما از خودم دفاع میکنم.

به بحث حقوق ویژه (کومه له) برگردیم و اینکه رفیق نادر (منصور حکمت) لطفا برگرد و به امان خدا ول کرد. من که از کردستان برگشتم منتظر بودم رفیق ابراهیم بالاخره بیاید و با هم کار کنیم. دو دفعه به رفیق نامه دادم (من پرونده های نامه هایم را در کلاسوری نگاه میدارم میتوانیم برویم و مرور کنیم)، نامه نوشتم که رفیق سید ابراهیم چکار کنیم، تو چکار میکنی، من چکار میکنم. این مکاتبات با خوش بینی ادامه داشت. اتفاقی که می افتد، ظاهرا رفیق نادر ول کرده و در واقع رفیق سید ابراهیم ول کرده، این است که ختم جنگ (جنگ ایران و عراق) میشود. ختم جنگ می شود و کمیته مرکزی که عنصر فکری اصلیش ظاهرا نادر است، چون ظاهرا در این قضیه رای بقیه رای صغرا است، یک قطعه نامه ای میدهد که برای کسی که داخل است به نظر میرسد علیه جغرافیاست، علیه فلان است، علیه آن عظمت است. با اینکه میدانند در همان جلسه نمونه در مورد انحرافهایی که گفتیم نشود موجود است، جواب من را میدهد چرا از انحرافات حرف میزنم. این نوشته منتشر میشود، به روی خوشان نمی آورند، مکاتبه که قطع می شود و بسته بندی شروع میشود. بالاخره هر ملتی حتی ملت آمریکا موقع جنگ دوم جهانی آدمها را به خائن و دوست تقسیم میکند. مکاتبه که قطع میشود هیچ، بسته بندی شروع میشود. نادر هم جزء آنهاست که امروز تسلیم طلب اند، و رفیق عمر (ایلخانی زاد) به من بگوید تضمین شما برای اینکه به نسبت مبارزه مسلحانه تسلیم طلب نیستید چیست؟ یک نفر از خود رفقا جوابی به او نمیدهد که تضمین ایشان این است که در کنگره به شخص شما حالی کرد که سند نظامی شما این است. شما تضمین ات چیست؟ بسته بندی شروع

شان را بالا نگه داشت. از یک سیاست اجتماعی حرف میزنیم. کومه له کارگری شده، عظمتش را ببینید. پس معلوم شد آها حالا کارگری شدن کومه له فقط نتیجه نقش افراد حاضر در جغرافیا بوده، کارگری شدن کومه له قرار است در مباحثات بعدی مثلا به طرف من پرت شود. چه میگویند کومه له را ترک نمیکنید کارگری شده! اگر دست من بود که شش سال زودتر کارگری میشد. کنگره بعد از کنگره، پلنوم بعد از پلنوم در این تشکیلات من در مورد ناباوری به قدرت کارگر بحث کردم. یادمان رفته؟ نوارش که هست. از تشکیلات خودتان پرسید که چه کسی و چه جوری بحث علیه نظامیگری، علیه پوپولیسم، علیه اعتقاد آن به کارگر، علیه اعتقاد آن به قدرت کارگر که تازه در این تشکیلات جا افتاده بحث کرده، که شما بگویند جز بدیهیات است. کی جزء بدیهیات بود؟ چه جوری جزء بدیهیات شد؟ شما طلایی به دنیا آمدید طلایی فعالیت کردید؟ هیچ تغییری نپذیرفتید؟ کی تغییرتان داده؟ حالا موقع خلع ید کردن از من است؟ بکنید. اما نمیتوانید. بحث امروز من ادامه همان بحث است. میخواهید حجم افتخارات تشکیلات من را به عنوان جواب بحث خودم جلویم بگذارید؟ نمیتوانید. هیچ جغرافیایی نمیتواند روی پروسه های متقابلی که در آن هست را سرپوش بگذارد. در آن جغرافیا اتفاق افتاده ولی با دعوا و جنگ و مبارزه سیاسی و کار متنوع فکری. کسی یک موقعی این طرف بوده و یکی آنطرف. این خط که "کسانی که مخالف کارگری شدن کومه له بودند و کسانی که این عظمت را نمیدیدند، رفتند خارج کشور"، ممکن است امروز دو نفر دیگر را هم تشویق کند که عضویشان را پس ندهند. اما این جواب تاریخ کمونیسم در کردستان ایران نمیشود. این عقب مانده است این استدلال عقب مانده و غیر سیاسی است برادر من!

شما رفقای رزمنده و خونین ما! آقایان محترمی هستید؟ چکار کنم که جای گلوله به تن من نیست. ممکن بود باشد. وقتی که بمب انداختند من هم که آنجا بودم. موقعی که بمب انداختند داشتیم چه میگفتم؟ قطعه نامه های کنگره شش راجع به کارگر بعد از انداختن بمب نوشته شده. حداقل یکی از آنها. شما نمیدانستید به تشکیلاتتان چه بگویند. بی قرب کردن مبارزه یک خط، یک دیدگاه، یک سیاست، یک مبارزه اجتماعی در جامعه ایران که در سر نوشت کومه له نقش داشته، من همیشه میدانستم این خط یک موقعی بیرون میزند، در تنگنا بیرون میزند، در تند بیج بیرون میزند، و امروز هم بیرون زد اما فکر نمیکردم سید ابراهیم آن کسی باشد که اینرا نمایندگی کند.

من از کمیته مرکزی کومه له عیبجویی نمیکنم. اما اگر کسی با بحثهایی که من امروز میکنم مایوس میشود، در همان نوشته ام گفته ام، خطی است که جایز است و باید مایوس بشود. این نگرش به کومه له، این نگرش به کمونیسم در ایران مایوس شده. در روسیه اش هم مایوس شده. در کنگره سه گفتیم اوضاع بسته و منقبض میشود پس فکری به حال خودتان بکنید! من مایوس نیستم هزار و یک حرف دارم. الان هم در حرفی که میزنم شش رهنمود عملی هست. یکسال پیش در کنگره شش حتی میگویم تفنگ را کجا بگذارید. الان هم که دارم میگویم بحث کمونیسم کارگری پیش نرفته و باید در حزب کمونیست پیش برود باز هم در همان سند میگویم که ایکس را کجا بگذار، و ای را کجا بگذار، چه چیزی را تشکیل دهید. پشت بحثهایی که به ما نمی چسبد نروید.

من این را میفهمم که به روحیه بالای تشکیلاتتان احتیاج دارید، همه بورژواها همیشه به این مسئله برای کشاندن کشور هایشان در جنگ احتیاج داشتند و همیشه رفتند سر افتخارات ملی. به نظر من در مبارزه کمونیستی این مجاز نیست. حقیقت راجع به پدیده را باید گفت. اگر امروز کسی چیزی هایی که من در تمام این ده سال نوشتم و گفتم را کنار هم بگذارد میبیند که کسی زیر هیچ پراتیکی نمیزند.

کند. اردوگاه را اول به جای کومه له جا نزنند و افتخارات کومه له را بعنوان افتخارات اردوگاه جا نزنند. کسی که در اردوگاه است مثل من عضو حزب کمونیست است هر جا گفتند رفته است و هر فعالیت سیاسی را بر عهده اش میگذارند انجام میدهد. خطرات مبارزه خونین با کومه له شروع نمیشود، خطر امنیتی و ریسک جانی با کومه له شروع نمیشود. خود من از یک ریسک جانی دیگر فرار کردم آمدن خدمت رفقا، یک سال بعد از اینکه پلیس بالای سرم بود. بنابراین جای این بحث ها نباید در حزب ما باشد، این بحثها بحث آژیتاسیون عاطفی است، ممکن است برای از میدان به در کردن یک ملا، از میدان به در کردن روشنفکری که دلش با این کار نیست خوب باشد اما برای از میدان به در کردن من یکی خوب نیست. در مورد حقوق ویژه اولاً اینجا بحث سر لغو حقوق ویژه نبوده، بر سر پذیرش شرط عضویت در حزب کمونیست ایران بود، نمیدانم چرا باید کارگرهای زیادی که هم خط ما هستند عضو حزب کمونیست ایران نباشند. وقتی میگویند حقوق ویژه باشد، اما من نمی پذیرم و آنرا قبول ندارم، اما میخوام کار کنم نمیفهمم چرا نباید عضو حزب ما باشند. ثانیاً اگر بحث حقوق ویژه را من خوب گفته ام و همه را خوب قانع کرده ام، قاعدتاً باید یک بخش آنرا هم خوب فهمیده باشند. بحث وجود بقایای گرایشات دیگر در جامعه و غیره است. اگر بحث حقوق ویژه را مطرح نمیکردید حزب کمونیست تشکیل نمی شد. تبیین تاریخی همه ما از تشکیل حزب یک تبیین نیست. اما حزب کمونیست تشکیل شد پنج سال پراستیک مشترک را زنده داشت من نگاه میکنم ببینم آن کسی که این مسئله اش است خودش چگونه رای میدهد. برای انحراف ناسیونالیستی یا فشار ناسیونالیستی کاسه داغتر از آش نیستم. آن موقعی که وجود داشت خودم گفتم آوانس میدهیم. اصل پرنسپیی از آن نساختم که گویا حزب یکپارچه غلط است. گفتم به علت وجود فشار ناسیونالیستی که به ما می آید این کار را میکنیم و بارها از آن دفاع کردم. گفتم کسی که این حقوق (حقوق ویژه کومه له) را در این مقطع رد میکند، نمی بیند واقعیت چیست. ما با این حقوق ویژه توانستیم حزب دمکرات کردستان را بزنیم، با این حقوق ویژه توانستیم در منطقه باقی بمانیم، با این حقوق ویژه نه با استفاده از آن بلکه با گذاشتن آن جلو در، توانستیم هزار و یک توطئه ناسیونالیستی در مملکت را علیه خود خنثی کنیم. اما وقتیکه عضو همان حزب، عضو همان تشکیلات پر افتخار میگوید قبول این حقوق ویژه پذیرش شرط عضویت رسمی نباشد من که کاسه داغتر از آش نیستم. شاید همه اعضا بخواهند این شرط را بردارند من که اصلاً مشکلم از اول عین این مضمون نبوده نباید کاسه داغتر از آش شوم. عضو حزب است و رای اش را میدهد. اگر آن موقع همه کمیته مرکزی کومه له فکر میکردند که حقوق ویژه را لازم نداریم و میتوانیم جواب ناسیونالیسم را در آن مملکت و از موضع بالای بالا بدهیم من میگفتم حزب کمونیست عجب پیشرفتی کرده. امروز یک کارگر کرد در دست این حزب چنان پرورش پیدا کرده که رهبرش که آن دوره آن استدلال را میپذیرفت و برای زدن حزب دمکرات آنرا لازم داشت، امروز حزب دمکرات را زده. جریانات جریان را هم زده و نفس انترناسیونالیسم ایدئولوژی مسلط در کردستان شده است (راستش من میگویم اینطور هست امروز). بگوئید من چه هستم؟ من در حزب نماینده حقوق ویژه ام؟ چون در شرایطی در حزب از مسئولیت سیاسی این مسئله دفاع کرده ام، دیگر نماینده حقوق ویژه ام؟ و باز هر موقعی که به این حقوق ویژه رای ندهند سندی است بر ترک صحنه از طرف رفیق نادر؟ اینطور نیست. من از همین حالا به حقوق ویژه رای ممتنع میدهم به خاطر اینکه تناسب قوا در کردستان دیگر مانند سابق نیست. آگه بخش کردستان تشکیلات ما حقوق ویژه را بخواهد آنرا میگیرد و اگر نخواهد نمیگردد. رای بدهند این حق را میگیرد و اگر رای ندهند آنرا نمیگیرد. خودم مدافع استدلال کننده حقوق ویژه نیستم. هر چند الان میفهمم، هنوز لازم است. من از اول

می شود و خارج و داخل هم میشود. نمیدانم چرا! اگر من در خارج گفتم کار خارج بی ارزش است نمیدانم چرا جزء خارجم و در این تقسیم بندی در کمپ داخل نیفتادم! بایکوت سیاسی میشود، چکار کنیم بی اطلاع اید، سطحی هستید. تا دیروز نه سطحی ونه بی اطلاع اید. چون جنگ است و کسی بعد از ختم جنگ موضعی گرفته که با حفظ وضع موجود به همان شکلی که هست، و با بالا بردن روحیه، آنهم به زعم این رفقا، چون همیشه ما با لشکر طرفیم نه انسانهای سیاسی که روحیه شان را از سیاست میگیرند، نمیخواند، آقا دسته بندی شده در دسته تسلیم طلبها! و الان دیگه حرفهای ضالّه میزنند و مُخرب است و غیره. این عاقبت بحثهای کنگره است نه تجدید نظر من. من که دارم حرفم را میزنم، هنوز هم دارم راجع به آنها مینویسم. چه کسی جا زده؟ آیا آن کسی جا زده که بعد از ختم جنگ ایران و عراق، با تمام بحثها و دسته بندی ها و جناح بندیهای خودش، با زبان خودش گفت من زندگی خودم را در این چارچوب تعریف خواهم کرد؟ حق دارید، کسی که همان روز قبل از کنگره شش برمیگردد این دسته بندی را میکند. اینطور است؟ کی جا زده؟ من که همچنان سعی میکنم رفقای آنجا (اردوگاه) اینطور فکر کنند یا کسی که قید بنده را زده، دسته بندی اش را کرده و ایستاده جناحهای حزبی درست کرده؟

کی به نکات ریز بند کرده؟ هیچ کس، من شخصا نکردم. این تئوری دائمی است که زیر انتقادها بزند، اینکه فلانی به نکات ریز بند کرده. از قدیم میگفتند، نادر الان به ک.ش (کمیته شهرها) بند کرده، نادر الان به فلان بند کرده، ظاهراً نادر الان به کومه له بند کرده. این تئوری جوابگوی این دوره نیست. من در کنگره سوم تبیین خودم را از اوضاع کمونیست در سطح جهانی گفتم. دوره آن جنبشها و آن دیدگاهها و آن نوع از سازمان نگه داری ها، گذشته است. یا یک کمونیسم اینطوری از همین الان میشود ساخت و قوی هم ساخت یا نمیتوانید بسازید. حالا شما که نمیتوانید بسازید چرا یقه من را گرفتید؟ من که میگویم این کمونیسم را میشود ساخت. شما نمیخواهید بیائید. مدام چیزهای را زنده میکنید که من فکر میکردم سال پنجاه و هفت از آنها عبور کرده ایم.

فکر نمیکنم لحظه ای رسیده باشد که در حزب کمونیست بخواهیم افتخارات را تقسیم کنیم و سهم هر کس را معلوم کنیم. همانطور که گفتم به تک تک کسانی که در این مبارزه بودند احترام میگذارم. اما احترام میگذارم به تک تک انتقاداتی که کردیم تا توانستیم این آدمها باشیم. بحث کمونیسم کارگری جدی است رفقای عزیز، جدی است! اگر فشار اخلاقی من را در مقابل پیکار و رزمندگان از میدان به در میکرد، من را در مقابل رفیق خودم در حزب کمونیست هم از میدان به در خواهد کرد. ولی آنوقت از میدان به در نکرد و امروز هم نمیکند. نمیدانم ممکن است در حزب جناح ترسو ها و نترسها ممکن است در رابطه با مبارزان وجود داشته باشد، اما اگر جناح ترسو ها و نترسها در رابطه با مبارزه سیاسی وجود داشته باشد من جزء نترس های آن هستم. حرفهایم را میزنم و منتظر عواقب آن هم هستم. همیشه یک کاری هم میکنم که راه به پیش وجود داشته باشد. اگر کسی نمیتواند با فردای کمونیسم ایران، با فردای کومه له دم ساز شود، اگر کسی فکر میکند کارش این است که کومه له را با روحیه نگاه دارد تا جنبش کارگری، که حتما بدون تماس ما نمیتوانست اعتصاب کند، به دانش برسد (البته این میتواند اتفاق بیافتد اینکه صبر کرد شاید جنبش کارگری کاری بکند و دوباره شرایط دست ما بیافتد و من میدانم با توجه به این جو و فضای امروز در حزب کمونیست آن موقع جوابم به این مسئله چه خواهد بود) اگر کسی به فکر این نوع صبر کردن است این خط سیاسی عاقبت ندارد. آن خط سیاسی عاقبت دارد که امروز به کومه له بگوید کومه له کارگرها، آنها را سازمان بدهد و عضو کند، آنها را به تشکیلات بیاورد، آینده خودش را داخل خاک ایران جستجو

را مایوس کرده و عده ای را تشویق کرده است. این بحث، بحثی راجع به کومه له نیست، بحثی راجع به حزب کمونیست ایران هم نیست، اینها موضوعاتی اند که این مبحث روی آنها دست میگذارد. این بحث همانقدر راجع به حزب کمونیست فرانسه است که راجع به کمونیست ایران و راجع به کمونیسم است، دوره بندیهایش را از کومه له نگرفته، بخصوص از هواپیماهای که بالا اردوگاهی کومه له رد میشوند، نگرفته است. دوره بندها را حتی به تنهایی از روسیه هم نگرفته. حتی قبل از قضیه گورباچف تجربه خود روسیه و برژنف هم این را نشان میدهد که کمونیسم نمیتواند این باشد. این کمونیسم نمیتواند این باشد. بنا نیست برای ما به یک تبیین اخلاقی تبدیل شود که گویا ما خیلی آدم های خوبی هستیم، به دین مان همانطوری که پیغمبرش گفته اعتقاد داریم و تفاوت مان با بقیه این است، یک تبیین عملی دارد. یعنی کمونیسم این جنبش نیست. جنبش پرو سویی یا جنبش سانددنیستی یا جنبش چپ ایرانی یا جنبش این (کمونیسم) نیست. کمونیست یک جنبش دیگر است، جنبش کارگری است. و بسیاری درکهای اساسی کمونیسم در این لابلا هست که باید بیرون بیاروی و نشان بدهی چه کمونیست هست و چه نیست. خیلی ها در لابلا چینی مبحثی افتخارانشان را گم میکنند خیلی ها هویتشان را گم میکنند خیلی ها امید و افتشان را گم میکنند من در این شک ندارم که این بحثها افق عده ای را مخدوش میکنند. اگر نمیکرد تعجب داشت برای اینکه آنوقت باید پرسید چگونه است شما مسائلی را راجع به جنبش دیگری میگوئید که بقیه هم به راحتی هضمش میکنند. این بحثها افق یک عده ای را مخدوش میکند و یاس هم در میان آنها بوجود می آورد. این مسئله قبلا در تهران اتفاق افتاده امروز میتواند در کردستان اتفاق بیفتد. در تهران پیکاری مریض شد چون افقی نداشت. به هر حال بحث کمونیسم کارگری و فشاری که با آن مطرح میشود و ما داریم مطرح میکنیم از لغزش یا این اختلاف نظر یا اینکه یکی بر سر دیگری غر زده در نمی آید و حتی موضوع اصلی آنها هم این نیست. موضوع اصلی هیچکدام از بحثها این نیست. بحث پیدایش یک حزب کمونیست کارگری در ایران است، لااقل تا آنجائیکه عمر ما کفاف میدهد، من بحث پیدایش کمونیسم کارگری بعنوان یک امر بین المللی است. برای خیلی ها این بحثها خالی بندی است، برای من یکی، نیست. تا اینجا هم در بحثها به این شکل پیش آمده ام و نوع دیگری هم نمیتوانم پیش بروم و به نظرم باید دنبال این سطح از مسئله بروم. این موانع و بحثهایی که تشکیلات حزب کمونیست ایران در مقابل این بحثها میگذارد و اتفاقا حالت روحی خودش را مدام به رخ ما میکشد که این بحثهای تو با من چه کرد، این بحثهای تو من را ارتقاء داد، این بحثهای تو روحیه ام را پایین آورد، این بحثهای تو روحیه ام را بالا برد، اکنون به یک سماع عرفانی دچار شدیم یا اکنون به یک یاس فلسفی دچار شدیم، کمترین تاثیری بر روندی که این بحث باید طی کند، ندارد. برای اینکه این روند جدایی از سنت جبهه ملی و حزب توده است، روند جدایی از چپ خرده بورژوازی است که باید طی شود. من که پای آن هستم. این بحث آدم خود را میخواهد، تئورسین خود را میخواهد، کادر خود را میخواهد. تز یا طرحی که از این بحث در بیاید، پلمیکی که از این بحث در بیاید اگر آدمی که بحث را منظور که میبیند نداشته باشد در عمل پیش نمیرود. اینکه طرحهای حزب، افق های حزب، اولویتهای حزب در طول دوران طولانی، همان موقعی که من و سید ابراهیم با هم بیخ گوش هم داشتیم قطعنامه مینوشتیم پیش نمیرفت، یک فاکت قدیمی حزب کمونیست است. اصلا در تحلیل این وضعیت است که این بحث دارد خودش را مطرح میکند. ناشی از سه ماه اخیر نیست، ناشی از دوره ای نیست که کسی بمباران شده، گردانی از دست رفته یا جنگی تمام شده است. این بحث قدیمی است که چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به عنوان رهبری خط کمونیستی در جامعه ابراز وجود نمیکند، چرا نمی نویسند، اگر

هم میگفتم بالاخره رهبران جنبش توده ای که در حزب ما هستند و همه از اجتماعی شدن آن (حزب) حرف میزنیم، اگر توانست جلو حزب دمکرات سرش را بالا بگیرد بگوید حرف زیادی نزن طبقه کارگر یک ملت جهانی است، این حقوق ویژه را کنار گذاشته بود. بودن این حق ویژه در حزب ما شاخصی است در ناتوانی و نداشتن تناسب قوای واقعی در این جهان. خلاصه حرف من این است که اگر این خطوطی است که سید ابراهیم یا کلا بحث برسر مباحثات امروز کمونیسم کارگری دارد (در این دعوی کمیته مرکزی کومه له با کمیته مرکزی، اصلا به بحث من مربوط نیستند. سید ابراهیم مثالها را از من می آورد و دعوايش را با یکی دیگر میکند) اگر این خطی است که قرار است در مقابل این بحثها بایستد به نظر من این تنزل را میرساند. اگر کسی نگران روحیه بچه های آنجا (اردوگاه) است، از آنها بپرسد که امروز روحیه شان چی حس کرده، افتخارت به گذشته خودشان یا تعلقشان به یک طبقه اجتماعی زنده و فعال؟ اگر کسی نگران کادرهای کومه له است از آنها بپرسد چرا کادرهای کومه له و رهبری کومه له یکی اینطوری شدند، آیا به خاطر مناسبات داخلی شان و بی افقی سیاسی که در مقطعی دچارش شده یا بدلیل اینکه کسی آمده و گفته یک کمین اساسی اجتماعی در مقابل ماست و خیلی کار هست که بکنیم، و اینکه ما در این ماجرا آدمهای برحق هستیم. من در جلسه ام گفتم (که سید ابراهیم که نه نوار آنرا گوش داده احتمالا در جلسه اول سمینار کمونیست کارگری که شاید نوارش رو گوش داده گفتم) که تکامل کمونیسم ایران در دامن جریانی به نام حزب کمونیست ایران افتاده است. این تکامل با من بمیرم و تو بمیری، توپ و تشر، موانع اخلاقی متوقف نمیشود. نمیدانم ممکن است شما درست بگوئید و شما درست از آب دربیاید ولی بالاخره راهش این نیست. بحث سیاسی و مسئله سیاسی جواب سیاسی میخواهد. تنزل دادن حرفهای کسانی که خیلی مشخص در طول سالها بحث کرده اند و وقتی که میخواهد معنی مشخص آنرا برشمارند جواب دادن که این بحثها فشار ایدئولوژیکی سیاسی است، کسانی که برای پیشرفتن کارهای عملی که قبلا قطعنامه اش را خدمتشان دادیم و آنها آنرا صادر کردند، نسبت دادن یک سری بحثهای کلی راجع به کارگر را باید دوست داشت جواب مسئله ما نشد. اینها جواب نیست اینها میتواند سه ماه بسیج کند، من قبول دارم سه یا چهار ماه میتواند بسیج کند، حتی در بافت موجود حزب ما میتواند اکثریت را پشت خود ببرد. هیچ چیز بهتر از این نیست که به آدمها بگوئید تو چقدر عالی هستی، اما این تعریف کردنها عوامفریبی است. من عضو یک حزبم و میخواهم عضو حزبم روحیه اش را از همان انقلاب و مبارزه ای بگیرد که من بگیرم، دلیلی نمیبینم نتواند اینطور باشد. از زمانیکه در کنگره سوم کومه له گفتم، مثل بقیه کسانی که میگفتند، که پیشمرگ کومه له کمونیست است و نیروی پیشمرگ سازمان دمکراتیک نیست، به این اعتقاد داشتم تا به امروز. که رفیق من کمونیست است. شما او را دست کم میگیرید، فکر میکنید اگر به او بگوئید که افتخارت امروزمان هنوز به نسبت کاری که باید بکنیم هیچ نیست، اسلحه اش را زمین میگذارد. خیر تاریخ نشان داده با این حرفها اسلحه نگاه داشته نمیشود. ... بنابراین به نظرم اگر قرار بر نوشتن دو نوع تاریخ کومه له است من حاضرم بنویسم، سید ابراهیم هم تاریخ خودش را از کمونیسم ایران، کومه له امروز، از عظمت من هم تاریخ خودم از کومه له و عظمت آن مینویسم. آنوقت طبقه کارگر تعیین میکند کدام تاریخ واقعی است.

نوبت سوم

لازم است چهار چوب کلی که در بحث ها از آن حرکت میکنم را دوباره بگویم. بحث کمونیسم کارگری و مسائلی که مطرح شده یک عده ای را ناراحت کرده است و یک عده ای را خوشحال، عده ای

دوباره بررسی کنیم، چرا دوباره وضع اینطور شد؟ من هیچ وقت معتقد نیستم آدمها تصادفی کار میکنند، حرفشان لغزش کلام است، موضعشان الکی است. به نظر من آدمها تابع شرایط اند، تابع دیدشان هستند، تابع فلسفه ای که از زندگی خودشان دارند، تابع موقعیت عینی که در آن هستند. من از گرایشها صحبت میکنم اگر بحث دیدن گرایشهای اجتماعی یعنی دیدن گرایش پشت انحراف فلانی تا ناحیه سندانج، پس باید دید گرایش اجتماعی پشت بحث های امروز من و شما هم چیست. نمیشود کار من و شما تصادفا سوء تفاهم باشد اما کس دیگری هر کاری کرد گرایش تسلیم طلبی یا ... است. من و شما هم حامل گرایش اجتماعی هستیم و انعکاس آن در کارهای مان است. اگر کسی به طور سیستماتیک یک کاری را نکند و یک بار این کار را بکند میگویند حواسش نبود. اما اگر به طور سیستماتیک به یک سمتی نرود، که کورش الان گفت به طور سیستماتیک به آن سمت نمیرویم. من باید برگردم ریشه ها را نگاه کنم برای اینکه فقط این ریشه ها هستند که میتوانند حرکتی سیستماتیک و ادامه دار را توضیح بدهند. اگر فقط یک روز از آسمان آب میریخت که کسی تئوری اکولوژی را نمیداد.

زمانیکه شما هر چه هم فشار میگذارید باز یک واقعیت همانطور که سابقا اتفاق می افتاد دوباره اتفاق می افتد، شما دیگر باید پایه اش را پیدا کنید. خیلی از ما دوست نداریم پایه و اساس فکرهايمان را بحث کنیم، نتیجتا از این نوع بحثها اجتناب کنیم، به بحث های دیگر پناه ببریم، تخطئه کنیم. هیچ ایرادی ندارد بالاخره تحلیل پایه ای مسائل آدم ها را از سوراخ بیرون میکشد. تحلیل اینکه این دیدگاههای انقلابیگری محدود به سازمانهای مترقی، سازمانهای که اصلاحات اساسی را در جامعه مطرح میکند نه در کردستان نه در ایران، نه در دنیا کافی نیست، اینکه جنبش کارگری با آلترناتیو کارگری که چند دقیقه پیش گفتم جواب است و اینکه حزب کمونیستی حزب سیاسی باید در آن واحد حزب آنهایی باشد که در آن جنبش خودشان را به حرکت در می آورند، کارگری که اعتراض میکند. خوب الان که اینطور نیستیم. من آنقدر ایده آلیستم که میگویم چرا در ظرف یک ماه گذشته و سه ماه گذشته بخش شهر کومه له و بخش کارگری آن بزرگتر از سازمان مسلحش نیست؟ کسی میتواند چنین اتهامی به من بچسباند؟ نه! این انتقال را بدهیم آخر دیگر، به من نشان بدهند که این اتفاق دارد می افتد. بگوئید رفته پای مسئله، ببین اصلا در میان طبقه هستیم، دارم خودم را با او (طبقه کارگر) معنی میکنم. من که نمیخواهم کسی را انیت کنم. میخواهم ببینم دارد اتفاقی می افتد. اگر کسی میتواند نشان بدهد که این انتقال دارد اتفاق می افتد من این کلام را به علامت احترام و برای او بلند میکنم. اما این اتفاق نمی افتد، کسی هست که ادعا کند که این انتقال تاریخی چپ (روی کارگر افتادن) در کردستان دارد اتفاق می افتد؟ جوری که نه یک سال دیگر، دو سال دیگر وقتی کومه له را نگاه میکنیم کومه له اعتصابات، تحصن ها و شورا ها و سندیکاها باشد که نیروی مسلحش هم همان جاست و دقیقا با همین توان فعالیت میکند؟ من نمیبینم این حرکت را. اگر شما می بینید میتوانید بشینید من را مجاب کنید.

اما بحث "بیا پیاده کن" بحث عقب مانده ای است. بحث این است که طرح تو است، اگر خودت طرح را دادی خودت برو پیاده کن من اگر کار خودم را بکنم نمیشود. این استدلال همان استدلال قدیمی همان کمیته مرکزی است که گویا قرار است امروز علیه اش بسیج کنید. همان کمیته مرکزی خارج! "کمیته مرکزی خارج" این را میگوید و الان هم "کمیته مرکزی داخل" این را میگوید. سید ابراهیم عادتش است که در بحث رهبری حزب همیشه نماینده کومه له باشد. به عنوان رهبری حزب روی این فعالیتها نرفته است. من الان هم میگویم

این کمیته مرکزی حزب کمونیست در نشریه به سوی سوسیالیسم چهار تا مطلب داشت راجع به این حرف میزد که دنیا اینطور است و من اینطور میگویم، نشریه کمونیست آن اینطور بود، رادیوی آن پر از آژیتاسیون سوسیالیستی بود که من لازم نبود در موضع بدهکار اینجا جواب بدهم. بهر حال بحث من کومه له نیست. کومه له جزئی از یک جزء کلی تر از یک بحث است. بحث من در مورد چپ ایران است و کمپینی که مدتها است شروع شده و ده سال است من هم در آن شرکت دارم. اصلاحات ارضی مشخصه روشنی است، من در بحران چریک فدایی سهمی نداشتم، خودش به بحران افتاده. کسی دیگری آنرا به بحران انداخت، اصلا کسی برای آن تئوری هم نداده، کارگر به صحنه آمد همه اینها بیربط شدند. این قضیه ادامه دارد و نمیتوان در مقابل آن مقاومت کرد. ممکن است بگوئید این روند این تاثیر فوری و مضر را برای من، برای این گوشه کارمن دارد، اگر این حرف را زیاد بزنید این تنگی که دست من است می افتد، خوب بذار بیافتد. اگر واقعا این تنگی اینطور است که باید بیافتد. من اعتقاد ندارم این تنگی اینطور است. من به این تنزل دادن عضو حزب کمونیست رضایت نمیدهم. عضو حزب کمونیست سیاسی است و با این حرفها در صحنه مانده است. چرا باید مدام او را در موضعی و برخوردار پدرسالارانه با او بکنیم؟ عضو حزب کمونیست تاب این سختی ها را آورده چون افقی در مقابلش است. نمیشود اینرا به اینکه از چه پروتئین میگیرد نسبت داد، به اینکه خلق کجاست نسبت داد، اینرا به هیچ کدام از اینها نمیشود نسبت داد. این عضو میداند چکار میخواهد بکند و کسی هم که نمیداند چکار میخواهد بکند قاطی جمعیت است و مبیند این همه آدم ایستاده اند و فکر میکنند خوب من هم قاطی اینها هستم. در هر تند پیچی کسانی که میدانند یقه آنهایی که نمیدانند چکار میکنند و یکهو ول میکنند را میگیرند و میگویند نرو. تا این درجه از بحث راستش این کمپین علیه کومه له نیست، کومه له میتواند خودش را تطبیق بدهد یا ندهد. تفسیر من این است که اگر تطبیق بدهد خوب است و اگر ندهد بد است. این بحث صورت مسئله کمیته مرکزی حزب کمونیست است که طرح میدهد اما پیاده نمیشود، طرح میدهد اما کار نمیشود، ایده دارد اما اراجع به آن نمی نویسد، کنگره دارد اما نمیخواهد در آن حرفی بزند. این صورت مسئله کمیته مرکزی حزب بوده و جواب اینکه "خودت بکن از من بر نمی آید"، "من کارگر بیسوادم"، "من یک مروجم"، "آخر من که فقط میتوانم دبیر خانه را اداره کنم" جواب همیشگی کمونسیم بی خط در ایران است. چرا روزی که داشتیم جواب پیکار و جواب فلانی را میدادیم همه میتوانستیم اما امروز اتفاقی مهمی رعد و برقی در فضای سیاسی بوجود آمده و همه را فلج کرده؟ چرا؟ برای اینکه آندوره آن حرفها را میدانستید قبول داشتید مال خودتان بود اما امروز این حرفها مال خودتان نیست. من آدمها را به اینکه کجا بار آمده اند، چگونه زندگی میکنند، سقف بالای سرشان از چه جنسی است تنزل نمیدم. شرایط عینی یک واقعیت تعیین کننده آدمهاست، انعکاس ذهنی آنها راجع به این شرایط ذهنی یک واقعیت دیگر است. فاکت عینی را بالاخره با عدد و رقم به هر برنامه کامپیوتری بدهید کومه له را در مقابل شما ترسیم میکند، منحنی عضویتش را میکشد، استقامتش را میکشد، تلفاتش را میکشد. این فاکتها است. به این فاکتها چگونه نگاه میکنید؟ بیرون از ما نوع دیگری نگاه میکنند، خود ما یک استاندارد از نگاه کردن را به وجود می آوریم، من هم الان دارم به جوری به این فاکتها نگاه میکنم. این افق است که نشان میدهد حقیقت این ماجرا کجاست، باید راجع به چه چیزی حرف زد. اگر طرح پیش نمیروید برای این است که آن افق فعال پراتیکی ندارد، ابراهیم میگوید "خودت رفتی نکردی" میگویم آن موقع تصور میکردم شما ایستاده اید که کارها را بکنید. بعد از شش ماه برمیگردم در چارچوب یک لیگ، در چارچوب یک جنبش، در چارچوب یک حرکت، می پرسم یعنی چه؟ چرا دوباره وضع اینطور شده. باید دلایل اینطور شدن را

من یک وظیفه ای برای خودم گذاشتم میخوام پناهنده های ایرانی را از سوراخ بیرون بیاورم و دور یک پرچمی جمع کنم و اگر کسی عرضه اش را دارد و منفعتش ایجاب میکند برود کار را بکنند. عدم اعتماد به نفس، ابهام و روشنفکر گرایی در خود بحث موج میزند. من بعنوان عضو کمیته سوال دارم راجع به ...، میخوام بدانم چه اتفاقی قرار است صورت بگیرد تا بتوانم بگویم برو آنکار را بکنید یا اصلا مسئله را ببندید. من حتی نمیتوانم بگویم کمیته مرکزی را روی این طرح قانع کردم، من کمیته مرکزی را راضی کردم، روی احترامشان و روی اصرار من به این طرح رای دادند. راضی شدند به اینکه با وجود هزار و یک مشکلی که داریم اما حالا که شما اینقدر اصرار میکنید و در کمیته اجرایی میخواید این طرح را پیاده کنید خوب طرح را اجرا کنید. من خودم الان به این موضع رسیدم که تا یک چیز دیگری را روی دست حزب نینداخته ایم و حزب را زیر بار آن خفه نکرده ایم طرح را ببندیم یا اگر میخوایم سازمان را ایجاد کنیم به اندازه کافی در این پلنوم روشن باشد که میخوایم آنرا درست کنیم. آن هم اگر چیزی روشن شود من ده بیست تا سوال از رفقای که میخوانند اینکار را پیش ببرند دارم. اگر در جواب به سوالها دوباره اینکه دلشان به این طرح نیست موج بزند من شخصا رای مخالف میدهم.

نوبت پنجم

یک نکته ای که خیلی مهم است و من میخواستم در مورد آن صحبت نکنم اما یکی از رفقا اشاره کرد. به نظرم تنها جایی که کار کارگری میشود کردستان نیست، ک.ش (کمیته شهرها) وجود دارد، اعضای حزب هم در شهرها پخش اند، شبکه های وجود دارند و فعالیت میکنند، رادیویی وجود دارد که به آنها خط میدهد، کمپین اول ماه مه را تعریف میکنند، میخواستم بگویم که این تصویر خیلی عکس العمل همان تشکیلات این سه ماهه خیلی بهتر از دوره قبل نسبت به فعالیتهای قبلی بوده. راستش اینکه این دستور در جلسات ما نیامد شاید علتش این باشد که رفیق شهلا دبیر اجرایی ک.ش خودش رسماً با رفیق رحمان (سپهری) دنبال تدارک آمدن رفقا بحث کرده اند تا جایی که من فهمیدم. اما نکات دیگری در نامه تان هست که اتفاقاً میشود به پای غفلت ما گذاشت اینکه چه تیترهای اینجا بحث بشود یا خود ک.ش چه کارهایی انجام بدهد شاید به این خاطر خیلی نزدیک حس نمیکردیم سمنارها.... و جلسه بگذاریم که چه تیترهای بحث بشود و خودم چکار میکنیم اما بعد از پلنوم حتماً روشن میکنیم.

جلسه روز دوم پلنوم - ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

مبحث بررسی قرار و قطعنامه های پیشنهادی به پلنوم قرار در مورد فعالیت کومه له در شهرها (در بخش اول گفته شده که پیشنهاد دهنده قرار منصور حکمت است)

من در موافقت با قرار صحبت میکنم. اینکه قرار از فعالیت کومه له به طور کلی حرف نزده بلکه از فعالیت کومه له در این زمینه یعنی در زمینه فعالیت شهر حرف زده و اینکه این فعالیت با اولیتهای متکی به حزب و مصوبات کنگره شش ناسازگار است، به نظر من این ناسازگاری را می شود خیلی ساده در این نشان داد که کمیته مرکزی کومه له هنوز هیچ مرجع عالی برای اینکار ندارد، کارهای کمیته مرکزی، راجع به این مسئله، بر طبق گزارشات و نوشته های که در اسناد پلنوم هست تصادفی و فردی است. تکلیف خیلی از عناصر فعال این عرصه و نقشی که باید بازی کند نامعلوم است، از طرف خود کمیته مرکزی کومه له نشریه حزبی که بتواند سازمانده این عرصه از فعالیت باشد دست گرفته نشده و بهای لازم به آن داده نشده است.

تا وقتی این بحثها آدمی را ندارد که بگوید درست است که تو گفتی، طرحش هم شاید هست، اما غصه نخور من میروم آنرا پیاده میکنم، مبارزه مادر سطح ایدئولوژیک است. مبارزه مادر سطح سیاسی است برای بوجود آوردن این آدمها که هر وقت کارش به مشکلی برخورد برنگردد و کسی را که ادعا میکند عمیقاً با او همفکر است را بگیرد و محاکمه کند و بگوید که اصلاً بحث بر سر تو و ندیدن این حقایق و افتخاراتی است که تو نمیبینی. به هر حال این نمیتواند نشانه هم خطی باشد. هم خط کارها و مشکلات را طور دیگری میبیند، میگوید درست است این کارهایی که من و تو میخواستیم پیش نرفته است و مشکلاتم این است. ببینید چه خبر است، این خط آدمهای هم فکر است. به هر حال صحبت من این است من اصلاً در بحث کومه له خودم را طرف حساب نمیدانم. من دارم حرفهایم را میزنم، در این حزب میزنم اگر نگذارند اینجا حرف بزنم بیرون حزب آنها را میزنم، راجع به ایده هایی که من را پیش میبرد، طبقه کارگر را پیش میبرد و فکر میکنم حرف من نیست، حرف بیرون از ما است. حرف جامعه عینی که دارد اتفاق می افتد. اگر نگاه کنید این حرفی که الان من در این حزب میزنم نماینده شورای اسلامی در جلسه خودش میزند، به خاطر اینکه فشار کارگر رویش هست. این من نیستم که حزب کمونیست را به سازماندهی کارگر به عنوان کار اصلی آن فراخوان میدهم، این نماینده زرد تشکیلاتهای کارگری هم هست که جمهوری اسلامی را فراخوان میدهد که اگر این کار را نکنی صدتا حزب الله گری هم به دردت نمیخورد. یک فکری به حال این فشار اجتماعی بکن. من خودم را متعلق به این فشار میدانم، او خودش رو مقابل این فشار میداند، من به عنوان نماینده این فشار خودگمارده ام؟ باشد قبول است. هر کسی حق دارد هر لقبی به من بدهد، من خودگمارده نماینده این کارم. همه افتخارات دیگر فقط در این چارچوب معنی پیدا میکند، هیچ کس هم افتخار هیچ کس دیگری را کتمان نمیکند. اما قرار بوده هر افتخاری به عنوان نقش حلقه ای اش در این پروسه افتخار باشد، هیچ کاری در خود افتخار آمیز نیست مگر اینکه بگوئیم به چه امر اجتماعی خدمت می کند.

نوبت چهارم:

من بحثهای محتوایی راجع به تشکیلات خارج را قبلاً کرده ام. در این پلنوم میخواستم راجع به اینکه اینکار را بکنیم صحبت کنم. فکر میکنم خود این جلسه تا اینجا بهترین گواه این است که این کار را باید سریع انجام داد. ببینید اگر این بخش تشکیلات دارد آبروی حزب را میبرد. و اینکه این بخش تشکیلات چطور میتواند به ابزاری برای فشار آوردن به یک خط دیگر که خودش به همان اندازه از این قضیه ... تبدیل شود، تقاضای من این است که اگر واقعا به حال این بحث دل میسوزانید، این تشکیلات خارج را ببندید یک سازمان مثل حزب کمونیست درست کنید. این شهامت را داشته باشید من فقط بحثم این است. اگر الان مثل روز روشن است که نمیشود اینچنین استخوان لای زخمی را نگه داشت و همزمان با استحکام روی بحث های دیگری رفت که بینادی تر و اساسی تراند. راجع به شورای پناهندگان هم همین است. اگر هفت ماه وقت لازم است برای اینکه آدم یک هئیت موسس شورای پناهندگی را اعلام کند من هیچ امیدی به هیچ آینده ای ندارم. گزارش را که میخوانی متوجه میشوی با وجود اینکه "ساغ شده اند"، اصلاً نشانه ای از اینکه دلشان با این سازمان است نمیبینی. نباید نگران اسم آن باشیم که از سازمان بهمن نیرومند کوچکتر است. قرار بود این حزب مایه افتخار رفقا باشد قرار بوده بگویند عضو حزب کمونیست اند و میخوانند پناهنده ها را سازمان بدهند و به این اعتبار بیایند و دور شما جمع شوند. اما سه ماه است که بحث میکنند که یک شخصیتی بیاید یا نه، نیاید چه میشود. شخصیتی میخواد بیاید میخواد نیاید بالاخره

(کمیته شهرها) می‌خواهیم گزارش اینکه در این کارخانه معین حضور داریم را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم. کنگره بعد از کنگره آدمها می‌آیند و می‌گویند بالاخره نفهمیدیم ما در شهر چکار میکنیم، ما میتوانیم در جواب بگوئیم اطلاعات مربوط به اینکه ما داریم چکار میکنیم در یک پوشه است خدمت کمیته اجرایی، بازرس بفرستید، هر کسی را می‌خواهید بفرستید اما بالاخره یک ترتیبی بدهید که این فشار را نیاورید. اینجا ما هستیم، این افراد را داریم، فلان کمیته تشکیلات را داریم دارند که کار میکنند. به طور کلی از گزارش حذف میکنیم و به طور شفاهی در اختیار کمیته اجرایی می‌ذاریم. تا حالا اینطور بوده خودم در کمیته اجرایی بودم بارها جملاتی را از گزارش ک.ش (کمیته شهرها) حذف کرده‌ام فکر کنم کومه له هم حتی یک مقدار در گزارشهایی که به کمیته مرکزی میدهد این دلواپسی را دارد. اینکه مثلا این حرف را نمیشود همینطوری زد، اگر (کمیته مرکزی) بخواهند بدانند به آنها می‌گوئیم، اما همینطور در دسترس نمی‌گذارم. در نتیجه این نوع گزارشی هیچ حساب و کتابی ندارد. آدم یا به کمیته اجرایی می‌گوئیم یا به قدیمی کارهای حزب، این..... هم نیست.. ما می‌خواهیم اتفاقا این اطلاعات را بنویسیم، کتبی به کمیته اجرایی که برای کار خود به آن احتیاج دارد بدهیم تا کمیته اجرائی بداند چو چگونه است، بداند فضای فعالیتی حزب چیست. اینکه هر عضو کمیته مرکزی حزب می‌خواهد این اطلاعات را بداند، یک عده قضاوت کنند که آیا شما این را برای کنجکاو می‌خواهید بدانید یا اینکه واقعا به خاطر کارتان به این اطلاعات احتیاج دارید، و پلنوم تشخیص بدهد به چه ترتیبی گزارش، صحت و سقم گزارش کمیته ای که فعالیت مخفی و فعالیت امنیتی حساس دارد را چک میکند. در حال حاضر ما هر چه بگوئیم می‌آید اینجا (پلنوم) و کسی حرفی نمیزند شاید دقیقا به همین دلیل است. اما بحث من اینجا این است که گزارش را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم و اگر کمیته مرکزی می‌خواهد مطمئن باشد که حرفهای این کمیته شهر در مورد تشکیلات و شبکه‌ها و نوع فعالیتهاش درست است، دقیق است، میتواند به گزارش رجوع کند اما با یک ترتیبی که باید در این جلسه پلنوم معلوم شود. به هر کسی که از در وارد شود این اطلاعات را نمیدهیم، بحث من اینجا این است، هر عضو کمیته مرکزی به اعتبار پست خود نمیتواند به این اطلاعات دسترسی پیدا کند، باید به پلنوم بیاید و از این کانال اقدام کند.

نوبت دوم در روز دوم جلسه

در این بحث پس از تصویب یک اصلاحیه به قرار:

خود نوشته ایرادهای دارد. یکی اینکه مسلم است اسناد ک.ش (کمیته شهرها) متنوع است و دسترسی عمومی به خیلی از آنها نیست. اگر مشخص بنویسید مطالعه اطلاعات امنیتی مربوط به تشکیلات شهر، آن وقت خود آدم متوجه میشود که یعنی چه؟ یک عضو ک.ش یا یک عضو دیگر کمیته مرکزی برای کار خود احتیاج به مطالعه اطلاعات امنیتی تشکیلات شهر پیدا کرده است و شما اینرا محدود تر و غریب تر میکنید، ثانياً ما یک حقی را میدهیم و بلافاصله در جمله بعد آنرا به تصمیم کمیته دیگری مشروط میکنیم، این دیگر حق نشد. بالاخره باید بشود ...

این بحث رفیق محمد شافعی را جواب نمیدهد چون بالاخره کمیته اجرایی سه نفره یا چهار نفره آن بالا است، به یکی حق میدهد و به یک حق نمیدهد، بالاخره دست خودش است. در کل من فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق دارد هر لحظه که خواست بتواند امور به اصطلاح اطلاعات های امنیتی، نه مسائل سیاسی و حتی آمارهای کلی، بلکه اطلاعات امنیتی که مثلا در فلان کارخانه دو حوزه داریم که وضعشان اینطور است را ببرد. به عنوان عضو کمیته مرکزی

خیلی از نکات هست که میتوان لیست کرد. حتی مسئله واقعی این است که در بخش دوم، که گویا مسئله فقط یک موضع است، این قرار دقیقا میگوید فعالیت کومه له از چه ناسازگار است. قرار میگوید باید روی جوانب سیاسی این وجه از فعالیت و آرایش تشکیلاتی متناسب با آن بحث کنیم و آنرا روشن کنیم. یعنی حتی این هم روشن نیست. به نظر من اگر همه اینها روشن نیست، وقتی از آرایش تشکیلاتی صحبت میکنم منظور فقط آرایش درون تشکیلاتی نیست بلکه آرایش تشکیلاتی است که فعالیت ما در شهرها باید به خودش بپیزد، و این هم معلوم نیست. قرار خیلی مشخص است که دیگر نگوئیم کنکرت حرف بزنی، بگوئیم لطفا وقت بدهید که کنکرت حرف بزنی، امکان بدهید که کنکرت راجع به این مسئله حرف بزنی، لا به لای چندین سمینار نظامی یک هفته هم خود کمیته مرکزی کومه له فراخوان سمینار شهر بدهد و کله گنده های این تشکیلات راجع به این حرف بزنند. بالاخره معلوم شود ما می‌خواهیم اتحادیه بسازیم یا شورا، کدام صنف، کجا، از کجا شروع میکنیم، همین الان چقدر نفوذ داریم، چه کسانی را میشناسیم، قصدمان در سازمان پایه در شهرها چیست، نحوه تلفیق آن با کار توده ای چیست، در مورد قانونی چه فکر میکنیم و می‌خواهیم چه بسازیم، و همه اینها را مشخص بگوئیم. این ها هنوز معلوم نیست. من می‌گویم روش فعالیت کسی که بعد از کنگره شش هنوز این نکات از کارش معلوم نباشد و هنوز هم معتقد نباشد که باید این کار را کرد، هنوز هم خودش دست روی این کار نگذاشته است، با این مصوبات ناسازگار است. به نظر من این بیان واقعی است. پیشنهادی که بعد از آن در قرار آمده، پیشنهاد خیلی ملموس و کنکرتی است. جنبه تنبیهی یا جنبه انتقادی ندارد می‌گوید این چیزهایی که می‌گوئید معلوم نیست را معلوم کنید و اینکار را فقط از کمیته مرکزی کومه له نمی‌خواهد از کمیته اجرایی حزب هم می‌خواهد.

بحث در مورد قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد نحوه گزارشدهی:

... پلنوم عالی ترین مرجع است و قاعدتا باید هر اطلاعاتی را داشته باشد. اما یک سری از اطلاعات را لازم نیست هر عضو کمیته مرکزی برای کار خود داشته باشد و این اطلاعات جنبه امنیتی پیدا میکند، ترکیب کمیته مرکزی هم خیلی متغیر است، تشکیلات ما هم تشکیلات راز داری نیست. نکته ای که ما اینجا گفتیم این است که هم نقش عالی پلنوم محفوظ باشد هم بیمورد این اطلاعات در تشکیلات پخش نشود. بحث ما این است که اگر پلنوم خواست، بداند واقعا در تشکیلات شهرها در ایران و در تمام شهرها شامل کردستان تا آنجایی که به ما، حوزه کمیته شهرها، مربوط میشود، چه اتفاقی می افتد. اصل بر این باشد که اگر پلنوم بخواهد همه اطلاعات دقیق را بداند خودش می‌گوید، یا ترتیبی برای چک کردن این اطلاعات و تحقیق کردن راجع به آن و بازرسی کردن از آن اطلاعات خودش می‌گوید، اصل بر این نیست هر عضو کمیته مرکزی در هر پلنوم با گزارشی مواجه میشود که جزئیات تشکیلات شهر، اینکه چه کسی را از مراکز کارخانه ای عضو گرفته ایم و غیره رو به او می‌گوید، اگر بخواهد این اطلاعات را بداند میتواند بگوید که من عنوان عضو پلنوم می‌خواهم بدانم، رای می‌گیریم اگر اکثریت پلنوم گفت نه لازم نیست اینجا بحث شود میتواند بحث نشود. این مشکل را ما در مواردی داشتیم ضربه ها می‌خوریم، امنیت را ضعیف می‌گیریم، در کارخانه ای... برای مثال این مشکل را خیلی وقت پیش در مورد یک ضربه پلیسی که خوردیم داشتیم. حدود و ثغور اینکه اطلاعات و اینکه چه کسی اطلاعات را به چه کسی میدهد را دانست. مسئله از اینجا شروع میشود که تشکیلات ما و کمیته مرکزی اش راز دار نیست. مثلا ما (کمیته شهرها) الان به خاطر اینکه این اتفاق نیفتد اصلا در گزارشها نمی‌نویسیم در چه کارخانه هائی حضور داریم، مجبوریم ننویسیم. ما

در جواب به صحبت‌های رفیق رحمان. ببینید ما یک بیانیه ای در اینجا نوشته ایم و صادر میکنیم که در آن به ملت میگوئیم چرا ما ممکن است عضویتتان را به شما ابلاغ نکنیم. به خیلی از شما ها ابلاغ نکنیم اما در لیست ما باشید. یکی از دلایلی که فکر کنم مهم است و در مبارز با پلیس سیاسی مهم است این است که یک جا بطور متعینی به یک نفر نگفتند عضو. هیچ کس نیست که شهادت بدهد پیام مورخه فلان تاریخ حسن را عضو کرده، همیشه این طرف را در این موضع میگذارد که اگر آن حزب دلش میخواد به کارگران ایران بگوید عضو حزب کمونیست من مسئول آن نیستم. من در حزب کمونیست کاره ای نیستم. اما به طور واقعی وقتی که من نام او را در لیست دارم، از او میخوام در انتخابات حزب رای بدهد، از او میخوام نظرش را بدهد، که در بند دیگری گفتیم باید نظر این آدمها را بگیریم، عملا دارم به عنوان عضو با او کار میکنیم. اما به نظر من ما هیچوقت این یک گام مهم را، یک گام فرمال مهم که باعث میشود دادگاههای نظامی و غیر نظامی اینها آدمها را بر مبنای آن محکوم کنند یا نکنند، را بر نمیذاریم. البته در مورد بعضی از آنها در مورد خیلی از آنها هم اینطور نیست. این مسئله ما بوده. ما به عنوان عضو با او تا کنیم، به عنوان عضو اسم او در لیست های ما باشد، اما نگاه کنیم که ابلاغ عضویتش او را در چه شرایطی قرار میدهد، من معتقدم کارگری که خودش را عضو حزب کمونیست میداند با کارگری که از رادیو (رادیو حزب) به او میگویند تو عضو حزب هستی، درمقابل پلیس سیاسی در دو موقعیت روحی متفاوت قرار دارند. این بحثها را در بیانیه های خود، در یک سلسله تبلیغ روتین باید جا بیفتند. این را باید واقعا محسوس کنیم و به آنها القا کنیم که در رابطه با عضویت در حزب کمونیست تو خودت را به اون راه بزنی. حتی عضومان هم باید این کار را بکنند. فکر کنم این ابهامی را پیش نمی آرد اگر بگوئیم طرف در انتخابات شرکت کرد، نظرش را پرسیدیم و غیره بنابراین معلوم میشود که واقعا عضو است. عضویت او در پروسه نظرش را پرسیدن و رای دادن معلوم میشود نه با یک قرار از..... واقعا وقتی کسی در حیاط حزب دخالت میکند، با ما درگیر است، آن موقع به نظرم در یک قدمی ابلاغ عضویت هم قرار گرفته، کسی که رای داده، ده دفعه نظر میدهد، می پرسید نظرت را راجع به این سمینار بگو و میدهد، واقعا درگیر حیات حزب شده، به نظر من واقعا به چنین افرادی میشود ابلاغ کرد. اما مسئله بر سر عضو دانستن کسانی است که هنوز کنگره ای در جریان نیست، به او نگفته ایم در انتخاباتی شرکت کن، دو مبحث هم مطرح شده و هنوز نامه اش بدست ما نرسیده که پاسخ او به این دو بحث چیست، یا فازهای مختلفی از فعالیت را سر میگذرانند. به هر حال در مورد ابلاغ یا عدم ابلاغ عضویت آنها این جنبه مورد نظر بوده.

نوبت چهارم در روز دوم جلسه

ملاحظات ما در این قضیه تشکیل کمیته های حزبی بعد از یک دهه گشایش است. بخصوص برای کردستان این مسئله خیلی سریع میتواند صدق کند. یعنی کمیته های کومه له در اقصی نقاط شهرها تشکیل شود، ممکن است الان وقتش باشد یا از همین الان فرصتها شروع شود. من فکر کنم مسئله حیاتی این است که تا آن تاریخ ما چنان کاری کرده باشیم که وقتی یک عده کارگر در فلان کارخانه در فلان کارگاه سندانج و فلان کارخانه سندانج کمیته تشکیلاتی حزب کمونیست ایران را راه انداختند هیچ کسی از دبیرخانه و عضو قدیمی نتواند بگوید شما چکاره هستید و به چه مناسبت کمیته کومه له را تشکیل داده اید. و این که طرف بگوید با استناد به اینکه من یک سال است با علم خودم و به شهادت ایشان مطابق سیاستهای کومه له کار میکنم، بنابراین من حق دارم کمیته را اعلام کنم و این کومه له است، کافی باشد. بگوید حالا اگر کارم خوب نیست برخورد کنید،

باید به پلنوم بگوئید من میخوام بدانم، اصلا قبول ندارم اینطور است، یا مثلا میخوام بدانم چیکار میکنید، در این آکسیون با بقیه چکار کردیم، حق دارد آنجا بپرسد و پلنوم حق دارد تشخیص بدهد که این عضو کمیته مرکزی حق دارد بپرسد یا به او اطلاعات را بگوئیم یا نگوئیم یا میخوایم مسئله مطرح شود یا نه. فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق داشته باشد در فاصله دو پلنوم در هر ارگانی را بزند و بپرسد شما در شهر چکار میکنید، از نظر اطلاعاتی در کدام کارخانه هستید، بحث دیپلماتیکت با فلان جا به کجا رسید، چند تا تفنگ دارید، ضد هوائی را کجا گذاشته اید. باید گفت شما کاری نداشته باشید، ارگان گزارش خود را میدهد. من بحث این است که عضو کمیته مرکزی در پلنوم توضیح بدهد که چرا باید اطلاعات بهتری داشته باشد و اگر نداشته باشد نمیتواند کار خود را انجام دهد.

بحث قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد عضویت کارگران در حزب کمونیست

در توضیح پیشنهاد ک.ش (کمیته تشکیلات شهر حزب کمونیست ایران) در حذف بند چهار قرار

علت اینکه این بند را خط زدیم تذکری بود که دیروز خسرو (داور) داد وقتی که این را چاپ کردیم. که این باز یکی از مستمسک هائی میشود که در عضو گیری کارگری شروع کنند به تشخیص خط و اینکه آیا این فعالیتها طبق سیاستهای حزب بوده یا نه. اگر ک.ش خودش تفسیر کند منظور این است که طرف در عرصه مورد نظر حزب فعالیت میکند و این بحثها را پیش می آورد. اما ممکن است تبدیل شود به اینکه مثلا این شیوه برخورد و فلان مسئله طبق سیاست حزب نبوده. و یا مثلا دو بار اینکار را کرده است و بار سوم اینکار طبق سیاستهای حزب نبوده. مثلا اینکه در مجمع عمومی بگوئیم چه بگوئیم. در نتیجه این پروسه مبصر پیدا کند و بنابراین ما این بند را حذف کردیم.

نوبت سوم در روز دوم جلسه

در پاسخ به مسئله ای که مربوط به کردستان باشد. راستش چون فرصتی نبوده با کمیته مرکزی کومه له در این مورد کم صحبت کردیم. اما نوارها و سمینار عضویت را فرستادیم اما فرصتی نبوده که با رفقا در مورد نتایج آن بحث کنیم. این هم جزئی از آن مسائلی است که فکر میکنم رابطه فعال با شهرها، بحثهای متقابل ک.ش (کمیته سازمانده) و ک.ش (کمیته شهرها) را ایجاب میکند.

کمیته شهرها مسئله خودش را در سمیناری بحث کرده، قرار خود را هم احتمالا صادر کرده است. اگر پلنوم این کار را بکند ما خیلی خوشحال میشویم. حتما نوع قراری که برای کردستان صادر میشود تفاوتی دارد، اینکه چه کسی سرپرستی میکند، چه کسی حسابرسی میکند. چون دامنه اعضایی که من فکر میکنم اینجا (در کردستان) بگیریم میتوانم بگویم به مراتب وسیعتر از دامنه اعضای است که کمیته شهرها میتواند بگیرد. به نظرم کمیته مرکزی کومه له نباید همینطوری با یک قرار خشک و خالی از طرف کمیته شهرها به نظرم مواجه شود. در مورد آن صحبت کنیم، خود کمیته مرکزی کومه له نظر بدهد که تا چه حد میتواند این سیاستها را در عمل میتواند پیش ببرد. با این خیلی موافقم. اما کمیته شهرها با یک مسئله ای روبرو بوده و سمینارش را گرفته است. در قرار خیلی علنا نمیگوید کردستان شامل این قرار نیست اما از آنجائی که سرپرستی مسئله را بر عهده کمیته شهرها قرار میدهد، تلویحا اینرا در خود دارد. چون اگر بخواد این قرار در کردستان پیش برود قاعدتا کمیته مرکزی کومه له مسئول است.

که بین آن لحظه ای که کسی آن پیشنهاد و تقاضا را میکند و لحظه ای که ما آنرا قبول میکنیم و رسمیت میدهیم فرصتی ایجاد کردیم. موارد قبلی هم از استعفا در کمیته مرکزی حزب داشتیم. وقتی شما فرصت را داده اید رفیق فکر هایش را کرده، با کسانی تبادل نظر کرده، عاقبت کارش را دیده، تأثیرات سیاسی کارش را دیده، از یک زاویه دیگری به مسائلس نگاه کرده و ممکن است تصمیمش را عوض کرده باشد. من میگویم دوست ندارم کسی که نمیخواهد در یک کمیته ای باشد را ننگه داریم برای اینکه فقط تمامیت کمیته مرکزی را حفظ کرده باشیم. اما اینکه تا کسی استعفا داد همان روز بررسی کنیم به نظر ما با این دوره کار ما جور در نمی آید، ممکن است یک دوره ای واقعا لازم باشد، به همین دلیل پیشنهادم این است که مثل رفیق حبیب الله که استعفا کردند و ما نگاه کردیم گفتیم ببینیم چه میگوید، اگر رفتیم بیرون جلسه و حرف زد و فهمیدیم بله ایشان حتما می خواهد برود، خوب قبول میکنیم. الان هم فکر کنم باید به کمیته مرکزی یک چنین فرجه ای را بدهیم و بفهمیم این مسئله از کجا مایه میگیرد. نه به این معنی به اصطلاح پرس و جو، یک بررسی کردن جوانب مختلف این مسئله با خود رفیق، من پیشنهادم این است که فوری تصمیم نگیریم و شرطی مثل رفیق حبیب الله (حبیب گویلی یا حبیب کیلان که او هم در اقدام مشابهی از کمیته مرکزی حزب کناره گیری کرده بود) بگذاریم.

نوبت بعدی:

رفقا نمیشود وضعیت رفیق عثمان را چند ماه ناروشن گذاشت. چند روز دیگر پلنوم کمیته مرکزی کومه له است. بالاخره رفیق عثمان باید آنجا تکلیف خودش را بداند، میخواد اینکار را بکند یا نه. من میگویم همان ترتیبی که برای رفیق حبیب الله دادیم اینجا پیاده بکنیم. من نمیدونم آن مسئله خوب اجرا شد یا نشد، اما به نظر من قبل از اینکه سید ابراهیم پایش برسد آنجا رفیق تلگراف دوم خود را زده بود. آن مسئله خوب اجرا نشد، اگر خوب اجرا میشد به نظر من جواب دیگری می گرفتیم. الان هم میگویم پلنوم بگوید که علی الاصول با قبول استعفای رفیق مخالفتی ندارد، چنانچه در ظرف دو هفته کمیته اجرایی با ایشان نشست و رفیق پیشنهاد خود را پس نگرفت از نظر ما پذیرفته شده است. اینکه رفیق سه ماه، چهار ماه بلاتکلیف منتظر جلسه پلنوم دیگری باشد، جالب نیست.

اگر کسی میتواند و آماده است به این کمیته بفرستید، اما من عضو کومه له میشوم، یا در تهران هستم و عضو حزب کمونیستم. من این مشکل را بخصوص در بحث سمنارم گفتم. وقتی اعتلا شود خرده بورژوازی و بخش دانشجویی و روشنفکرها فعال میشوند، سابقه های سیاسی، اینکه من از چه زمانی در حزب کمونیست بودم یکبارہ عمده میشود، همه اینها شاخص های فخر فروشی و ساکت کردن این و آن میشود. من میخوام زبان آن کارگری که دو سال هم کار کرده و الان هم سر جایش ایستاده دراز باشد و بگوید خیلی خوب تو عضو حزبی، من هم عضو حزبم، به من گفته اند، آن زمان که شما ان بیانیه را دادید من به خودم گفتم عضو حزب و بنشینیم مثل دو عضو حزب درست حرف بزنیم. یک مقدار اجتماعی تر و واقعی تر..... و خودتان را عضو بدانید. ممکن است الان بزنگاه آن نباشد... اما دو ماه دیگه برای خیلی ها بخصوص در کردستان به کار می آید برای اینکه میخوانند کمیته های حزبی داشته باشند.

نوبت پنجم در روز دوم جلسه

من درخواست بهمن (حبیب فرزند) را قبول دارم. یعنی نمیتواند یک نامه در خانه آدم بیاید که دوست گرامی شما از امروز عضو انجمن حمایت از حیواناتید در صورتیکه شما شکارچی هستید و علاقه ای به این رشته ندارید. نمیشود کسی را به زور عضو کرد. اما واقعیت قضیه این است که (کارگر) داوطلب نمیشود برای اینکه تصویری که از عضو حزب کمونیست ایران برای او ساخته اند یک فیلسوف مبارز فول تایمر (تمام وقت) است. اینطور طرف جرات نمیکند داوطلب شود. بخصوص اگر آن شرط را در لیست بگذاریم اشتباه است. (دخالته دیگران در بحث). به نظر من باید بگوئیم عدم مخالفت. کارگر حزبی دارد کار میکند اگر مخالف عضویت خودش باشد او را عضو نمیکند اما اگر خودش چیزی نگفته، به او میگوئی که عضو حزب هستی و چیزی نمیگوید، خوب عضو باشد. من هم حرف بهمن را قبول دارم نمیشود کسی را به زور عضو حزب کمونیست ایران کرد، در آمارهای حزب گنجانند. باید طوری بگوئیم که با این مشکل مواجه نشویم که رفقای ما با تصویر پیشی از غول آسا بودن عضویت در حزب کمونیست داوطلب عضویت نشوند.

بررسی نامه عثمان روشن توده مبنی بر کناره گیری

نوبت بعد از صحبت عثمان روشن توده

*. من عنوان را از متن سخنان، انتخاب کرده ام.

متن اولیه، بر مبنای فایلهای صوتی بحث و اظهار نظر منصور حکمت در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران (۱۳ و ۱۴ خرداد ۱۳۶۸- ۳ و ۴ ژوئن ۱۹۹۸) توسط وریا نقشبندی پیاده و تایپ شده و ادیت اولیه را آذر مدرسی انجام داده است.

متن بار دیگر و برای تنظیم در "ضمیمه ۲ برگزیده آثار منصور حکمت"، که فعلا فقط نسخه پی دی اف آن در دسترس است، توسط من مقابله و ادیت و تصحیح و تدقیق شده است. خط تاکید ها پس از مقابله با فایل های صوتی، همه توسط من اضافه شده اند.

ایرج فرزند

نیمه دوم مه ۲۰۱۹

من موافق این هستم که کسی که می خواهد عضو کمیته ای نباشد، خوب نباشد. اما به شرطی که کل مسئله خوب حلای شده باشد. رفیق با تصور درستی از کاری که میکند به اینکار دست بزند. واضح است من خودم در این جلسه چیزی زیادی دستگیرم نشده، دلایلی که عثمان گفت دلایل کافی نیست. آدم بالاخره فرمانده نظامی است، حزب هم باید روی خط باشد، اگر روی خط باشد دست از فرماندهی نظامی نمیکشد، باز هم فرمانده نظامی حزب است. همانطور که مسئول فنی رادیو هم بالاخره کارش این است. مسئول فنی رادیو هم روی هر خطی باشد نمیتواند بگوید... بالاخره در تحلیل نهائی باید دسته جمعی فعالیت کنیم. برای خود من هم (دلایل) کافی نیست و فکر نکنم خود رفیق عثمان هم فقط نوع فعالیتش است که آزارش میدهد، چون حداقل در چارچوب کمیته مرکزی قابل حل بود باشد. اما بحث من الان اینجا نیست، ما معمولا یک رسمی داشتیم وقتی یک استعفائی می آمد، استعفا شده شکل فوری بیان نارضایتی در کمیته مرکزی ما، استعفا از یک ارگان، استعفا از یک کار، رفتن و قبول نکردن و ماندن در یک جای معینی، یک رسم شده. کاری که ما تا حالا کرده ایم این بوده

دو تاکتیک سوسیال دمکراسی

در انقلاب دمکراتیک (a)

ننین

پیشگفتار

در لحظه انقلاب تعقیب حوادثی که برای ارزیابی شعارهای تاکتیکی حزب انقلابی بمیزانی بس شگرف مدارک جدید بدست می‌دهد کاری است بس دشوار. این رساله قبل از حوادث ادسا نوشته شده است [۱]. ما در "پرولتاری" (b) (شماره ۹، مقاله "انقلاب می‌آموزد") متذکر شدیم که این حوادث حتی آن سوسیال دمکراتهایی را هم که تئوری قیام-پروسه را وضع نموده و ترویج ایده مربوط به حکومت انقلابی موقت را نفی میکردند مجبور نمود عملاً بجانب مخالفین خود گرویده یا شروع بگرویدن نمایند. انقلاب مسلماً با چنان سرعت و چنان عمقی تعلیم می‌دهد که در دوره‌های مسالمت آمیز تکامل سیاسی، غیر قابل تصور بنظر میرسد. و آنچه بخصوص اهمیت دارد این است که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه به توده‌ها نیز تعلیم می‌دهد.

جای هیچگونه تردید نیست که انقلاب به توده‌های کارگر روسیه سوسیال دمکراتیسم را خواهد آموخت. انقلاب، با نشان دادن طبیعت واقعی طبقات گوناگون جامعه، با نشان دادن این که دمکراسی ما جنبه بورژوایی دارد و با نشان دادن تمایلات واقعی دهقانان که انقلابی بودن آنها روح بورژوا دمکراتیک داشته ولی آنچه را که در ضمیر خود نهفته دارند ایده "سوسیالیزه کردن" نبوده بلکه ایده مبارزه طبقاتی جدیدی بین بورژوازی دهقانی و پرولتاریای ده است، - برنامه و تاکتیک سوسیال دمکراسی را در عمل تأیید خواهد کرد. انقلاب بر تمام توهمات کهنه ناردنیک‌های سابق که مثلاً در طرح برنامه "حزب سوسیالیست-رولوسیونرها" و در مسأله تکامل سرمایه‌داری در روسیه و در مسأله دمکراتیسم "جامعه" ما و در مسأله اهمیت پیروزی کامل قیام دهقانان با وضوح کامل خودنمایی میکند، بیرحمانه و بطرزی قطعی قلم بطلان خواهد کشید. انقلاب برای اولین بار طبقات گوناگون را تعمیم سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات با سیمای سیاسی مشخصی از انقلاب خارج میشوند زیرا خود را نه فقط بوسیله برنامه‌ها و شعارهای تاکتیکی ایدئولوژیهای خود، بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده‌ها نیز نشان خواهند داد.

شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسأله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال دمکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا به آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نماییم، تا مهر و نشان پرولتری به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بلکه در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و نا استواری، نیمه کاری و خیانت بورژوازی دمکرات را فلج گذاریم؟

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی

مبارز عملاً موجود توده‌های کارگر از این شعارها، کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمانها و گروههای حزب ما یعنی کار ترویج (پروپاگاندا)، تبلیغ (آزیتاسیون) و سازماندهی، تماماً متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروری است ولی در لحظه انقلاب کمتر از هر موقع دیگر میتوان آن را کافی دانست. در این لحظه طبقه کارگر را بطور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرامیگیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نماییم تا بعد موجبات آشنایی با این وظایف و شیوه درک آنها را در مقیاسی حتی‌المقدور وسیعتر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس پرده بدبینی متداول نسبت به رابطه ما با توده، چه بسا ایده‌های بورژوایی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقه کارگر تربیت و تشکل می‌گردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است، لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسأله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت، در اولی یا در دومی؟

فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است یا اینکه نقش رهبر انقلاب توده‌ای را. نمایندگان آگاه بورژوازی بخوبی این موضوع را درک میکنند. و به همین جهت است که آسوابازدنیه (c) نظریات آکیموفی یعنی "اکنونیسم" (d) در سوسیال دمکراسی را که در شرایط کنونی برای اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی اهمیت درجه اول قائل است، میستاید. و نیز به همین جهت است که آقای استرووه تمایلات اصولی آکیموفی را در خط مشی ایسکرای نو تهنیت می‌گوید (در شماره ۷۲ آسوابازدنیه). به همین جهت است که او با خشم و غضب تمام به محدودیت منفور انقلابی تصمیمات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه میتازد.

شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال دمکراسی، اکنون برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود. مثلاً ایسکرا (e) در شماره ۱۰۴ عملاً جانب مخالفین خود در سوسیال دمکراسی را می‌گیرد ولی در عین حال درباره اهمیت شعارها و تصمیمات تاکتیکی که در پیشاپیش زندگی حرکت میکنند و نشان‌دهنده راهی هستند که جنبش با یک سلسله عدم موفقیتها و اشتباهات و غیره میبیماید، با بی‌اعتنایی سخن می‌گوید. و حال آنکه تدوین تصمیمات تاکتیکی صحیح برای حزبی که میخواهد پرولتاریا را طبق روح و اصول دقیق مارکسیسم رهبری نماید نه اینکه فقط به دنبال حوادث گام بردارد حائز نهایت اهمیت است. قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و کنفرانس قسمت منشعب شده حزب [۲] دقیقترین، سنجیده‌ترین و کاملترین بیان نظرات تاکتیکی را بدست ما میدهد که بطور تصادفی بتوسط چند نویسنده اظهار نشده، بلکه به تصویب نمایندگان مسئول پرولتاریای سوسیال دمکرات رسیده است. حزب ما در پیشاپیش تمام احزاب دیگر گام بر میدارد، زیرا دارای برنامه دقیقی است که همه آن را تصویب کرده‌اند. حزب ما برخلاف اپوتونیسم بورژوا دمکراتهای آسوابازدنیه و عبارت‌پردازی انقلابی‌مآبانه سوسیالیست-رولوسیونرها

به فاصله کمی پس از بازگشت لنین به روسیه که با ماه نوامبر سال ۱۹۰۵ مصادف بود، انتشار روزنامه "پرولتاری" قطع گردید. دو شماره آخر این روزنامه (۲۵ و ۲۶) تحت نظر واریوسی منتشر شد.

[c] آسوابازدنیه Osvobozhdeniye - مجله ارگان بورژوا-لیبرالها بود که در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۵ به سردبیری پ. ب. استرووه هر دو هفته یکبار در خارجه انتشار مییافت. از ژانویه سال ۱۹۰۴ به بعد این مجله به ارگان سازمان لیبرالهای سلطنتطلب موسوم به "سایوز آسوابازدنیه" ("انجمن آزادی") مبدل شد. اعضای "انجمن آزادی" بعدها هسته اصلی حزب کادت را تشکیل دادند.

[d] "اکونومیسیم" - نام جریان اپورتونبستی در سوسیال دمکراسی روس بود که در پایان سالهای ۹۰ قرن ۱۹ بوجود آمد.

[e] منظور روزنامه ایسکرای نو یا ایسکرای منشویکی است. پس از کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه، منشویکها به کمک پلخانف اداره امور ایسکرا را بدست خود گرفتند. ایسکرا از نوامبر سال ۱۹۰۳، از شماره ۵۲ به بعد به ارگان منشویکی مبدل گردید و تا اکتبر سال ۱۹۰۵ منتشر میشد.

یک مسأله سیاسی میرم

مسأله دعوت مجلس مؤسسان همگانی در لحظه انقلابی که ما در آن بسر میبریم در دستور روز قرار دارد. درباره چگونگی حل این مسأله عقاید مختلفی وجود دارد. سه خط مشی سیاسی پدید میآید. حکومت تزاری ضرورت دعوت نمایندگان مردم را مجاز می شمارد ولی به هیچ وجه مایل نیست اجازه دهد که مجلس آنها همگانی و مؤسسان باشد. چنانچه اخبار روزنامه‌ها را درباره کارهای کمیسیون بولیگین [f] قبول کنیم، مثل این است که حکومت تزار با یک مجلس مشاوره‌ای که در شرایط عدم آزادی تبلیغات و با یک مقررات انتخاباتی مشروط صنفی محدود انتخاب شود موافقت دارد. پرولتاریای انقلابی، چون سوسیال دمکراسی وی را رهبری مینماید، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه بدست مجلس مؤسسان است و برای حصول این مقصود نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام و تمام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن در راه سرنگون ساختن فوری حکومت تزاری و تعویض آن با حکومت انقلابی موقت نیز مجاهدت مینماید، بالأخره بورژوازی لیبرال، که تمایلات خود را با زبان پیشوایان باصطلاح "حزب دمکرات مشروطه‌طلب" [g] بیان مینماید، خواستار سرنگون ساختن حکومت تزاری نیست و شعار حکومت موقت را به میان نمیکشد و برای تضمین واقعی این موضوع که انتخاب کاملاً آزاد و صحیح باشد و مجلس نمایندگان بتواند واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد، اصرار نمیورزد. بورژوازی لیبرال، که تنها تکیه‌گاه اجتماعی جدی خط مشی هواداران آسوابازدنیه است در ماهیت امر میکوشد یک بند و بست حتی‌المقدور مسالمت‌آمیزتری بین تزار و توده انقلابی بوجود آید و آنها هم بند و بست که در نتیجه آن قدرت هر چه بیشتر بدست وی یعنی بورژوازی و هر چه کمتر بدست توده انقلابی یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد.

چنین است وضعیت سیاسی در لحظه حاضر. چنین‌اند آن سه خط مشی عمده سیاسی که با سه نیروی اجتماعی روسیه معاصر مطابقت دارند. درباره اینکه چگونه هواداران آسوابازدنیه سیاست نیمه‌کاری، یا به عبارت صحیحتر و ساده‌تر، سیاست خائنانه و عهدشکنانه خود را نسبت به انقلاب در زیر عبارات دمکرات‌مآبانه میپوشانند، ما تاکنون چند بار در "پرولتاری" (شماره‌های ۴ و ۵) صحبت کرده‌ایم. حال ببینیم سوسیال دمکراتها وظایف لحظه حاضر را چگونه در نظر میگیرند. بهترین مدارک در این مورد دو قطعنامه‌ای است که همین چندین پیش مورد تصویب کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات

که فقط در موقع انقلاب به صرافت "طرح" برنامه افتاده‌اند و برای اولین با این مسأله را مطرح مینمایند که آیا انقلابی که در مقابل چشم آنها بوقوع میبویند بورژوازی است یا نه، باید در امر مراعات شدید قطعنامه‌های تاکتیکی خود نیز برای احزاب دیگر نمونه باشد.

به همین جهت است که ما مطالعه دقیق قطعنامه‌های تاکتیکی کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و کنفرانس و تعیین انحرافات را که در آنها از اصول مارکسیسم شده است و درک وظایف مشخص پرولتاریای سوسیال دمکرات را در انقلاب دمکراتیک، از اهم وظایف سوسیال دمکراسی انقلابی می‌شماریم. رساله حاضر به همین منظور هم اختصاص داده شده است. واریسی تاکتیک ما از نقطه نظر اصول مارکسیسم و درسهای انقلاب برای آن کسانی هم که میخواهند موجبات وحدت تاکتیک را بمثابه پایه وحدت کامل آینده تمام حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه عملاً فراهم نمایند و نمیخواهند تنها به دادن بند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است.

ن. لنین

ژوئیه سال ۱۹۰۵

زیرنویسها و توضیحات

[۱] منظور قیام رزمناور "برنس پوتمکین" است. (یادداشت لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۲] در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (لندن، ماه مه ۱۹۰۵) فقط بلشویکها و در "کنفرانس" (ژنو در همان تاریخ) فقط منشویکها شرکت کردند. در این رساله منشویکها غالباً "نویسکرایها" نامیده میشوند، و علت این تسمیه آن است که آنها، ضمن ادامه انتشار ایسکرا، با زبان همفکر آنزمان خود تروتسکی اعلام نمودند که که بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عیقی وجود دارد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. هت.)

[a] کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" در ماه ژوئن-ژوئیه سال ۱۹۰۵ در ژنو توسط لنین به رشته تحریر درآمد. این کتاب در پایان ژوئیه سال ۱۹۰۵ توسط کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (ح.ک.س.د.ر) در ژنو چاپ و انتشار یافت. در همین سال این کتاب دو بار در روسیه با تیراژ ۱۰ هزار نسخه تجدید چاپ شد، یک بار از طرف کمیته مرکزی، و یک بار از طرف کمیته مسکو ح.ک.س.د.ر.

این کتاب در سراسر کشور یعنی در سنت پترزبورگ، مسکو، غازان، تفلیس، باکو و سایر شهرها بطور غیر علنی پخش شد. پلیس هنگام بازداشت و تفتیش افراد اغلب اوقات ده نسخه یا بیشتر از این کتاب نزد آنها مییافت. در ۱۹ فوریه سال ۱۹۰۷ اداره مطبوعات پترزبورگ انتشار این کتاب را غدن کرد. در ۲۲ دسامبر همان سال دادگاه شهر پترزبورگ تصویبنامه‌ای درباره از بین بردن این کتاب صادر کرد.

لنین در سال ۱۹۰۷ "دو تاکتیک" را باضافه تبصره‌های جدیدی، در مجموعه موسوم به "طی دوازده سال" منتشر کرد. اسناد مقدماتی مربوط به این کتاب یعنی طرحها و مستخرجات و مقالاتی که لنین در این باره نوشته است در جلد پنجم مجموعه آثار لنین - صفحات ۳۱۵-۳۲۰ و در جلد ۱۶ - صفحات ۱۵۱-۱۵۶ درج است.

[b] "پرولتاری" Proletary - از ۱۴ (۲۷) مه تا ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۵ در ژنو انتشار مییافت. از این روزنامه ۲۶ شماره منتشر شد. و. و. واریوسی، آ. و. لوناچارسکی و م. س. اولمینسکی در کارهای هیأت تحریریه این روزنامه شرکت دائمی داشتند. "پرولتاری" خط مشی ایسکرای قدیمی لنین را تعقیب کرد و تمام خصوصیت روزنامه بلشویکی "پروپود" را حفظ نمود. لنین بیش از ۵۰ مقاله و یادداشت برای این روزنامه نوشت. مقالاتی که لنین در روزنامه "پرولتاری" مینوشت در مطبوعات محلی بلشویکی چاپ میشد و نیز به صورت شبنامه منتشر میگردد.

اقتصادی فعلی آن، سلطه بورژوازی را که ناگزیر در لحظه معین، بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، کوشش خواهد کرد حتی المقدور قسمت بیشتری از پیروزیهای دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریای روسیه خارج سازد، ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت مینماید؛

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مقرر میدارد:

(الف) ضروری است تصور روشنی درباره محتملترین سیر انقلاب و نیز درباره اینکه در لحظه معینی از آن پیدایش حکومت انقلابی موقت که پرولتاریا اجرای همه خواستههای فوری سیاسی و اقتصادی برنامه (برنامه حداقل) ما را از آن طلب خواهد نمود ناگزیر خواهد بود - در بین طبقه کارگر اشاعه یابد.

(ب) با در نظر گرفتن تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیر ممکن است شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت انقلابی موقت بمنظور مبارزه بیرحمانه با کلیه تلاشهای ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر مجاز میباشد؛

(ج) شرط لازم چنین شرکتی نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود و حفظ مداوم استقلال سوسیال دمکراسی است که انقلاب سوسیالیستی کامل را هدف مساعی خویش قرار داده و به همین جهت هم دشمن آشتی ناپذیر تمام احزاب بورژوازی است؛

(د) اعم از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، باید بمنظور حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دمکراسی را در بین وسیعترین اقشار پرولتاریا ترویج نمود."

توضیحات هیأت تحریریه

[f] "کمیسون بولیگین" - این کمیسون به فرمان تزار در فوریه سال ۱۹۰۵ تحت ریاست آ. گ. بولیگین وزیر کشور تشکیل شد. این کمیسون طرحی درباره قانون مربوط به تأسیس دوما مشورتی دولتی و آییننامه‌های درباره انتخابات دوما تهیه نمود که با بیانیه تزار مورخه ۶ (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ انتشار یافت. بلشویکها دوما بولیگین را جداً تحریم کردند. حکومت موفق به تشکیل دوما نشد. توفان انقلاب بساط دوما را برچید.

[g] "حزب دمکرات مشروطه‌طلب" - رجوع شود به "چه باید کرد"، فصل سوم، بخش "افشگری‌های سیاسی و پرورش روح فعالیت انقلابی".

از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه درباره حکومت انقلابی موقت چه نتیجه‌ای عاید ما میگردد؟

قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همانطور که از عنوان آن معلوم است تماماً و منحصراً به مسأله حکومت انقلابی موقت اختصاص داده شده است. این بمعنی آن است که شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت جزئی از این مسأله را تشکیل میدهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری؛ بنابراین در اینجا به هیچ وجه از مسأله فرضا "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبت نمیشود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسأله اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابتدا چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمیدهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت

روسیه و "کنفرانس" قسمت منشعب شده حزب قرار گرفته است. این مسأله که کدامیک از این قطعنامه‌ها موقعیت سیاسی را صحیحتر بحساب می‌آورد و تاکتیک پرولتاریای انقلابی را صحیحتر معین مینماید حائز نهایت اهمیت است و هر سوسیال دمکراتی که بخواهد وظایف ترویجی (پروپاگاندا) و تبلیغی (آزیتاسیون) و تشکیلاتی خود را آگاهانه انجام دهد باید ملاحظاتی را که با ماهیت این قضیه ارتباطی ندارد بکلی کنار گذارده این مسأله را با دقت کامل موشکافی نماید.

منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آن یا عبارات دیگر خصلت و خط مشی و شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است. کنگره حزب قطعنامه‌های تاکتیکی را به این منظور صادر مینماید که روش سیاسی حزب بمثابه یک واحد کل را نسبت به وظایف جدید و یا نسبت به وضعیت سیاسی جدید بطور دقیق معین نماید. انقلابی که در روسیه آغاز شده است، یعنی جدایی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری، یک چنین وضعیت جدیدی را بوجود آورده است. مسأله جدید عبارت است از چگونگی شیوه‌های عملی دعوت مجلسی که واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد (سوسیال دمکراسی از لحاظ تئوری مسأله تشکیل این مجلس را مدتها پیش و قبل از کلیه احزاب دیگر رسماً در برنامه حزبی خود حل نموده است). حال که مردم از دولت جدا شده‌اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است، حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود بنماید مسأله جدیدی در خصوص حکومت انقلابی موقت پیش می‌آید. برای اینکه جواب کاملی به این مسأله داده شود حزب پرولتاریای آگاه باید نکات زیرین را روشن نماید، اولاً اهمیت حکومت انقلابی موقت را در انقلاب جاری و بطور کلی در تمام مبارزه پرولتاریا؛ ثانیاً روش خود را نسبت به حکومت انقلابی موقت؛ ثالثاً شرایط دقیق شرکت سوسیال دمکراسی را در این حکومت؛ رابعاً شرایط فشار بر این حکومت را از پایین یعنی در صورتی که سوسیال دمکراسی در آن شرکت نداشته باشد. فقط در صورت روشن شدن کلیه این مسائل، روش سیاسی حزب در این مورد، اصولی، واضح و پا بر جا خواهد بود.

حال ببینیم قطعنامه کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه این مسائل را چگونه حل مینماید.

اینک متن کامل آن:

"قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت"

با توجه به اینکه:

(۱) خواه منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدفهای نهایی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی المقدور کاملتر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دمکراتیک را ایجاب مینماید؛

(۲) استقرار جمهوری دمکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندان مردم، که ارگان آن حکومت انقلابی موقت خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین کند و مجلس مؤسسائی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی دعوت نماید؛

(۳) این انقلاب دمکراتیک در روسیه، با وجود رژیم اجتماعی و

یگانه شعار دمکراتیک صحیح و کاملاً پیگیر را بدست میدهد.

ولی چنانچه جنبه طبقاتی تحول دمکراتیک از نظر دور گردد در این صورت ارزیابی اهمیت حکومت انقلابی موقت هم ناقص و نادرست خواهد بود. از اینرو در قطعنامه اضافه میشود که انقلاب، سلطه بورژوازی را تقویت مینماید. این موضوع در رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی یعنی سرمایه‌داری ناگزیر است. و نتیجه قوت یافتن سلطه بورژوازی بر پرولتاریایی که تا اندازه‌ای آزادی سیاسی دارد، بنوبه خود باید ناگزیر عبارت باشد از مبارزه شدید بین آنان در راه بدست آوردن قدرت و نیز عبارت باشد از تلاشهای شدید بورژوازی برای اینکه "پیروزیهای دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریا خارج سازد". لذا پرولتاریا، که پیشاپیش همه و در رأس همه برای دمکراسی مبارزه میکند، حتی لحظه‌ای هم نباید تضادهای جدیدی را که در درون دمکراسی بورژوازی نهفته است و نیز مبارزه جدید را فراموش نماید.

بنابراین اهمیت حکومت انقلابی موقت چه از لحاظ روش آن نسبت به مبارزه در راه آزادی و جمهوری، چه از لحاظ روش آن نسبت به مجلس مؤسسان و چه از لحاظ روش آن نسبت به تحول دمکراتیک، که زمینه را برای مبارزه جدید طبقاتی حاضر مینماید، در قسمتی از قطعنامه که هم اکنون آن را از نظر گذرانید کاملاً ارزیابی شده است.

سپس سؤال میشود آیا خط مشی پرولتاریا نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این مطلب قطعنامه کنگره قبل از همه به حزب توصیه صریح میکند که اندیشه ضرورت ایجاد حکومت انقلابی موقت را در میان طبقه کارگر اشاعه دهد. طبقه کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی "دمکرات" درباره مسأله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار مینماید، ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دمکراسی پرولتاریا معین نماییم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجراست و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی بجلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

به این طریق این قطعنامه خصلت و هدف حکومت انقلابی موقت را روشن میسازد. از لحاظ چگونگی و منشاء و خصلت اساسی خود این حکومت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاخی برای دعوت مجلس مؤسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دمکراسی پرولتاریایی را که یگانه تأمین کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند، عملی کند.

ممکن است معترضانه بگویند حکومت موقت، به علت موقتی بودنش، حق ندارد برنامه مثبتی را که هنوز مورد تصویب تمام مردم قرار نگرفته است اجرا نماید. یک چنین اعتراضی جز سفسطه جویی مرتجعین و "عُمال استبداد" چیز دیگری نیست. خودداری از اجرای هرگونه برنامه مثبتی در حکم تحمل وجود نظامات فئودالی حکومت مطلقه فاسد است. چنین نظاماتی را فقط حکومت خائنین به انقلاب میتواند تحمل نماید نه حکومتی که ارگان قیام مردم باشد. مسخره بود اگر کسی پیشنهاد میکرد، مادام که آزادی اجتماعات از طرف مجلس مؤسسان شناخته نشده است از

مجلس مؤسسان مسأله‌ای است که تمام مردم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا بمیان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی میباشند.

اهمیت حکومت انقلابی موقت در انقلاب فعلی و در مبارزه عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامه کنگره در همان آغاز با اشاره به لزوم "آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر" این موضوع را خواه از نقطه نظر منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه از نقطه نظر "هدفهای نهایی سوسیالیسم" روشن مینماید. و اما آزادی کامل سیاسی همانطور که در برنامه حزبی ما اِشعار شده است، لازمه‌اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دمکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری دمکراتیک در قطعنامه کنگره به حکم منطق و از لحاظ اصولی، ضروری است زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دمکراسی تمام همش همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است. بعلاوه این عمل حالا بخصوص صلاح و بموقع است زیرا سلطنت‌طلبان یعنی حزب به اصطلاح "دمکرات" مشروطه‌طلب و یا حزب آسوباژدنیه نیز اکنون زیرای لوای "دمکراتیسم" عمل مینمایند. برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم و آنهم مجلسی که حتماً منتخب تمام مردم (بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی) و مؤسسان باشد ضروری است. این موضوع را قطعنامه کنگره در قسمت بعدی تصدیق کرده است. ولی قطعنامه به این موضوع اکتفا نمیکند. برای استقرار نظم جدیدی که "واقعا مظهر اراده مردم باشد" تنها دادن نام مؤسسان به مجلس کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانایی "تأسیس کردن" را نیز داشته باشد. قطعنامه کنگره با علم به این موضوع به شعار ظاهری "مجلس مؤسسان" اکتفا ننموده بلکه آنچه‌شان شرایط مادی را به آن اضافه مینماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را بطور واقعی انجام دهد. تعیین یک چنین شرایطی که در آن مجلس لفظاً مؤسسان میتواند به مجلس عملاً مؤسسان بدل شود اکیدا لازم است، زیرا بورژوازی لیبرال که نماینده آن حزب سلطنت‌طلب مشروطه خواه است، بطوری که ما بکرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس مؤسسان همگانی را آشکارا تحریف مینماید و آن را تبدیل به عبارتی پوچ میکند.

قطعنامه کنگره حاکی است که فقط حکومت انقلابی موقت، و آنهم حکومتی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آن را نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که حکومت تزار ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، میتواند در انتخابات بیطرف بماند و میتواند نسبت به مظهر واقعی اراده مردم غمخواری داشته باشد. چنین ادعایی آنقدر بیمعنی است که هیچکس علناً از آن دفاع نخواهد کرد ولی آسوباژدنیه‌ای‌های ما در زیر لوای لیبرالی این مطلب را بطور نهایی جا میزنند. مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید؛ آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید؛ نیرو و قدرت را باید کسی کلاً تفویض مجلس نماید؛ فقط حکومت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. حکومت تزار ناگزیر بر ضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بند و بست کرده باشد و اتکاء کاملش به قیام مردم نباشد نمیتواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آن را بموقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صادقانه تمایلات را داشته باشد. بنابراین قطعنامه کنگره

و تقدیس رژیم بورژوازی است و قس‌علیهذا خط بطلان کشید.

ولی بخودی خود معلوم است که مسأله مجاز بودن در اصول هنوز مسأله صلاح بودن در عمل را حل نمیکند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه "از بالا" که از طرف کنگره حزب قبول شده است صلاح است؟ بخودی خود واضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان درباره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد و طبیعی است که قطعنامه نیز از تعریف پیشگی این شرایط خودداری مینماید. هیچ شخص عاقلی به پیشگویی مسأله‌ای که در لحظه حاضر مورد توجه ماست اقدام نخواهد کرد. و اما چگونگی و هدف شرکت ما را میتوان باید و تعریف کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام میدهد و به دو هدف این شرکت اشاره میکند: (۱) مبارزه بیرحمانه با تلاشهای ضدانقلابی و (۲) دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر. در این هنگام که بورژواهای لیبرال با حرارت تمام درباره روحیه ارتجاع آغاز سخن میکنند (رجوع شود به "نامه سرگشاده" کاملاً آموزنده آقای استرووه مندرج در شماره ۷۱ آسوباژدنیه) و در ضمن آن میکوشند مردم انقلابی را بترسانند و مجبور نمایند در مقابل حکومت مطلقه گذشت نمایند، - در این هنگام بخصوص بجاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید. مسائل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل میکند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مُجدّانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد مراقبت ورزیم. دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس تقریباً لاینقطع در اروپا حکمفرما است بیش از حد ما را با اندیشه فقط اعمال نفوذ از پایین، مأوس نموده است و بیش از حد ما را بمبارزه صرفاً تدافعی خود داده است، اکنون بدون شک ما وارد عصر جدیدی شده‌ایم؛ دوران تلاطمات سیاسی و انقلابها آغاز شده است. در این دورانی که روسیه میگذراند اکتفا به نمونه‌های قالبی کار گذشته جایز نیست. باید اندیشه اعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود. باید برای جدی‌ترین عملیات تعرضی حاضر شد و باید شرایط و اشکال این عملیات را بررسی نمود. از میان این شرایط قطعنامه کنگره دو شرط را در درجه اول اهمیت قرار میدهد: یکی مربوط است به جنبه صوری شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت (نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود) و دیگری مربوط است به ماهیت این شرکت (حتی لحظه‌ای هم نباید هدف انقلاب سوسیالیستی را از نظر دور داشت).

به این طریق پس از آنکه قطعنامه سیاست حزب را در شرایط اعمال نفوذ "از بالا" یعنی شیوه جدید مبارزه که تقریباً تا کنون بیسابقه بوده است، از تمام جهات روشن مینماید، آن موردی را هم که در آن اعمال نفوذ از بالا برای میسر خواهد بود پیش‌بینی میکند. اعمال نفوذ بر حکومت انقلابی موقت از پایین در هر صورت وظیفه ماست. برای یک چنین فشاری از پایین، پرولتاریا باید مسلح باشد، - زیرا در لحظه انقلاب، کار با سرعت مخصوصی به جنگ آشکار داخلی کشیده میشود - و نیز پرولتاریا باید به توسط سوسیال دمکراسی رهبری شود. هدف اعمال فشار مسلحانه وی "حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب، یعنی آن پیروزی‌هایی است که از نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجرای تمام برنامه حداقل ما باشد.

در اینجا بررسی مختصر قطعنامه کنگره سوم درباره حکومت انقلابی موقت را به پایان میرسانیم. بطوری که خواننده مشاهده مینماید، این قطعنامه هم اهمیت مسأله جدید و هم روش حزب پرولتاریا را نسبت - آن و هم سیاست حزب را خواه در داخل حکومت انقلابی موقت و خواه در خارج آن روشن مینماید.

عملی کردن آن امتناع شود، - به این بهانه که ممکن است مجلس مؤسسان اساساً آزادی اجتماعات را به رسمیت نشناسد! همینطور هم مسخره است اگر کسی بر ضد این که حکومت موقت، باید بیدرنگ برنامه حداقل را بموقع اجرا گذارد اعتراض کند.

بالآخره متذکر میشویم که وقتی قطعنامه، حکومت انقلابی موقت را موظف به عملی ساختن برنامه حداقل مینماید، بدین طریق افکار بیمعنی نیمه آنارشیستی را درباره اجرای بیدرنگ برنامه حداقل و بدست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی بدور میاندازد. سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیف) و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده‌های وسیع پرولتاریا (شرط سوپژکتیف که ارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیف دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیر ممکن میسازد. فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند؛ - فقط خوش‌بینان کاملاً ساده‌لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدفهای سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای آن هنوز تاچه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد؛ بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمیتواند در میان باشد. و در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را بتعویق میاندازیم خواهیم گفت: ما آن را به تعویق نمیاندازیم بلکه با یگانه وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دمکراتیک، نخستین گام را بسوی آن برمیداریم. کسی که بخواهد از راه دیگری سوی دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بیمعنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامه حداقل را اجرا نماییم ما در پاسخ، متذکر خواهیم شد توده‌های مردم، که دارای تمایلات دمکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حُسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پُر سرو صدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نوزید، - آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دمکراتیک.

و اما بعد. حال که اهمیت حکومت انقلابی موقت و روش پرولتاریا نسبت به آن معلوم گردید پرسش زیر پیش میآید: آیا شرکت ما در آن (اعمال نفوذ از بالا) مجاز است و در این صورت شرایط آن چیست؟ اعمال نفوذ ما از پایین چه شکلی باید داشته باشد؟ قطعنامه به هر دو این پرسشها دقیقاً پاسخ میدهد. قطعنامه بطور قطعی میگوید شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت (در دوره تحول دمکراتیک و مبارزه در راه جمهوری) از لحاظ اصولی مجاز است. با این موضع، ما خود را هم از آنارشیستها که این مسأله را از لحاظ اصولی نفی میکنند و هم از دنباله‌روهای سوسیال دمکراسی (از قبیل مارتینف و نوایسکرایها) که ما را از دورنمای وضعیتی که در آن ممکن است این شرکت برای ما ضروری بشود، میترسانند بطور قطع مجزاً مینماییم. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با این اظهار خود بر روی این فکر نو ایسکرا که گویا شرکت سوسیال دمکراتها در حکومت انقلابی موقت نوعی از میلرانیسم است [h] و گویا این عمل از لحاظ اصولی مجاز نیست، زیرا در حکم تجلیل

حال نظری به قطعنامه مربوطه "کنفرانس" بیاندازیم.

توضیح هیأت تحریریه

[h] میلرانیسم - جریانی اپورتونیستی بود که بنام میلران سوسیال-رفرمیست فرانسوی نامیده می‌شد. میلران در سال ۱۸۹۹ در کابینه ارتجاعی بورژوازی شرکت نمود و در آن با ژنرال گالیف جلاذ سرکوب کننده کمون پاریس همکاری می‌کرد.

معنای پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم چیست؟

قطعنامه "کنفرانس" به مسأله "بکف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت" [۳] اختصاص داده شده است. حتی در خود طرح مسأله به این صورت، چنانچه ما اشاره کرده‌ایم، آشفته فکری وجود دارد. از یکسو مسأله بطور محدود مطرح می‌شود، زیرا فقط درباره شرکت ما در حکومت موقت صحبت می‌شود نه درباره وظایف حزب نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی. از سوی دیگر دو مسأله کاملاً ناهمگون با یکدیگر مخلوط می‌شوند: شرکت ما در یکی از مراحل انقلاب دمکراتیک از یک طرف، و انقلاب سوسیالیستی از طرف دیگر. در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دمکراسی، همان انقلاب سوسیالیستی است و هر گاه این کلمات بمعنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمیتواند داشته باشد. ولی هر گاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از "بکف آوردن قدرت" بطور کلی نیز صحبت شود؟ ظاهراً "کنفرانسچی‌های" ما خودشان هم بخوبی نمیدانستند در اطراف چه موضوع بخصوصی باید صحبت کنند. در اطراف انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی. کسی که در جریان نگارشهای مربوط به این مسأله بوده میدانند که مبنای این آشفته فکری را رفیق مارتینوف در رساله "دو دیکتاتوری" مشهور خود بنا نهاده است: نوایسکرایبی‌ها از شیوه طرح مسأله (هنوز قبل از نهم ژانویه) [i] در این اثری که نمونه کامل دنباله‌روی است، با بیمیلی یاد میکنند ولی درباره نفوذ مسلکی این مسأله در کنفرانس جای هیچگونه تردیدی نیست.

باری، عنوان قطعنامه را کنار بگذاریم. متن آن، اشتباهاتی را بمان نشان میدهد که بمراتب عمیقتر و جدی‌تر است. اینک قسمت اول آن:

"پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم ممکن است یا با استقرار حکومت موقت که از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید مسجل گردد و یا با اقدام انقلابی این یا آن مؤسسه انتخابی که در زیر فشار مستقیم انقلابی مردم تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی می‌گیرد."

پس بما می‌گویند پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم ممکن است هم قیام پیروزمندانه باشد و هم... تصمیم مؤسسه انتخابی انتخابی به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی! یعنی چه؟ پیروزی قطعی میتواند با "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان مسجل گردد؟؟ آنوقت یک چنین "پیروزی" با استقرار حکومت موقت که "از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید" در یک ردیف قرار داده میشود!! کنفرانس متوجه نشده است که قیام پیروزمندانه مردم و استقرار حکومت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است. و حال آنکه "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است.

کنفرانس منشویکهای نوایسکرایبی دچار همان اشتباهاتی گردیده است که لیبرالها و هواداران آسوابازدنیه همواره بدان دچار می‌گردند.

هواداران آسوابازدنیه درباره مجلس "مؤسسان" عبارت‌پردازی مینمایند و از شدت شرم در مقابل این حقیقت که نیرو و قدرت حاکمه در دست تزار باقی میماند چشم فرو می‌بندند و فراموش میکنند که برای "استقرار" باید نیروی مستقر کردن داشت. کنفرانس همچنین فراموش کرده است که از "تصمیم" نمایندگان - اعم از اینکه این نمایندگان هر که باشند - تا عملی کردن این تصمیم خیلی فاصله است. کنفرانس همچنین فراموش کرده است مادام که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود همان یاوه‌سرایی پوچ و بیمقداری خواهد بود که "تصمیم" پارلمان فرانکفورت، که در تاریخ انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان مشهور است، به آن چنان یاوه‌سرایی بدل گردید. مارکس نماینده پرولتاریای انقلابی، در "روزنامه جدید" این "خود به همین جهت لیبرالهای آسوابازدنیه‌مآب فرانکفورت را با تازیانه طعنه‌های بیرحمانه خود میکوبید که کلمات زیبا بکار می‌بردند، انواع "تصمیمات" دمکراتیک اتخاذ مینمودند، انواع آزادیها "وضع مینمودند"، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و بر ضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند ولی در همان هنگام که این آسوابازدنیه‌مآبهای فرانکفورت به پُر حرفی مشغول بودند، - شاه از فرصت استفاده کرد و نیروی نظامی خود را تقویت نمود و بالنتیجه ضدانقلاب، با اتکاء به یک نیروی واقعی، دمکراتها را با تمام "تصمیمات" زیباییشان بکلی در هم شکست.

کنفرانس چیزی را با پیروزی قطعی برابر دانسته است که اتفاقاً فاقد شرایط قطعی پیروزی است. چه شد که سوسیال دمکراتهایی که برنامه حزب ما را درباره جمهوری قبول دارند به چنین اشتباهی دچار گردیدند؟ برای فهم این پدیده عجیب لازم است به قطعنامه کنگره سوم درباره قسمت منشعب شده حزب مراجعه نمود [۴]. در این قطعنامه به بقایای جریانات گوناگونی در داخل حزب ما اشاره میشود که "با اکونومیسم خویشاوندی دارند". "کنفرانسچی‌های" ما (که البته بیهوده تحت رهبری مسلکی مارتینوف قرار نگرفته‌اند) درباره انقلاب، کاملاً با همان روحی استدلال مینمایند که اکونومیستها در باره مبارزه سیاسی یا روزکار ۸ ساعته استدلال میکردند. اکونومیستها تا از این موضوع صحبت میشد فوراً "تئوری مراحل" را بمیان میکشیدند. (۱) مبارزه در راه احراز حقوق حقه؛ (۲) تبلیغات سیاسی؛ (۳) مبارزه سیاسی؛ - یا (۱) روزکار ۱۰ ساعته؛ (۲) ۹ ساعته؛ (۳) ۸ ساعته. نتایجی که از این "تاکتیک پروسه" عاید میشد به حد کافی بر همه معلوم است. اکنون به ما پیشنهاد مینمایند انقلاب را هم از پیش به طرزی پاک و پاکیزه به سه مرحله تقسیم کنیم: (۱) تزار مجلس نمایندگی را دعوت مینماید؛ (۲) این مجلس نمایندگی زیر فشار "مردم" "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان می‌گیرد؛ (۳) ... در خصوص مرحله سوم منشویکها هنوز همکلام نشده‌اند؛ آنها فراموش کرده‌اند که فشار انقلابی مردم با فشار ضدانقلابی تزاریسیم مواجه میشود و بدین سبب یا "تصمیم" اجرا نشده باقی میماند و یا اینکه باز هم مسأله را پیروزی یا شکست قیام مردم حل میکند. قطعنامه کنفرانس عیناً به این استدلال اکونومیستها شبیه است که: پیروزی قطعی کارگران ممکن است یا بوسیله اجرای انقلابی روزکار ۸ ساعته مسجل گردد و یا بوسیله اعطای روزکار ۱۰ ساعته و اتخاذ "تصمیم" برای برقراری روزکار ۹ ساعته... هر دو عیناً یکی است.

ممکن است بما اعتراض کنند که منظور نویسندگان قطعنامه این نبود که پیروزی قیام را با "تصمیم" مجلس مؤسسان که به توسط تزار دعوت میشود برابر کنند و فقط میخواستند تاکتیک حزب را برای هر یک از این دو مورد پیش‌بینی نمایند. ما در پاسخ این اعتراض خواهیم گفت: (۱) متن قطعنامه بطور صریح و بدون هیچ ابهامی تصمیم

بنظر می‌آید ولی حقیقت است. تمام شعارهای سوسیال دموکراسی در قطعنامه‌های مختلف کنفرانس، تأیید شده، تکرار گردیده، توضیح داده شده و جزئیات آن مورد تشریح قرار گرفته است و حتی این موضوع هم فراموش نشده است که کارگران در مؤسسات خود ریش سفید و نماینده انتخاب کنند، - ولی فقط در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت برای یادآوری از جمهوری موردی پیدا نشده است. صحبت از "پیروزی" قیام مردم و از تشکیل حکومت انقلابی موقت و در عین حال اشاره نکردن به این موضوع که آیا این "اقدامات" و عملیات چه رابطه‌ای با بدست آوردن جمهوری خواهد داشت، معنایش نوشتن قطعنامه‌ای است که هدفش رهبری مبارزه پرولتاریا نبوده بلکه لنگ لنگان از دنبال نهضت پرولتاریا روان شدن است.

نتیجه: قسمت اول قطعنامه: (۱) اهمیت حکومت انقلابی موقت را از نظر مبارزه در راه نیل به جمهوری و تأمین مجلسی که واقعا همگانی و مؤسسان باشد ابداً روشن نساخته است؛ (۲) درست آن وضعی را که در آن هنوز حتی شرط اساسی برای پیروزی واقعی موجود نیست با پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم برابر نموده و به این وسیله ذهن دمکراتیک پرولتاریا را مشوب ساخته است.

زیرنویسها و توضیحات

[۳] متن کامل این قطعنامه را خواننده میتواند از نقل قولهایی که در صفحات بعدی همین رساله آمده است بیابد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۴] متن کامل این قطعنامه را نقل مینماییم.

"کنگره تأیید میکند که در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه از هنگام مبارزه آن با اکتونومیسیم تاکنون به میزان مختلف و در موارد گوناگون هنوز خرده اختلافی که با اکتونومیسیم خویشاوندی دارند باقی مانده است، و این خرده اختلافها نشانه‌ای است از تمایل کلی به پایین آوردن اهمیت عناصر آگاهی در مبارزه پرولتاریا و تابع نمودن این عناصر به عناصر جریان خودبخودی. نمایندگان این خرده اختلافها، در مسأله تشکیلات، از لحاظ تئوری، اصل تشکیلات-پروسه را پیش میکشند که با کار منظم و از روی نقشه حزب مغایرت دارد و اما از لحاظ عملی، در موارد بسیاری، از سبک انحراف از انضباط حزبی پیروی مینمایند و در سایر موارد، آن قسمتی از حزب را که آگاهی از همه کمتر است مورد خطاب خود قرار داده استقاده وسیع از اصل انتخابی بودن را که با شرایط عینی واقعیت روس مطابقت ندارد، موعظه میکنند و میکوشند به یگانه پایه‌های ممکن ارتباط حزبی آسیب وارد آورند. در مسائل تاکتیکی، آنها با تاکتیک مکمل و مستقل حزب نسبت به احزاب بورژوازی لیبرال، با امکان و مطلوب بودن این موضوع که حزب ما در قیام توده‌ای نقش سازماندهی را بر عهده گیرد و نیز، با شرکت حزب در حکومت انقلابی دمکراتیک موقت اعم از اینکه در هر شرایطی باشد، ابراز مخالفت مینمایند و بدین طریق نشان میدهند که در محدود ساختن میدان فعالیت حزب کوشا هستند.

کنگره تمام اعضای حزب را دعوت مینماید بر ضد چنین انحرافات که در پاره‌ای موارد بصورت انحراف از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی درآمده است در همه جا به مبارزه مسلکی شدیدی اقدام نمایند، ولی در عین حال عقیده دارد افرادی که تا درجه‌ای با اینگونه نظریات پیوستگی داشته باشند، به این شرط حتمی که کنگره‌ها و آیین‌نامه حزبی را قبول داشته و کاملاً مطیع انضباط حزبی باشند، شرکتشان در حزب مجاز است (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷).

[۵] - اینک متن این قطعنامه که به روش حزب نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب مربوط است.

"کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با عطف توجه به این که دولت به منظور حفظ خود در دوره انقلابی کنونی بر شدت فشار معمولی خود که قسمت اعظم آن متوجه عناصر آگاه پرولتاریاست میافزاید و در عین حال (۱) میکوشد از طریق گذشتها و وعده اصلاحات ذهن سیاسی طبقه کارگر را مشوب نماید و به این طریق توجه وی را از مبارزه سیاسی منحرف سازد؛ (۲) به همین منظور سیاست ریاکارانه خود مبنی بر دادن گذشت، شکلهای دمکراتیسیم کاذب میدهد که از دعوت

مجلس نمایندگان را "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" مینامد. شاید این قضیه نتیجه غفلت در نگارش باشد، شاید بتوان آن را از روی صورت جلسه‌ها اصلاح کرد ولی مادام که اصلاح نشده است، این نگارش فقط ممکن است یک مفهوم داشته باشد و آن هم کاملاً مفهوم آسواپاژدنیهمآبانه است. (۲) سیر فکری آسواپاژدنیهمآبانه که نویسندگان قطعنامه به آن دچار شده‌اند در سایر آثار مطبوعاتی نوایسگرایی‌ها با برجستگی بمراتب بیشتری متظاهر میگردد. مثلاً روزنامه سوسیال دمکرات ارگان کمیته تفلیس (به زبان گرجی که ایسکرا هم در شماره ۱۰۰ از آن تمجید کرده است)، در مقاله "زمسکی سابور و تاکتیکها" کار را بجایی میکشاند که میگوید "تاکتیک" "که زمسکی سابور را برای مرکز عملیات ما انتخاب میکند" (و ناگفته نماند که ما هنوز درباره دعوت آن هیچگونه اطلاع دقیقی نداریم!) از "تاکتیک قیام مسلحانه و استقرار حکومت موقت" برای ما با صرفه‌تر است. ما ذیلاً بار دیگر به موضوع این مقاله برمیگردیم. (۳) نمیتوان با این موضوع مخالف بود که مقدمتاً در اطراف تاکتیک حزب چه در مورد پیروزی انقلاب و چه در مورد شکست آن، خواه در مورد موفقیت قیام و خواه در مورد اینکه ممکن است آتش قیام کاملاً برافروخته نشده و به یک نیروی جدی مبدل نگردد، بحث و مذاکره شود. شاید دولت تزاری موفق شود مجلس نمایندگان را به منظور بند و بست با بورژوازی لیبرال دعوت کند، - قطعنامه کنگره سوم، با پیش‌بینی این مسأله، آشکارا از "سیاست ریاکارانه"، از "دمکراتیسیم کاذب" و از "شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل باصطلاح زمسکی سابور" صحبت میکند [۵]. ولی تمام مطلب اینجاست که این موضوع در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت گفته نمیشود، زیرا این مسأله ربطی به حکومت انقلابی موقت ندارد. چنین مورد مسأله قیام و تأسیس حکومت انقلابی موقت را معوق میگذارد، شکل آن را تغییر میدهد و قس علیهذا. ولی اکنون سخن بر سر این نیست که ممکن است موارد و شقوق گوناگون پیش آید و ممکن است هم پیروزی و هم شکست، هم از راه مستقیم و هم راههای پر پیچ و خم در پیش باشد، - اکنون سخن بر سر این است که یک سوسیال دمکرات مجاز نیست ذهن کارگران را در خصوص راه واقعا انقلابی مشوب سازد و مجاز نیست به شیوه آسواپاژدنیهمآبانه چیزی را پیروزی قطعی انقلاب بنامد که فاقد شرط اساسی پیروزی است. ممکن است روزکار ۸ ساعته را هم بلافاصله بدست نیاوریم و برای تحصیل آن مجبور به پیمودن راه پر پیچ و خمی گردیم، ولی اگر کسی پیروزی کارگران را آن حالت ناتوانی و ضعف پرولتاریا بنامد که در آن پرولتاریا قادر نباشد از دفع‌الوقت‌ها، تعویق‌ها، چانه‌زدنها، خیانت و ارتجاع ممانعت نماید، آنوقت شما در باره چنین کسی چه خواهید گفت؟ ممکن است انقلاب روسیه همانطور که روزنامه "وپردیود" [۶] گفته بود با یک "مشروطه سقط شده" خاتمه یابد، ولی آیا این امر میتواند سوسیال دموکراتی را که در آستان مبارزه قطعی بخواد این سقط جنین را "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" بنامد تیرئه نماید؟ شاید هم، بفرض در نظر گرفتن بدترین شرایط ما نه فقط جمهوری بدست نیاوریم بلکه مشروطه هم یک مشروطه مجازی "شیبف‌مآبانه" [۷] از آب درآید، ولی آیا پرده‌پوشی شعار ما درباره جمهوری از طرف یک سوسیال دمکرات قابل بخشایش خواهد بود؟

البته نوایسگرایی‌ها هنوز به مرحله پرده‌پوشی این شعار نرسیده‌اند. ولی این موضوع که تا چه درجه‌ای روح انقلابی از آنها دور شده است و تا چه درجه‌ای وظایف پیکارجویانه کنونی تحت‌الشعاع درازگویی خشک و بیروح قرار گرفته است با وضوح خاصی از اینجا پیداست که آنها در قطعنامه خود درست فراموش کرده‌اند از جمهوری سخن بمیان آورند! گرچه این موضوع باور نکردنی

که در ماده سوم قطعنامه کنگره بیان شده است تطبیق مینماید. ولی در صورتی که این قسمت از دو قطعنامه با یکدیگر مقایسه شود بلافاصله فرق اساسی زیر نمایان میگردد. قطعنامه کنگره، ضمن اینکه پایه اجتماعی-اقتصادی انقلاب را در دو کلمه توصیف مینماید، تمام توجه را بسوی مبارزه صریحا معین طبقات که برای نیل به پیروزیهای معین بعمل میآید معطوف میکند و وظایف پیکارجویانه پرولتاریا را در درجه اول اهمیت قرار میدهد. قطعنامه کنفرانس، ضمن اینکه پایه اجتماعی-اقتصادی انقلاب را با طول و تفصیل و بطور مبهم و سردرگم تشریح مینماید در خصوص مبارزه برای نیل به پیروزیهای معین بسیار غیر واضح صحبت میکند و درباره وظایف پیکارجویانه پرولتاریا مطلقا سکوت اختیار مینماید. قطعنامه کنفرانس از بر انداختن نظم کهن در جریان مبارزه متقابل بین عناصر جامعه، صحبت میکند. ولی در قطعنامه کنگره گفته میشود که ما، یعنی حزب پرولتاریا، باید این بر انداختن را عملی سازیم؛ بر انداختن واقعی فقط استقرار جمهوری دمکراتیک است. این جمهوری را ما باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل نه تنها با حکومت مطلقه بلکه با بورژوازی هم، هنگامی که تلاش خواهد نمود (و حتما هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ ما خارج سازد، مبارزه خواهیم کرد. قطعنامه کنگره طبقه معینی را برای هدف فوری و دقیقا معین به مبارزه دعوت مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس درباره مبارزه متقابل نیروهای مختلف استدلال میکند. یک قطعنامه حاکی از روحیه مبارزه فعال و دیگری حاکی از روحیه تماشاگری غیر فعال است؛ یکی موندی فعالیت زنده و جاندار است و دیگری سرپایش درازگویی پوچ و بیروح است. هر دو قطعنامه اظهار میدارند انقلابی که در حال وقوع است برای ما فقط حکم نخستین گام را دارد که از پس آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامهها از اینجا اینطور استنتاج مینماید که باید هر چه زودتر این گام را برداشت، هر چه زودتر آن را تمام کرد. جمهوری را بدست آورد. ضد انقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامه دیگر در اطراف این گام اول به اصطلاح به حاشیهروی و درازگویی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت میخواهم) به مکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامه کنگره برای نتیجهگیری درباره وظایف مترقی طبقه پیشرو، که هم در راه انقلاب دمکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی. اصول قدیمی و در عین حال همیشه تر و تازه مارکسیسم را (درباره ماهیت بورژوازی انقلاب دمکراتیک)، بعنوان مقدمه یا محمل اول اختیار مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده آن را نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل مینماید.

این تفاوت اتفاقا همان تفاوتی است که مدتهاست مارکسیستهای روسیه را به دو جناح تقسیم میکند: جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دورههای سابق مارکسیسم علنی، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصری که جنبش توده‌ای آغاز شده است. اکنون میست‌ها از مقدمات صحیح مارکسیسم درباره ریشه‌های عمیق اقتصادی مبارزه طبقاتی عموما و بالاخص مبارزه سیاسی این نتیجه نوظهور را میگردفتند که باید از مبارزه سیاسی روی برگرداند. از بسط و توسعه آن جلوگیری نمود. میدان عمل آن را محدود ساخت و وظایف آن را تقلیل داد. سیاسیون، برعکس، از همان مقدمات نتیجه دیگر میگردفتند که این قرار که: هر اندازه اکنون ریشه‌های مبارزه ما عمیقتر باشد به همان اندازه ما باید این مبارزه را وسیعتر، متهورانه‌تر، قطعی‌تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدل روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری. از این مقدمات که انقلاب دمکراتیک هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست و

کارگران به انتخاب نمایندگان خود برای کمیسیونها و مجالس مشورت شروع شده و به ایجاد شکل‌های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل به اصلاح زمسکی سابور ختم میشود؛ ۳) باندهای سیاه تشکیل میدهد و بطور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهایی که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب برمیانگیزد،

مقرر میدارد به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود:

(الف) مقاصد ارتجاعی دولت را از دادن گذشت فاش نمایند و در کار ترویج و تبلیغ خود، از طرفی خاطر نشان نمایند که این گذشتها جنبه اجبار دارد و از طرف دیگر تأکید کنند که برای حکومت مطلقه عملی نمودن رفرمهایی که بتواند پرولتاریا را قانع کند مطلقا امکان‌ناپذیر است؛

(ب) با استفاده از تبلیغات پیش از انتخاباتی، مفهوم حقیقی این نوع اقدامات دولت را برای کارگران توضیح بدهند و ثابت کنند که دعوت مجلس مؤسسان بر اساس حق انتخاب همگانی متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی انتخاب شده باشد برای پرولتاریا یک امر ضروری است؛

(ج) پرولتاریا را برای عملی نمودن فوری و انقلابی روزگار ۸ ساعته و دیگر خواستههای مطرح شده طبقه کارگر متشکل سازند؛

(د) بر ضد تعرض باندهای سیاه و بطور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت میشوند سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند". (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۱] روزنامه "وپریود" در ژنو در ژانویه سال ۱۹۰۵ بعنوان ارگان قسمت بلشویکی حزب شروع به انتشار نمود. از ژانویه تا ماه مه ۱۸ شماره آن منتشر شد. از ماه مه بنا بر تصمیم کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه بجای "وپریود"، روزنامه "پرولتاریا" بعنوان ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه منتشر شد (کنگره سوم در ماه مه در لندن تشکیل شد، منشویکها در آن شرکت نکردند و در ژنو از خود "کنفرانسی" تشکیل دادند). (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۲] حوادث ۹ ژانویه ۱۹۰۵ سر آغاز انقلاب سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ بود.

[۳] لنین برنامه "مشروطیت" شیپف یکی از لیبرال‌ترین جنبش لیبرال-زمستوای سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ را در نظر دارد. هدف این برنامه حفظ رژیم حکومت مطلقه تزاری بود که اندکی بوسیله قانون اساسی "اعطایی تزار" محدود میشد.

انحلال رژیم سلطنتی و مسأله جمهوری

حال به بررسی قسمت بعدی قطعنامه بپردازیم.

"... هم در این و هم در آن صورت این پیروزی آغاز مرحله جدیدی از دوران انقلاب خواهد بود.

وظیفه‌ای که شرایط عینی تکامل اجتماعی بطور خودبخودی در برابر این مرحله جدید قرار میدهد عبارت است از بر انداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزه متقابل طبقاتی که فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت درمیگیرد.

به همین سبب حکومت موقت هم که مأموریت اجرای وظایف این انقلاب را، که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است، بر عهده خواهد گرفت باید با تنظیم مبارزه متقابل طبقات متضاد ملت آزاد شونده، نه تنها تکامل انقلاب را به جلو سوق دهد بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند".

روی این قسمت، که بخش مستقلی از قطعنامه را تشکیل میدهد، مکت کنیم. فکر اصلی استدلالهایی که ما نقل کردیم با آن فکری

میگردد. گویی ما با اشخاص زنده‌ای که هم اکنون و بدون تأخیر می‌خواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده بلکه با مومیائی‌های محجری روبرو هستیم که *sub specie aeternitatis* [از دید ابدیت. مترجم] به مسأله‌ای *plusquamperfectum* [در گذشته دور، ماضی بعید. مترجم] مینگردند.

ادامه میدهیم: "... حکومت موقت... مأموریت اجرای وظایف این... انقلاب بورژوازی را بر عهده خود خواهد گرفت..." ... همین جا است که فوراً معلوم میشود "کنفرانس‌چی‌های" ما مسأله مشخصی را، که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته‌اند. مسأله مشخص مربوط به حکومت انقلاب موقت تحت‌الشعاع مسأله مربوط به یک سلسله حکومت‌های آینده‌ای قرار گرفته است که بطور کلی وظایف انقلاب بورژوازی را انجام خواهند داد. اگر شما مایل باشید مسأله را از لحاظ "تاریخی" مورد بررسی قرار دهید، نمونه هر کشور اروپایی به شما خواهد داد که همانا یک سلسله از حکومت‌هایی که به هیچ وجه "موقتی" هم نبوده‌اند، وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی را انجام داده‌اند و حتی حکومت‌هایی هم که بر انقلاب چیره شده‌اند باز مجبور شده‌اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند ولی "حکومت انقلابی موقت" ابداً آن حکومتی نیست که شما درباره آن صحبت میکنید؛ این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنگون شده گردیده و متکی به قیام مردم است نه به فلان مؤسسه انتخابی که از میان مردم بیرون آمده باشد. حکومت انقلابی موقت ارگان مبارزه در راه پیروزی بیدرنگ انقلاب و دفع بیدرنگ تلاش‌های ضدانقلابی است نه اینکه ارگان اجرای وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی بطور کلی. بیابید، آقایان، قضاوت این موضوع را که ما و شما و یا فلان یا بهمان حکومت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوازی را انجام داده‌ایم به مورخین آینده و به "روسکایا استارینا"ی آتیه واگذار کنیم، - این عمل را ۳۰ سال دیگر هم میتوانند انجام دهند. ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستورهای عملی بدهیم.

به همین دلایل تزیهای آخر این قسمت از قطعنامه که ما آن را نقل نمودیم نیز رضایت‌بخش نیست. این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را "تنظیم نماید" بینهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمولبندی لیبرال-آسوابازدنیه‌مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومت‌هایی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه "تنظیم کننده" آن باشند... برآزنده مارکسیستها نیست. حکومت موظف خواهد بود "نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند" این "عامل" اتفاقاً همان پرولتاریایی است که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمایی این موضوع که پرولتاریا در لحظه فعلی چگونه باید "تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد" (آنرا بیشتر از آن که بورژوازی مشروطه‌طلب میخواهد به جلو سوق دهد)، بجای این راهنمایی که وقتی بورژوازی بر ضد پیروزیهای انقلاب دست بکار میشود با چه وسیله معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود، - بجای تمام اینها یک توصیف کلی از جریان به ما عرضه میدارند، که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمیگوید. شیوه‌ای را که نوایسکرای‌ها برای بیان افکار خود بکار میبرند ما را بیاد نظر مارکس (در تزیهای مشهور وی درباره فویرباخ) درباره ماتریالیسم قدیمی که از دیالکتیک عاری بود میاندازد. مارکس میگوید فلاسفه فقط دنیا را به اشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند

به هیچ وجه فقط طبقات نادر نیستند که به این انقلاب "علاقتمندند" و عمیق‌ترین ریشه‌های آن در حوائج و تقاضاهای غیر قابل گذشت تمام جامعه بورژوازی من حیث‌المجموع قرار دارد، ما چنین نتیجه میگیریم که بنابراین طبقه پیشرو باید با تهور بیشتری وظایف دمکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماماً بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایده لزوم حکومت انقلابی موقت و لزوم سرکوب بیرحمانه ضدانقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسکرای‌ها از همین مقدمات اینطور نتیجه میگیرند که نباید نتایج دمکراتیک را تماماً بیان نمود، در بین شعارهای عملی میتوان جمهوری را هم قرار نداد، ترویج نمودن ایده لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت مجاز است، تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را نیز میتوان پیروزی قطعی نامید، وظیفه مبارزه با ضد انقلاب را میتوان بمثابه یکی از وظایف مُجدّانه ما معین نکرد بلکه آن را در استناد مبهمی (و بطوری که ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به "جریان مبارزه متقابل" غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله‌بندی‌های مختلف قطعنامه نوایسکرای‌ها را با دقت بیشتری از نظر بگذرانید خصوصیات اصلی آن، که بدانها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از "جریان مبارزه متقابل فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است" سخن میگویند ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (حکومت انقلابی موقت) را بخاطر داریم با شگفتی سؤال مینماییم: در جایی که از جریان مبارزه صحبت میشود چگونه میتوان درباره عناصری که از لحاظ سیاسی جامعه بورژوازی را اسیر میسازند سکوت اختیار نمود؟ شاید کنفرانس‌چی‌ها تصور میکنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده‌اند این عناصر هم دیگر معدوم شده‌اند؟ چنین تصویری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگترین ساده‌لوحی و کوتاهی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضد انقلاب فائق آمد ضد انقلاب معدوم نشده بلکه بر عکس بطور ناگزیر با دیوانه‌سری بیشتری مبارزه جدیدی را آغاز مینماید. وقتی ما قطعنامه خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش میآید تخصیص میدهیم، موظفیم به وظایفی که در مورد دفع فشار ضد انقلابی بر عهده داریم توجه عظیمی معطوف داریم، (همانطور که در قطعنامه کنگره نیز این عمل شده است) نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آنی یک حزب مبارز را در لابلای استدلال‌های کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامی که "جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده‌ای"، بوجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود همانگونه که اکنون میستها، با استناداتی به حقایق کلی درباره تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آنی پردپوشی مینمودند، همین گونه هم نوایسکرای‌ها با استنادات خود به حقایق کلی درباره مبارزه در داخل جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی آنی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پردپوشی مینمایند.

عبارت "برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی" را در نظر بگیرید. برانداختن قطعی سلطنت به زبان روسی استقرار جمهوری دمکراتیک نامیده میشود. ولی این عبارت بنظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد و ساده و روشن میآید. آنها حتماً میخواهند آن را "عمیقتر" کنند و "مغزدارتر" بگویند. نتیجه‌ای که بدست میآید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرف‌اندیشی زده میشود و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پرشور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیایی قهقرایی حاصل

معامله سوداگرانه‌ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسف فراهم سازد. و ما میبینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهایی هستند که قادرند انقلاب را به جلو سوق دهند شعار جمهوری را تماما فراموش کرده است و شعار حکومت انقلابی موقت را مستقیماً با شعار آسواپاژدنیهمآبانه مربوط به مجلس مؤسسان همگانی همتراز نموده و هر دوی اینها را "پیروزی قطعی انقلاب" مینامد!!

آری این است آن واقعیت مسلمی که ما مطمئنیم بعنوان راهنما مورد استفاده تاریخ‌نویس آتیه سوسیال دموکراسی روسیه قرار خواهد گرفت. کنفرانس سوسیال دموکراتها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه‌ای را تصویب مینماید که درباره لزوم سوق انقلاب دموکراتیک بجلو کلمات خوبی ادا میکند ولی در عمل آن را بعقب میکشد و از شعارهای دموکراتیک بورژوازی سلطنت‌طلب گامی فراتر نمینهد.

نوایسکرایبی‌ها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما به خطر حل شدن پرولتاریا در دموکراسی بورژوازی اعتنایی نداریم. ما خیلی مایل بودیم کسی را ببینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه‌های مصوبه در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال دموکراسی که زمینه عملش جامعه بورژوازی است، نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوازی همدوش گام بردارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد این است که ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن درآمیزیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب همدوشید ایضا بدون اینکه با آن درآمیزید، جریان قضیه بر این منوال است.

شعارهای تاکتیکی شما بنام کنفرانس داده‌اید با شعارهای حزب "دمکرات مشروطه‌طلب، یعنی حزب بورژوازی سلطنت‌طلب مطابقت میکند و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده‌اید و به این طریق عملاً بدنبال آسواپاژدنیه‌ای‌ها کشیده شده‌اید.

شعارهای تاکتیکی که ما به نام کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه داده‌ایم با شعارهای بورژوازی دموکراتیک انقلابی و جمهوریخواه مطابقت مینماید. چنین بورژوازی و خرده بورژوازی هنوز در روسیه بصورت یک حزب بزرگ توده‌ای در نیامده است [۷]. ولی در موجود بودن عناصر اولیه این حزب فقط کسانی میتوانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما آن است که نه فقط پرولتاریا را که بتوسط حزب سوسیال دموکرات متشکل شده است بلکه این خرده بورژوازی را نیز که قادر است با ما همدوش گام بردارد رهبری نماییم (در صورتی که انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

کنفرانس با قطعنامه خود بطور غیر آگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب تنزل مینماید. ولی کنگره حزب با قطعنامه خود آگاهانه آن عناصر دموکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلّالی، تا سطح خود ارتقاء میدهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت میشوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم میتوانیم، هنگامی که گروه‌های اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم مینماییم، دموکراسی انقلابی و جمهوریخواه را با توده دهقانان مطابق بدانیم - البته به همان معنی و با همان قیود و شرایط مستتری که میتوان

و حال آنکه مطلب بر سر تغییر دادن جهان است. نوایسکرایبی‌ها هم میتوانند جریان مبارزه‌ای را که اکنون در برابر چشم آنها بوقوع میپیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی به هیچ وجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها با حرارت پا می‌کوبند ولی بد رهبری میکنند و به این طریق با عدم توجه خود به نقش مؤثر و رهبری کننده و هدایت کننده‌ای که احزابی که به شرایط مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، میتوانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ میکاهند.

چگونه باید "انقلاب را بجلو سوق داد"؟

اینک قسمت بعدی قطعنامه کنفرانس:

"در چنین شرایطی سوسیال دموکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعیتی را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین میکند و در مبارزه با سیاست خودغرضانه و ناپیگیری احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل میدهد و از خطر حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصونش میدارد.

از اینرو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقتی قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند."

توصیه برای حفظ وضعیتی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید بسیار و بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که، علاوه بر این توصیه نیکو، دستور صریحی نیز وجود می‌داشت که همانا اکنون در وضعیت سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرحهای دعوت نمایندگان مردم، سوسیال دموکراسی چگونه باید انقلاب را به جلو سوق دهد. آیا کسی که به خطر تئوری آسواپاژدنیهمآبانه "سازش" ملت با تزار پی نمیرد، کسی که تنها "تصمیم" به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی مینامد، کسی که ترویج فعالانه ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمیدهد، کسی که شعار جمهوری دموکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، میتواند اکنون انقلاب را به جلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را به عقب میبرد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسواپاژدنیه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین مینماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در این صورت قبول برنامه‌ای که در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود از طرف آنها چه فایده‌ای دارد؟ در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی آسواپاژدنیه با خط مشی بورژوازی مشروطه‌طلب است که تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میداند ولی درباره حکومت انقلابی موقت و جمهوری مآل‌اندیشانه سکوت اختیار مینماید! برای اینکه بتوان انقلاب را بجلو سوق داد یعنی از آن حدی که بورژوازی سلطنت‌طلب آن را سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که "ناپیگیری" دموکراسی بورژوازی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دو تا است: (۱) حکومت انقلابی موقت و (۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت‌طلب پذیرفته است (رجوع شود به برنامه "سایوز آسواپاژدنیه") و به این منظور پذیرفته است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات

تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت =دمکراتیک همگانی" فعلی ناشی میگردد.

ولی به هیچ رو از اینجا چنین بر نیاید که انقلاب دمکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوایی است) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. به هیچ رو از اینجا چنین بر نیاید که انقلاب دمکراتیک، نمیتواند هم بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک "منورالفکر" باشد و هم بشکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نویسگرایی‌ها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوایی را از اساس غلط درک میکنند. و دائما این فکر از استدلالهای آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوایی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطراتر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوایی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوایی یعنی سرمایه‌داری خارج نمیشود. انقلاب بورژوایی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه‌داری است و نه فقط پایه‌های سرمایه‌داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیقتر میکند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید. چون در رژیم سرمایه‌داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امری است ناگزیر، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوایی آنقدر که به نفع بورژوازی است به نفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوایی ابداء منافع پرولتاریا را منعکس نمینماید کاملا بی اساس است. این فکر بی اساس یا به تئوری عهد عتیق نارودنیکی منجر میشود که میگوید انقلاب بورژوایی با منافع پرولتاریا متضاد است و به این جهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیزم که هرگونه شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوایی و پارلمانتاریسم بورژوازی نفی میکند. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم درباره ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری بر زمینه تولید کالایی میباشد. مارکسیسم بما میآموزد که جامعه‌ای که بنای آن بر تولید کالایی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدنه سرمایه‌داری است، در مرحله معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز به راه سرمایه‌داری میافتد. مارکسیسم بطلان هذیان‌گویی‌های نارودنیکی‌ها و آنارشیزمها را که تصور میکردند مثلا روسیه میتواند راه تکامل سرمایه‌داری را نپیماید و از راه دیگری سوای مبارزه طبقاتی، که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه‌داری انجام مییابد، از سرمایه‌داری بیرون بجهد و یا اینکه از روی آن جهش نماید، بطور تکذیب ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه بطور عمومی و چه بطور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلای شده است. از این اصول چنین مستقادمیشود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه‌داری، فکریست ارتجاعی. در کشورهایی مانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب میرسد از خود سرمایه‌داری نمیرسد. از اینرو وسیعترین، آزادترین و سریعترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر است. از بین بردن کلیه بقایای کهن، که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه‌داری بند نهاده است، مسلما به حال طبقه کارگر سودمند است. انقلاب بورژوایی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سروز را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبود بلکه شامل سلطنت نیز میشود) با قطعیت هر چه تمامتر از سر راه

طبقه کارگر را با سوسیال دمکراسی مطابق دانست. به عبارت دیگر ما میتوانیم نتیجه‌گیریهای خود را با عبارت زیرین افاده نماییم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت [۸] را در نظر دارد در لحظه انقلابی غیر آگاهانه تا سطح توده ملاکین تنزل مینماید. کنگره حزب با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت را در نظر دارد توده دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقاء میدهد. ما به کسی که به سبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض‌گویی بما بدهد اعلام میداریم: بفرمایید این اصل را تکذیب نمایید که هر آینه ما قدر نباشیم انقلاب را به پایان خود برسانیم، هر آینه انقلاب طبق نظر آسوابازدنیه یعنی فقط و فقط به شکل مجلس نمایندگان که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط به عنوان مسخره میتوان نام مؤسسان به آن داد به "پیروزی قطعی" منجر گردد، - در این صورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. بعکس اگر مُقدّر است که انقلاب واقعا کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازه "سقط جنین" ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق مفهوم آسوابازدنیه و نویسگرایی‌ها در اینصورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتاریایی در آن تفوق خواهد داشت.

شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت میکنیم به نظر بعضی‌ها عدول از این عقیده بیاید که انقلاب قریب‌الوقوع جنبه بورژوایی دارد؟ با آن همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در ایسکرا مبینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. به این مناسبت مکت روی این مسأله خیلی بمورد خواهد بود.

زیرنویسها

[۷] "سوسیالیست رولوسیونرها" بیشتر به یک گروه روشنفکر تروریست شبیه هستند تا به نطفه یک چنین حزبی. گرچه فعالیت فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه عملی نمودن وظایف مربوط به بورژوازی انقلابی و جمهور یخواه است.

[۸] منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه‌های مخصوصی به آنها اختصاص داده شده است.

خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از دست بدهد از کجاست؟

مارکسیستها مسلما معتقدند که انقلاب روسیه جنبه بورژوایی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دمکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده‌اند، - بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی و نه آسیایی، سرمایه‌داری آماده مینمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمثابه یک طبقه میسر میسازند. سوسیالیست-رولوسیونرها نمیتوانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالایی و سرمایه‌داری را نمیدانند و به این موضوع پی نمیرند که حتی موفقیت تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم کلیه اراضی بنفع دهقانان و بر طبق تمایل آنان ("تقسیم‌بندی سیاه" یا چیزی از این قبیل) نیز ابداء باعث نابودی سرمایه‌داری نمیشود بلکه برعکس به تکامل آن کمک نموده و تقسیم‌بندی طبقاتی خود دهقانان را تسریع خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست-رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگ‌های غیرآگاه خرده بورژوازی میکند. اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دمکراسی نه

خود می‌روبد و موجبات تکامل هر چه وسیعتر و هر چه آزادتر و هر چه سریعتر سرمایه‌داری را به طرز هر چه کاملتر فراهم می‌نماید.

بدین سبب انقلاب بورژوازی به انتها درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروری است. هر چه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی‌تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصی که از الفبای سوسیالیسم علمی بی اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد می‌گردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطه نظر مسلم است که: نفع بورژوازی در این است که بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید؛ مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در این است که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد یعنی این انقلاب کاملاً پیگیر نباشد، به هدف نهایی نرسد، قطعی و بیرحمانه نباشد. سوسیال دمکراتها غالباً این فکر را کمی طرز دیگر بیان میکنند و می‌گویند که بورژوازی خودش به خودش خیانت می‌نماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت میکند و برای دمکراتیسم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازم‌های که در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل می‌آید کندتر، تدریجی‌تر، با احتیاط‌تر، سست‌تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب، نفع وی در این است که این اصلاحات در مورد مؤسسات "محترم" دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی‌الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر این صورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که به اصطلاح فرانسویها "تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند" یعنی همان اسلحه‌ای را که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد، همان مؤسسات دمکراتیکی را که بر زمینه‌ای بوجود خواهد آمد، که از سرواژ تصفیه شده است، بر ضد خود بورژوازی متوجه سازند.

برای کارگران، بعکس سودمندتر است که اصلاحات لازم‌های که در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل می‌آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تأخیر است، رأی دفع‌الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد می‌باشد. از فاسد شدن این اعضاء درجه اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب می‌بینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است، این راه - راه قطع مستقیم اعضاء در حال فساد است، راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم میکند.

به این جهت اگر ما می‌بینیم که مطبوعات بورژوا لیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون می‌نمایند، از انقلاب می‌ترسند، تزار را از انقلاب می‌ترسانند، هم خود را مصروف این می‌نمایند که از انقلاب احتراز شود و بخاطر رفرمهای ناچیزی که بمثابة گامهای اولیه‌ای در راه رفرم هستند تن به فرومایگی و آستان‌بوسی می‌دهند - علنش تنها ملاحظه از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات "روسیکه و دوموستی"، "سین آنچستوا"، "ناشا ژیزن" و "ناشی دنی" بلکه مجله غیر علنی و آزاد آسواپاز دنیه نیز از همین

نقطه نظر پیروی می‌نماید. خود موقعیت بورژوازی، بعنوان طبقه‌ای در جامعه سرمایه‌داری، ناگزیر موجب ناپیگیری در انقلاب دمکراتیک می‌گردد. خود موقعیت پرولتاریا، بعنوان یک طبقه، وی را مجبور می‌سازد که دمکرات پیگیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دمکراسی، که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را در بر دارد، همواره به عقب می‌نگرد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی به کمک دمکراتیسم، تمام جهان را بدست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات دمکراتیک خود پیگیرتر باشد به همان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است کمتر خواهد بود، هر اندازه انقلاب بورژوازی پیگیرتر باشد به همان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دمکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود.

مارکسیسم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوایی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس می‌آموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دمکراتیسم پرولتاریایی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهایی آن به قطعی‌ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه یکبارہ بخارج آن جستن نماییم ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده می‌سازد مبارزه کنیم. دمکراسی بورژوایی داریم تا دمکراسی بورژوایی. هم زمستویست سلطنت‌طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی "دم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسیم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده بند و بست میکنند بورژوا دمکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا میخیزد و با "جمهوریخواهی ساده‌لوحانه" خود پیشنهاد "بیرون کردن تزار" [۹] را می‌نماید. هم نظام آلمان را نظام بورژوا دمکراتیک می‌گویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوا دمکراتیک می‌گویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکمفرماست. ولی هیئات مارکسیستی که در دوره انقلاب دمکراتیک متوجه این فرق موجود بین مراحل مختلف دمکراتیسم و بین جنبه‌های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" در باره اینکه به هر حال این یک "انقلاب بورژوایی" و میوه‌های "انقلاب بورژوایی" است اکتفا ورزد.

نویسگرایی‌های ما درست از نوع همین فضل فروشانی هستند که به نزدیک‌بینی خود مباحثات میکنند. آنها در همانجا و هنگامی به چون و چرا در باره جنبه بورژوایی انقلاب اکتفا می‌ورزند که درست در همانجا و همان هنگام باید قادر بود فرق میان دو دمکراسی بورژوایی یعنی دمکراسی بورژوایی جمهوری-انقلابی و دمکراسی بورژوایی سلطنتی-لیبرالی را تمیز داد. ما دیگر درباره تمیز بین دمکراتیسم ناپیگیر بورژوازی و دمکراتیسم پیگیر پرولتاریایی چیزی نمی‌گوییم. آنها که گویی در حقیقت به بیماری "ادم توی غلاف" [k] مبتلا شده‌اند، به گفتگوهای مالیخولیایی درباره "جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد" اکتفا می‌ورزند و آنهم هنگامی که صحبت بر سر این است که انقلاب فعلی از نقطه نظر دمکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دمکراتیک پیشرو و شعارهای خانانان آقای استرووه و همکارانش جداً توضیح داده شود و همچنین اختلاف بین نزدیکترین وظایف مبارزه واقعا انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلالمنشی لیبرالی ملاکین و کارخانه‌داران از طرف

آن را حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه بر ضد ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهایی سیاسی انقلاب ممکن است اینطور باشد که سوسیال دموکراسی با وجود "استقلال" ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مَهر و نشان استقلال پرولتاریایی خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار درآید که دست آخر و در انتهای کار رویهمرفته "حل شدن" آن در دموکراسی بورژوازی یک عمل انجام شده تاریخی گردد.

این است آنچه که خطر واقعی را تشکیل میدهد. حال ببینیم تهدید این خطر از کدام طرف است: آیا از طرفی است که ما فکر میکنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود ایسکرای نو بطرف راست دارد یا از طرفی است که نوایسکرایها فکر میکنند یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود "اکثریت" و روزنامه "وپریود" و هکذا بطرف چپ دارد؟

حل این مسأله، همانطور که ما متذکر شدیم، منوط به این است که عملیات نیروهای مختلف اجتماعی بطور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت این نیروها را تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است و حالا این خصلت بوسیله اقدامات آشکار گروهها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ عملی معین میگردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیستها از مدتها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نموده‌اند و تمام مشاهداتی که از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است به ما نشان میدهد که از نقطه نظر شرایط ابژکتیف ممکن است جریان و نتیجه نهایی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دموکراسی بورژوازی امری است اجتناب ناپذیر و غیر قابل دفع. هیچ نیرویی در زمین یافت نمیشود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجوده فعلی که موجد این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه و یا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند: (۱) یا کار به "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسیم" خاتمه مییابد و یا (اینکه ۲) برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بند و بست تزارسیم با "ناپیگیرترین" و "خودغرض‌ترین" عناصر بورژوازی خاتمه مییابد. تمام تنوعات بی حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچکس قادر به پیش‌بینی آنها نیست رویهمرفته درست به یکی از این دو نتیجه نهایی منجر میگردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطه نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطه نظر موقعیت سوسیال دموکراسی ("حل شدن" آن یا "آزادی عمل نداشتن" آن) در هر یک از این دو مورد بررسی مینماییم.

معنای "پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسیم" چیست؟ ما دیدیم که نوایسکرایها هنگام استفاده از این عبارت حتی نزدیکترین معنای سیاسی آن را نیز درک نمیکنند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از این هم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیستها به هیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دموکراتهای انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل "انقلاب"، یا "انقلاب کبیر روسیه" گردیم. ما باید این موضوع را دقیقاً پیش خود حلاییم که آن نیروهای اجتماعی واقعا موجودی که در مقابل "تزارسیم" قرار گرفته‌اند (تزارسیم نیروی کاملاً موجودی است و برای همه کاملاً قابل درک است) و به نیل "پیروزی قطعی" بر آن قادرند کدامند.

دیگر صریحاً و دقیقاً نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسأله است که شما آقایان متوجه آن نشده‌اید؛ مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم میگردد، آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر مشروطیت شیف‌مآبانه لیبرالی "زورش ته خواهد کشید"!

در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که ما با طرح این مسأله بکلی از موضوع اصلی منحرف میشویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود. در حقیقت امر ریشه اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال دموکراتیک کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرایها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است، در همین مسأله است. نوایسکرایها هنگامی که مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظه انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب بمراتب بغرنج‌تر، مهمتر و حیاتی‌تر است حل میکردند اشتباهات اگونومیسم را احیاء کرده و به این طریق دو گام به پس را به سه گام تبدیل کردند. به این جهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسأله مورد بحث مکث نماییم.

در آن قسمت از قطعنامه نوایسکرایها، که ما آن را در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبادا سوسیال دموکراسی در مبارزه بر ضد سیاست ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبادا در دموکراسی بورژوازی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرای سرشار از اندیشه این خطر است، این اندیشه محور واقعی تمام آن خط مشی را تشکیل میدهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی میشد (از آن هنگامی که عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت الشعاع عوامل بازگشت بسوی اگونومیسم قرار گرفت). و ما بدون ذره‌ای پرده‌پوشی اعتراف میکنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و بخصوص اکنون در بحبوحه انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تئوریسین‌ها یا پولیسیستهای سوسیال دموکراسی - که من اطلاق دومی را بخود بر اولی ترجیح میدهم - وظیفه‌ای تعویق‌ناپذیر و فوق‌العاده پُر مسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر این موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر، بلکه بر سر این است که آیا این خطر را جریان به اصطلاح دنباله‌روی "اقلیت" ایجاد مینماید یا به اصطلاح انقلابی‌گری "اکثریت".

برای رفع هرگونه سوء تعبیر و سوء تفاهمی قبل از همه متذکر میشویم که خطری که ما در باره آن صحبت میکنیم مربوط به جنبه سوژکتیف قضیه نبود، بلکه به جنبه ابژکتیف آن مربوط است یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خط مشی ظاهری نیست که سوسیال دموکراسی در مبارزه خود تعقیب مینماید بلکه ناشی از نتیجه نهایی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام مییابد. مطلب در این نیست که آیا این و یا آن گروه سوسیال دموکرات میخواهد در دموکراسی بورژوازی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس میکند یا نه، - از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچیک از سوسیال دموکراتها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچگونه شکی نداریم، بعلاوه اینجا به هیچ وجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دموکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دموکراسی بورژوازی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها میتوانند نه تنها این "استقلال" را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری

هنوز بی اندازه عظیم است، ولی انقلاب بسرعت مجتمع مینماید و بسرعت اذهان را روشن میسازد. هر گامی که انقلاب بسوی تکامل بر میدارد توده را بیدار میکند و با نیروی غیر قابل دفعی او را بطرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و به نحو جامعی منافع واقعی و حیاتی وی را منعکس میکند، میکشاند.

به موجب قانون مکانیک، کُنش مساوی است با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی‌طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین "روبنای" عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و اما موقعیت سیاسی بین‌المللی از بسیاری لحاظ صورتی بخود میگیرد که برای انقلاب روسیه دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان، هم اکنون آغاز شده است. این قیام پراکنده و خودبخودی و ضعیف است ولی وجود نیروهایی را که قادر به مبارزه قطعی هستند و بسوی پیروزی قطعی میروند بطور قطعی مسلم ثابت مینماید.

اگر این نیروها کفایت نکرد، در این صورت تزاریسیم موفق به بند و بست خواهد شد. بند و بستی که هم حضرات بولیگین‌ها و هم حضرات استرووها از دو طرف زمینه آن را آماده میسازند. در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سر و دم بریده و یا حتی - در بدترین حالات - به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز انقلاب بورژوازی خواهد بود، منتها یک انقلاب سبقت شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال دموکراسی تخیلات واهی نمیکند، از طبیعت خیانتکار بورژوازی آگاه است، روحیه خود را از دست نمیدهد و از ثبات قدم، شکیبایی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی‌ترین و یکنواخت‌ترین روزهای رونق و رفاه "شییف‌مآبانه" مشروطیت بورژوازی دست برنخواهد داشت. چنین نتیجه‌ای کم و بیش شبیه به نتیجه تقریباً تمام انقلابهای دموکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در این صورت تکامل حزب ما از راهی دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوبیده شده انجام خواهد گرفت.

حال سؤال میشود که آیا سوسیال دموکراسی در کدامیک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپیگیر و خودغرض واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدامیک از این دو حالت ممکنه سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی عملاً و یا تقریباً "حل میشود"؟

کافی است این سؤال واضح مطرح گردد تا بدون ذره‌ای دشواری به آن جواب داده شود.

هرآینه بورژوازی موفق شود بوسیله بند و بست با تزار انقلاب روسیه را عقیم گذارد در این صورت سوسیال دموکراسی در مقابل بورژوازی ناپیگیر واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد، - در این صورت سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی "حل میشود" به این معنی، که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریا منشانه یا چنانچه وقتی مارکس میگفت "پلب‌منشانه" حساب خود را با تزاریسیم یکسره سازد.

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد، - آنوقت ما طبق روش ژاکوبین‌ها یا اگر مایل باشید به شیوه پلب‌ها حساب خود را با تزاریسیم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریده مشهور "روزنامه جدید راین"، در سال ۱۸۴۸ مینویسد: "تزاریسیم فرانسه تماماً همان تسویه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه،

چنین نیرویی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و "انجمنی" که از پی هواداران آسوباژدنیه میروند باشد. ما میبینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریسیم نیستند؛ مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین، بند گرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزاریسیم با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، به حدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریسیم باشند. خیر، نیرویی که قادر است به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضا از "مردم" هستند) بین این و آن تقسیم گردد. "پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریسیم" عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرایبی‌های ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانی است "وپریود" به آن اشاره نموده است راه گریزی ندارند. جز این نیرو، نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسیم نائل گردد.

و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید و نه اینکه به ارگانهای مختلفی که از "طرق علنی" و "مسالمت‌آمیز" ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیزی دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاشهای ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دموکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه‌داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی نماید، دموکراتیسیم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت‌آور آسیایی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه‌ها ریشه‌کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقاء سطح رفاه مادی آنان بپردازد و بالاخره اینکه شعله انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز به هیچ وجه انقلاب بورژوازی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دموکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی-اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد شد، ولی مع‌الوصف این پیروزی خواه برای تکامل بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمیتواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و راهی را که به پیروزی کامل منتهی میشود تا این درجه کوتاه نماید.

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه‌ای است، مسأله‌ای است جداگانه. در این مورد ما به هیچ وجه طرفدار خوشبینی غیر عقلایی نیستیم، ما به هیچ وجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی به مبارزه اقدام مینماییم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آنان را نشان بدهیم. تمایلاتی که بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دموکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ انقلابی در توده دهقانان بکلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی‌فرهنگی، و جهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان

چنین است مسأله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر که نوایسکرایبی‌ها آن را تا این اندازه ناشیانه حل کرده‌اند. بورژوازی همیشه ناپیگیر خواهد بود. هیچ چیز ساده‌لوحانه‌تر و بی‌ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی [۱۰] که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دمکراسی بورژوازی را دوست بی‌ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که می‌تواند مبارز پیگیر راه دمکراتیسم باشد. او تنها وقتی می‌تواند مبارز پیروزمند دمکراتیسم باشد که توده دهقانی نیز به مبارزه انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دمکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبه ناپیگیر و خودغرضانه‌ای به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر بوسیله دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

به این طریق ما به این نتیجه مسلم می‌رسیم که تاکتیک نوایسکرایبی‌ها، چنانچه مفهوم عینی آن را در نظر گیریم، مطابق دلخواه دمکراسی بورژوازی است. تبلیغ آشفنگی سازمانی که حتی به مرحله مراجعه به افکار عمومی و اصل سازش و جدایی مطبوعات حزبی از حزب می‌رسد، - کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، - اختلاط شعارهای سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت‌طلب، - تحریف عمده در شرایط "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم"، - حاصل جمع تمام اینها درست همان سیاست دنباله‌روی در لحظه انقلاب است که، بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوریخواه توده مردم را در پیرامون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف می‌کند، نظم تشکیلاتی وی را بر هم می‌زند، ذهنش را مشوب می‌سازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال دمکراسی میکاهد.

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعه‌نامه به آن رسیدیم، همان مسأله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم. اولاً ببینیم یک منشویک صاف و ساده و رُک گو در روزنامه "سوسیال دمکرات" گرجستان تاکتیک ایسکرای نو را چگونه تصویر مینماید. ثانیاً ببینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملاً از شعارهای "ایسکرای نو" استفاده می‌کند.

زیرنویسها و توضیحات

[۹] مراجعه شود به شماره ۷۱ آسوابازدنیه، صفحه ۳۳۷، تبصره ۲.

[۱۰] همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعه‌نامه خود که از طرف کنگره سوم [m] لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعه‌نامه‌ای که از آن هم بدتر از آب در آمده است بکند.

[k] "آدم توی غلاف" - قهرمان یکی از داستانهای چخوف است. نام خود این داستان هم "آدم توی غلاف" است. منظور از این اصطلاح، عامیان کوتاه‌فکری هستند که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هراسند.

[l] وپریودیستها، کنگره‌های، پرولتاریاست‌ها - اسامی مختلف بلشویکهاست. منظور از کنگره‌های‌ها شرکت کنندگان در کنگره سوم حزب است. وپریودیستها و پرولتاریاست‌ها، از نامه روزنامه‌های "وپریود" و "پرولتاری" مشتق شده است که از سوی بلشویکها منتشر می‌گردید.

[m] منظور قطعه‌نامه استاروور (نام مستعار آن. پوترسف) درباره روش حزب نسبت به لیبرالها است که در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه صادر شده بود. لنین در مقاله "دمکراسی کارگری و دمکراسی بورژوازی" نیز این قطعه‌نامه را مورد انتقاد قرار داده است.

با فنودالیسم و با خرده بورژوازی، بشیوه پلِب‌ها است" (مراجعه شود به کتاب Nachlass Marx منتشره از طرف مرینگ، جلد سوم صفحه ۲۱۱). آیا آن کسانی که کارگران سوسیال دمکرات روسیه را در عصر انقلاب دمکراتیک از مترسک "ژاکوبینیسم" می‌ترسانند هیچگاه درباره معنای این کلمات مارکس فکر کرده‌اند؟

ژیروندن‌های سوسیال دمکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرایبی‌ها با هواداران آسوابازدنیه در هم نمی‌آمیزند ولی به حکم ماهیت شعارهای خود عملاً در دم آنها قرار می‌گیرند. و اما هواداران آسوابازدنیه یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال می‌خواهند با تزاریسیم از راه ملایمت یعنی به شیوه اصلاح‌طلبی، از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجباء و دربار را برنجانند، - با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، - با ملاطفت و ادب، آقامنشانه، دستکش سفید بر دست (شبییه آن دستکشی که آقای پتروونکوویچ در موقع شرفیابی "نمایندگان مردم" (؟؟) به حضور نیکلای سفاک از یکی از گردن‌کلفت‌ها عاریه گرفته بود. مراجعه شود به شماره ۵ "پرولتاری") تسویه حساب نمایند.

ژاکوبین‌های سوسیال دمکراسی معاصر یعنی بلشویکها، وپریودیستها، کنگره‌های‌ها و پرولتاریاست‌ها [l] - نمیدانم چه نام بگذارم - می‌خواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه و بخصوص دهقانان را به سطح دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا، که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ می‌کند، ارتقاء دهند. آنها می‌خواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف "پلِب‌منشانه" تسویه حساب نمایند، دشمنان آزادی را بیرحمانه نابود سازند، نیروی مقاومت آنان را با زور سرکوب نمایند، و نسبت به میراث لعنتی سرواژ و آسیا منشی و تحقیر نسبت به بشر، کوچکترین گذشتی روا ندارند.

البته معنی این آن نیست که ما می‌خواهیم حتماً از ژاکوبین‌های سال ۱۷۹۳ تقلید نماییم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوه کار آنها را بپذیریم. ابتدا چنین قصدی نداریم. ما دارای برنامه جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامه حداقل حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم؛ دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف دهد شیوه‌های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدفهای حزب طبقه کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب‌العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقه مترقی قرن بیستم، که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال دمکراتها نیز به همان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم میشوند که نمایندگان طبقه مترقی قرن هژدهم، که بورژوازی بود به آن تقسیم میشدند، یعنی به ژيروندن‌ها و ژاکوبین‌ها.

فقط در صورتی که انقلاب دمکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل خواهد داشت، فقط در این صورت وی در دمکراسی بورژوازی "حل نخواهد شد" و مهر و نشان پرولتاریایی یا بعبارت صحیح‌تر پرولتاریایی و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه بر ضد دمکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و به این طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دمکراتیسم پیگیر پرولتاریایی موفق گردد.

تاکتیک "برکناری محافظه‌کارانه از حکومت"

مقاله نامبرده که در ارگان "کمیته" منشویکی تقلیس (شماره ۱ "سوسیال دمکرات") درج شده، عنوانش "زمسکی سابور و تاکتیک ما" است. نویسنده آن هنوز کاملا برنامه ما را فراموش نکرده است. او شعار جمهوری می‌دهد ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال مینماید: "برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه میتوان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت دعوت شده است هیچگونه توجهی نکرد و بوسیله اسلحه دولت را شکست داد و دولتی انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود، یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ماست و اسلحه بدست نسبت به اعضای آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و به قوه جبریه آن را وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد. این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال ببینیم کدامیک از آنها بیشتر برای ما سودمند است."

اینست طرزى که نوایسکرایى‌هاى روسیه ایده‌هایی را که بعدا در قطعنامه‌ای که ما آن را تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان مینماید. توجه کنید که این مقاله قبل از حوادث تسوسیمیا و وقتی نوشته شده است که "لایحه" بولیگین هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبیرالها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم اعتماد کردند، ولی سوسیال دمکرات نوایسکرایى از لیبیرالها خوش‌باورتر در آمده است. او اعلام میکند که زمسکی سابور "در حال تشکیل است" و به اندازه‌ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید مجلس دومای دولتی) و یا "مجلس مشاوره قانونگذاری" (۴) بوجود نیامده پیشنهاد میکند آن را مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تقلیسی ما، که رُک‌گوتر و صاف و ساده زُر از مصنفین قطعنامه مصوبه کنفرانس است، هر دو "تاکتیک" را (که با ساده‌لوحی بی نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمیدهد و میگوید که دومی "سودمندتر است". گوش کنید: "تاکتیک اول. چنانچه میدانید انقلابی که در پیش است انقلابی بورژوایی یعنی هدفش آنچنان در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعه بورژوایی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر) علاقمند است. تمام طبقات حتی خود سرمایه‌داران نیز مخالف دولتند. پرولتاریای مبارز و بورژوایی مبارز در حدود معینی دوش بدوش هم میروند و متفقا از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله میکنند. دولت در اینجا بکلی تنها بوده و از همدردی جامعه محروم است. بدین سبب برانداختن دولت کاری است بس آسان. پرولتاریای روسیه من حیث‌المجموع هنوز آنقدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهایی بتواند انقلاب کند. وانگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام این کار بود، انقلاب پرولتاریایی (سوسیالیستی) میکرد، نه انقلاب بورژوایی. پس صلاح و صرفه ما در این است که دولت بدون متحد مانده نتواند در صفوف اپوزیسیون جدایی افکند، یعنی بورژوایی را بخود ملحق کند و پرولتاریا را منفرد سازد..."

پس صلاح و صرفه پرولتاریا در این است که دولت تزاری نتواند بورژوایی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه آسوا باز دنیه نامیده شود اشتباها "سوسیال دمکرات" نامیده شده است! ببینید چه فلسفه بیمانندی در مورد انقلاب دمکراتیک میبافد! مگر ما اینجا به رأی‌العین نمیبینیم که تقلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر درازگویانه آمیخته با دنباله‌روی خود درباره مفهوم "انقلاب بورژوایی" چگونه سر در گم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک بحث مینماید و یک

موضوع را فراموش میکند. یک موضوع بی اهمیت... یعنی دهقانان را! از متحدین ممکنه پرولتاریا او زمستوویست‌های ملاک را میشناسد و باب طبع خود میداند و از دهقانان اطلاعی ندارد و آنها در جایی مانند قفقاز! با این موضوع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم ایسکرای نو با استدلالهای خود به عوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوایی سلطنت‌طلب تنزل مینماید؟

"... در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است. و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف زمستوها، شهرها، دانشگاهها و سایر مؤسسات بورژوایی را بسوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنان را با گذشتهای ناچیز اغفال نماید و به این طریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه به این طریق موقعیت خود را مستحکم کرد تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگری که تنها مانده‌اند خواهد نمود. وظیفه ما این است که از چنین عاقبت فلاکتباری جلوگیری کنیم. ولی آیا میتوان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکردیم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح بدست برای مبارزه به خیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن ناپیستاده، بلکه دو دشمن ایستاده است؛ دولت و زمسکی سابور. طی مدتی که ما خود را آماده میکردیم آنها فرصت کرده با هم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی بنفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیک است که نفعش مستقیما عاید دولت میشود و ما باید با شدتی هر چه تامتر از آن احتراز جوییم..."

چقدر رُک و راست گفته شده! باید از "تاکتیک" تهیه قیام احتراز جوییم زیرا "در طی این مدت" دولت با بورژوایی داخل بند و بست میشود! آیا میتوان حتی در مطبوعات قدیمی "اکونومیسم" کاملا دوآتشه نیز چنین چیزی یافت که اینگونه سوسیال دمکراسی انقلابی را لکمدار و مفتضح کرده باشد؟ قیامها و طغیانهای کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و گاه آنجا مشتعل میشود - واقعیت است، ولی زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست و آنوقت "سوسیال دمکرات" شهر تقلیس مقرر میدارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام احتراز جوییم و در انتظار تشکیل "مرکز اعمال نفوذ" یعنی زمسکی سابور دست روی دست بگذاریم... "تاکتیک دوم، بعکس، عبارت از این است که زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به آن امکان ندهیم طبق اراده خود عمل نماید و با دولت کنار بیاید [۱۱]."

ما از زمسکی سابور تا آنجایی پشتیبانی خواهیم کرد که بر ضد حکومت مطلقه مبارزه مینماید و در مواردی که با حکومت مطلقه از در آشتی درآید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخله جدی و با زور بین نمایندگان جدایی میاندازیم [۱۲] رادیکالها را بسوی خود جلب میکنیم، محافظه‌کاران را از حکومت برکنار مینماییم و به این طریق تمام زمسکی سابور را به راه انقلاب وارد میکنیم. در سایه چنین تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و به این طریق استقرار رژیم دمکراسی آسان خواهد شد."

بله، بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد روآور شدن نوایسکرایى‌ها بسوی مبتذل‌ترین شبه اکونومیسم، مبالغه میکنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنا بر آن باید اول مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان

زیرنویسها و توضیحات

[۱۱] - ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضای زمستو سلب کنید چه وسیله‌ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟

[۱۲] - جَل‌الخالق! به این میگویند تاکتیک "بسط و تکامل داده شده!" برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی میتوان "نمایندگان را با زور جدا کرد". رفیق تقلیسی، گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد...

[n] "کرتینیس پارلمانی" - اپورتونیسته معتقد بودند که سیستم پارلمانی شوررداری سیستمی از هر جهت نیرومند و مبارزه پارلمانی یگانه شکل مبارزه سیاسی و یا در هر شرایطی شکل عمده مبارزه سیاسی است. لنین این ایمان اپورتونیسته‌ها را کرتینیس پارلمانی مینامید. کرتینیس نام بیماری مخصوصی است که با اختلال دماغ توأم است.

خط مشی آسوابازدنیه و ایسکرای نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا مؤید اهمیت سیاسی خط مشی ایسکرای نو است پردازیم.

آقای استرووه در مقاله شاپان توجه و بسیار اعلی و فوق‌العاده آموزنده‌ای تحت عنوان "چگونه باید خود را یافت" (شماره ۷۱ آسوابازدنیه) بر ضد "انقلابیگری برنامه" احزاب افراطی ما به جنگ میپردازد. آقای استرووه بخصوص از شخص من ناراضی است [۱۳]. اما من از طرف خودم آنقدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیست؛ من در مبارزه بر ضد اکونومیسم احیا شونده نوایسکرای‌ها و بر ضد بی‌پرنسیبی کامل "سوسیالیست رولوسیونرها" آرزوی متفق از این بهتر را هم نمیتوانستم بکنم. ذکر این موضوع که چگونه آقای استرووه و آسوابازدنیه تمام جنبه ارتجاعی "اصلاحاتی" را که در طرح برنامه سوسیال رولوسیونرها در مارکسیسم شده عملاً به ثبوت رسانده‌اند ما برای بار دیگر میگذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرای‌ها را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی به من کرده کی و کجا فیما بین من از یک طرف و بیل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری به ظهور پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین بیل و کائوتسکی داشته و مثلاً شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد مسأله ارضی در برسلو [o] بین آنها وجود داشت؟ بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این سه پرسش پاسخ بدهد.

ولی ما به خوانندگان میگوییم: بورژوازی لیبرال همه جا و همیشه شیوه‌اش این است که همفکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال دمکراتهای این کشور نامعقول‌تر از همه، ولی رفقایشان در کشور همسایه "بچه‌های عاقلی" هستند. بورژوازی آلمان صدها بار سوسیالیستهای فرانسه را بعنوان "بچه‌های عاقل" به رخ بیل‌ها و کائوتسکی‌ها کشیده است. بورژوازی فرانسه همین چندی پیش بیل را بعنوان "بچه عاقل" به رخ سوسیالیستهای فرانسه میکشید. این شیوه دیگر کهنه شده است، آقای استرووه! شما فقط بچه‌ها و ابلهان را میتوانید به این دام بیناندازید. همبستگی کامل سوسیال دمکراسی انقلابی بین‌المللی در تمام مسائل مهم برنامه و تاکتیک حقیقی است غیر قابل انکار، ما تاکنون به کرات صحبت کرده‌ایم [۱۴] و اکنون یکبار دیگر هم صحبت خواهیم کرد.

مقاله آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملاً جالب توجه است ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط میتوانیم عبوراً اشاره‌ای بنماییم. او میخواهد "دمکراسی روسیه را با اتکاء به همکاری طبقات

زمسکی سابور از یکدیگر، "برکنار نمودن محافظه‌کاران از حکومت" - و انداختن تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی... بدون هیچ قیام مسلحانه "ژاکوبینی"، بلکه همینطوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و "اعمال نفوذ" نسبت به اعضای زمسکی سابور.

بیچاره روسیه! میگفتند که روسیه همیشه کلاهای از مد افتاده و منسوخ اروپا را به سر میگذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده‌اش را نداده است، ولی کرتینیس پارلمانی [n] تادلتان بخواد داریم. "... این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام {در ایسکرای} این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی بوسیله قانون مسجل گردد {بوسیله تزار نیکلا؟} . خود انتخابات هم باید هر قدر ممکن است به تعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور به کمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور واگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضای آن نیز اعمال نفوذ نماییم {این است معنی تاکتیک "برکنار کردن محافظه‌کاران از حکومت"}! . اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضای ما امتناع ورزد {با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما، دیگر چنین چیزی ممکن نیست!} و حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد، آنوقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نماییم و از طریق انقلابی انتخاب کنندگان را وادار سازیم کاندیدهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد. بالاخره با کلیه وسائل ممکنه، دمنسترسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام، زمسکی سابور را وادار کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پرولتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق {هم پرولتاریای مسلح و هم محافظه‌کارانی که "از حکومت برکنار شده‌اند"} بسوی جمهوری دمکراتیک رهسپار خواهند شد.

این است تاکتیک سویال دمکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد."

خواننده تصور نکند که این اراجیف غیر قابل تصور قلمفرسایی یک نوایسکرای بی‌نفوذ و غیر مسئول است. خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرای‌ها یعنی کمیته تقلیس گفته میشود. از این گذشته، این اراجیف صریحاً مورد تصویب ایسکرای قرار گرفته است، که در شماره صدم آن در خصوص این شماره "سوسیال دمکرات" چنین میخوانیم: "شماره اول با روح و ذوقی سرشار نگاشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملاً مشهور است... با اطمینان میتوان گفت که روزنامه وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده است به وجه درخشانی انجام خواهد داد."

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی ایسکرای نو آشکارا به همه و هر کس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعا به وجه "درخشانی" انجام یافته است. هیچکس دیگر نمیتوانست تنزل نوایسکرای‌ها را تا سطح اپورتونیسیم بورژوا لیبرال "با روح و ذوق و قابلیت" بیش از این بیان نماید.

آسواباژدنیه" و حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه قرار میگیرد کار نمیکنیم؟ مجامع توده‌ای کارگری ما اغلب "به حالت پنهانی" تشکیل میشود - ما این معصیت را مرتکب میشویم. ولی جلسات آقایان هوادار آسواباژدنیه چطور؟ آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهانکاری منفور به آن مباحث کنید؟

راست است، لازمه رساندن اسلحه به کارگران رعایت پنهانکاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن میگوید. گوش کنید: "اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج توده‌ای برنامه دمکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است. به این طریق حتی از آن نقطه نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابراین قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزه فعلی در راه رهایی است، - اشباع توده از ایده‌های اصلاحات دمکراتیک، اساسی‌ترین و ضروری‌ترین کارها محسوب میشود."

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام به منظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت میکند. قیام آماده نشده یا قیام خودبخودی و پراکنده هم اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منتج گردد، زیرا این موضوع هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوط است (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسر است) و هم بطرز رفتار دولت و بورژوازی و هم یک سلسله کیفیات دیگری که در نظر گرفتن دقیق آن غیر ممکن است. درباره ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثه مشخص، که آقای استرووه سخن را به آنجا میکشاند حاجتی به گفتار نیست. اگر شما میخواهید طرفدار انقلاب باشید باید درباره این موضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازم است؟ آیا لازمست موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، درباره آن تبلیغ کرد و مجذانه زمینه آن را بیدرنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر؟ آقای استرووه نمیتواند معنی این اختلاف را نفهمد؛ مثلا او که مسأله لزوم حق انتخاب همگانی را، که برای هر دمکرات مسأله‌ای مسلم و قطعی است، بوسیله بمیان کشیدن مسأله غیر مسلم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسأله‌ای که برای یک نفر سیاستمدار دارای جنبه مبرم نیست، پردهپوشی نمیکند. آقای استرووه، با طفره خود در مورد مسأله لزوم قیام، تمام کنه ماهیت مکتوم خط مشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان میکند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح میدهد؛ بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزه مسلحانه را بدوش کارگران میاندازد (این ثانیاً). این است معنای واقعی طفره‌روی آقای استرووه از مطلب. به همین جهت است که او در مورد مسأله لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و به مسأله شرایط "اجتماعی و روحی قیام" و "تبلیغات" مقدماتی درباره آن متوسل میشود. درست همانطور که بورژواهای یاهوگو در سال ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامی که جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب میکرد، هنگامی که جنبش "منجر به لزوم" مبارزه مسلحانه شده بود، هنگامی که اعمال نفوذی که فقط از راه تبلیغات انجام میگرفت (و در دوره تهیه و تدارک قیام درجه لزوم آن صد برابر است) بدل به خودگی و جُبن رذیلانه و بورژوامابانه گشته بود، وقت خود را صرف قطعنامهنویسی، تهیه بیانیه‌ها و تصمیمنامه‌ها و "ترویج توده‌ای" و آماده کردن "شرایط اجتماعی و روحی" مینمودند، درست همینطور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کردن از مسأله قیام طفره می‌رود. آقای استرووه آنچه را که عده زیادی از سوسیال

ایجاد کند نه با اتکاء به مبارزه بین آنان" و در ضمن "روشنفکران دارای امتیازات اجتماعی" (از قبیل "اشراف متمدن" که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک ... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه به زمین میساید) "وزن و اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی خود (یعنی وزن کیسه پول) را به این حزب "غیر طبقاتی" وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل میکند جوانان را با این نکته آشنا سازد که "عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی به وحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را به معرض خرید و فروش گذارده است" بیهوده و بیمصرف است. (ما از صمیم قلب به این ابراز تمایل شادباش میگوییم. هیچ چیزی بهتر از جنگی که آقای استرووه بر ضد این "عبارات قالبی" مارکسیستی مینماید صحت آن را ثابت نخواهد کرد. بفرمایید، آقای استرووه، و اجرای نقشه درخشان خود را به آینده دور و دراز موکول نکنید!)

از نظر میحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نماینده بورژوازی روس که دارای شَم سیاسی است و در مقابل کوچکترین تغییر هوا حساس است در لحظه فعلی علیه چه شعارهای عملی می‌جنگد. اولاً علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار "برای توده مردم نامفهوم و بیگانه است" (او فراموش میکند اضافه نماید: مفهوم است ولی بصرفه بورژوازی نیست!) ما خیلی مایل بودیم ببینیم آقای استرووه در حوزه‌ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت میکرد. شاید کارگران جزو مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفته آقای استرووه آنها گاه از "جمهوریخواهی ساده‌لوحانه" ای پیروی میکنند ("بیرون کردن تزار") - ولی بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوریخواهی ساده‌لوحانه سلطنت‌طلبی آگاهانه خواهد آمد نه جمهوریخواهی آگاهانه! آقای استرووه *ça dépend*، این موضوع هنوز مربوط است به کیفیت اوضاع، نه تزاریسیم و نه بورژوازی هیچیک نمیتوانند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید به حساب زمینهای اربابی انجام گیرد جلوگیری نکنند و طبقه کارگر هم نمیتواند در این کار به دهقانان کمک نکند.

ثانیاً، آقای استرووه تأکید میکند که "در جنگ داخلی همواره مهاجم حق بجانب نخواهد بود". این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسکرای‌ها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمیگوییم که در جنگ داخلی هجوم همواره بصرفه است؛ خیر. گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتاً لزوم حتمی دارد، ولی بکار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵، اتفاقاً معنایش نشان دادن گوشه‌ای از مفهوم "عبارت قالبی رادیکالی" است ("بورژوازی به وحشت میافتد و امر آزادی را به معرض خرید و فروش میگذارد"). کسی که در لحظه کنونی نمیخواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمیکند، کسی که این حمله را تبلیغ نمیکند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود میگذارد.

آقای استرووه شعار "پنهانکاری" و شعار "شورش" را تقبیح مینماید (شورش را "قیام مینیاتور" میداند). آقای استرووه هم به این و هم به آن - از لحاظ "راه یابی به توده‌ها" - با نظر حقارت مینگرد! ما میخواستیم از آقای استرووه سؤال کنیم که آیا میتواند مثلاً در "چه باید کرد؟" که آن را اثر یک نفر انقلابی افراطی میداند، جایی را نشان بدهد که شورش تبلیغ شده باشد؟ مگر در خصوص "پنهانکاری" مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامه "غیر علنی" که "پنهانی" به روسیه وارد میشود و مورد استفاده گروه‌های "پنهانی" "سابوز

اندازی یگانه شعارهای صحیح سوسیال دموکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش به جلو رفته و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند و فقط به درد پرده‌پوشی ریاکاری آسواژدنیه و نیز دنباله‌روی ایسکرای نو می‌خورند!

یا شاید من اشتباه می‌کنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم‌اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟

به اطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سوالات پاسخ دهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران‌های دسته‌جمعی افراد مسالمت‌جو و بی‌اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه‌پوش "بُرهان" حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی - حتی بورژوازی - به لزوم ایجاد میلیس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه معتدل و محتاط است نمی‌گوید (افسوس که فقط می‌گوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) "آشکار بودن عملیات انقلابی" (ببینید امروز ما با چه زبانی صحبت می‌کنیم!) "اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تریبی در توده‌های مردم است!"

کسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسأله قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسأله بیفکنید که در ارگانهای مطبوعات آزاد، که کم یا بیش قادرند در توده‌ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است [۱۵] در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده است که جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و به عنوان مسأله روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدی‌ترین اقدامات بعمل آید.

طرح دوم. مقاله‌ای است اصولی که "پیشوای مشروطه‌طلبان روسیه" (این عنوانی است که "روزنامه فرانکفورت" ارگان کاملاً منتقد بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی مترقی روس در آسواژدنیه نوشته است. او با عقیده ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهانکاری و شورش - شیوه‌های خاص انقلابیگری نامعقول است. جمهوریخواهی شیوه تخدیر اعصاب است. قیام مسلحانه مسأله‌ای است که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده‌ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی "اساسی‌ترین و ضروری‌ترین مسائل" است.

طرح سوم. قطعنامه کنفرانس نوایسکرایها است. بموجب آن وظیفه ما - تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیر ممکن شمرده میشود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم میسازد عبارت است از ایجاد نظمی در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات و تشکیلات از طرف ما، فقط در آن موقع است که "تدارکات جنگی و فنی میتواند اهمیت کم و بیش جدی احراز نماید".

همین؟ آری همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه

دمکراتها اصرار دارند نبینند، با وضوح کامل به ما نشان میدهد و آن اینکه: وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم میگردد.

انقلابیگری مبتذل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ بطور کلی و یا در مورد آن عصرهایی از تاریخ که برآمد سیاسی آشکاری از طرف توده‌ها وجود ندارد و هیچ کودتایی نمیتواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آن را بوجود آورد، مسلماً صدق مینماید. انقلابیون دنباله‌رو نمی‌فهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسیده، وقتی "روبنای کهنه" جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روینای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت بخود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، - آنوقت بشیوه گذشته به "حرف" اکتفا نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" بطور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و درازگویی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدر ورزی در آن است. یاهوسرایان بورژوا دموکرات فرانکفورت، - نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کُندذهنی آمیخته با درازگویی هستند.

آیا میخواهید فرق بین انقلابیگری مبتذل و دنباله‌روی انقلابی‌ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آن را برای شما چنین توضیح میدهم: سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ را که تازه گذشته ولی بنظر ما اکنون بمثابة روایات باستانی است بیاد بیاورید. در آن موقع تظاهرات آغاز شد. انقلابیگری مبتذل قیل و قالی درباره "هجوم" راه انداخت ("رابوچیہ دلو") [p] پخش "شبنامه‌های خونین" شروع شد (که اگر حافظه‌ام خطا نکند منشاء آن در برلین بود) و به "مطبوعات‌بازی" و به ایده‌ای که حاکی بود باید به وسیله یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمره خیالبافی کابینه‌نشینان است (نادژدین) [q]. دنباله‌روی انقلابی‌ها در آنوقت، برعکس به تبلیغ این موضوع پرداخت که "بهترین" وسیله برای تبلیغات سیاسی "مبارزه اقتصادی" است. ولی سوسیال دموکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال دموکراسی انقلابی به هر دوی این جریانها حمله میکرد. آشوب‌اندازی و قیل و قال درباره هجوم را سرزنش مینمود زیرا همه آشکارا میدیدند و یا میبایستی میدیدند که قیام آشکار توده کار فردا است. سوسیال دموکراسی دنباله‌روی را هم تقبیح مینمود و حتی شعار قیام مسلحانه همگانی را هم مستقیماً به میان میکشید ولی نه به مفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آن زمان نمیتوانست دعوت به "شورش" را بین ما بیابد) بلکه به مفهوم یک استنتاج ناگزیر، به مفهوم "تبلیغات" (که آقای استرووه فقط اکنون به یاد آن افتاده است، - آقای استرووه محترم ما اصول همیشه چند سال عقب است)، به مفهوم فراهم کردن همان "شرایط اجتماعی و روحی" که نمایندگان دستپاچه بورژوازی معامله‌گر اکنون درباره آن "با حالتی اندوهبار و بیموقع" قلمفرسای مینمایند. آن موقع ترویج (پروپاگاندا) و تبلیغ (آژیتاسیون) و تبلیغ و ترویج به حکم شرایط عینی زمان واقعا جای اول را احراز نمیکرد. آن موقع موضوع تأسیس یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه را، که انتشار هفتگی آن یک ایده‌آل محسوب میشد، ممکن بود بعنوان سنگ محکی برای تهیه و تدارک قیام مطرح کرد (و در رساله "چه باید کرد؟" هم این موضوع مطرح شده بود) آن موقع شعار تبلیغات توده‌ای بجای قیامهای مسلحانه مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی و روحی قیام بجای آشوب

۵) فقط ایفای چنین نقشی میتواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا-دمکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد...

سومین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه تصدیق مینماید که وظیفه متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهمترین و فوریترین وظایف حزب در لحظه انقلابی کنونی است.

بنابراین کنگره به عموم سازمانهای حزبی دستور میدهد:

الف) از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه‌ای را که در پیش است بلکه جنبه تشکیلاتی و عملی آن نیز برای پرولتاریا توضیح داده شود.

ب) به وسیله این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده‌ای، که در آغاز و در خود جریان قیام میتواند دارای اهمیت اساسی باشد، توضیح داده شود.

ج) برای تسلیح پرولتاریا و همچنین برای تنظیم نقشه قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام، جدیترین اقدامات بعمل آید و برای این منظور، به حد لزوم دسته‌های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد. (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۵] منظور اختلاف نظری است که در سال ۱۸۹۵ هنگام بحث در اطراف طرح برنامه ارضی در کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان در برسلو بروز نموده بود.

[p] "رابوچیه دلو" - نام مجله "اکنون میستها" ارگان "سازمان سوسیال دمکراتهای روسیه در خارجه" بود که در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ بطور غیر منظم در ژنو انتشار مییافت. لنین نظرات اعضای "رابوچیه دلو" را در کتاب "چه باید کرد؟" مورد انتقاد قرار داده است.

[q] منظور مقاله‌ای است که نازدین (نام مستعار ای. او. زلنسکی) بر ضد نقشه ایسکرای لنینی در جراید منتشر ساخته بود. این مقاله را لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود موسوم به "چه باید کرد؟" مورد انتقاد قرار داد.

معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به حکومت موقت برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نو ایسکرایها انقلاب را به جلو سوق نداده (این همان چیزی است که آنها میخواستند با قطعنامه خود موجبات آن را فراهم سازند) بلکه به عقب میبرد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از سوسیال دمکراسی سلب مینمایند و آن را از حل شدن در دمکراسی بورژوایی مصون نمیدارد. بدیهی است که از مقدمات نادرست قطعنامه نتیجه نادرست حاصل میشود. "از این رو سوسیال دمکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهد بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند". به نیمه اول این استنتاج که مربوط به طرح هدفهاست نظری بیفکنید. آیا نوایسکرایها هدف فعالیت سوسیال دمکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم قرار میدهند؟ آری قرار میدهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمیتوانند صحیحا فرمولبندی کنند و فرمولبندی آنها با فرمولبندی آسوباژدنیه شباهت پیدا میکند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار میدهند. و بعد، آیا آنها موضوع حکومت موقت را با مسأله قیام مربوط میسازند؟ آری مستقیما مربوط میسازند و میگویند که حکومت موقت "از قیام پیروزمندانه مردم برون میآید". بالأخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار میدهند؟ - بله، آنها گرچه مانند آقای استرووه از اعتراف به لزوم و فوریت قیام شانه خالی میکنند ولی فرقتشان با آقای استرووه این است که در عین حال میگویند "سوسیال دمکراسی میکوشد آن را (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نمایند و از آن به نفع طبقه کارگر استفاده کند".

موضوعی است که رهبران نوایسکرای پرولتاریا هنوز از آن اطلاع ندارند. این که آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم یک وظیفه فوری و فوری است یا نه موضوعی است که برای آنها هنوز روشن نیست. به عقیده آنها دعوت به عملی نمودن جدیترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که به مراتب مهمتر است (در سال ۱۹۰۵ نه در سال ۱۹۰۲) این است که اجمالا توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات "ممکن است" اهمیت "کم و بیش جدی" احراز نماید...

رفقای نوایسکرای حال ملاحظه میکنید، رو آور شدن به سوی خط مشی مارتینفی شما را به کجا رسانده است؟ آیا میفهمید که فلسفه سیاسی شما بمثابة برگردان فلسفه هوداران آسوباژدنیه و شما (علیرغم اراده خود و مستقل از شعور خود) به دنبال بورژوازی سلطنت طلب افتاده‌اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که، شما ضمن تکرار بدیهیات و تکمیل شدن در درازگویی، این نکته را از نظر دور داشته‌اید که بنا بر سخنان فراموش نشدنی مقاله فراموش نشدنی پتر استرووه - "آشکارا بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است؟"

زیرنویسها و توضیحات

[۱۳] "انقلابیگری سوسیال دمکراسی اروپای باختری یعنی بیل و حتی کائوتسکی در مقابل آقای لنین و رفقایشان اپورتونیسیم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این انقلابیگری ملایم شده را هم سائیده و در هم فرو ریخته است". تعرض خشمگینی است. ولی آقای استرووه بیهوده تصور میکند من حاضر هر چه او میگوید را بی چون و چرا گوش کنم. کافی است من آقای استرووه را به میدان بلطیم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری بیل و کائوتسکی را "اپورتونیسیم" نامیده‌ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط مشی مخصوصی را در سوسیال دمکراسی بین‌المللی کرده‌ام که با خط مشی بیل و کائوتسکی یکی نبوده است؟

[۱۴] - به خواننده یادآور میشویم که آسوباژدنیه به مقاله "چه نباید کرد؟" (شماره ۵۲ ایسکرا) با هیاهو و سر و صدا تهنیت و شادباش گفت و آن را "یک چرخش بسیار مهم" بسوی گذشت نسبت به اپورتونیسیتها دانست. آسوباژدنیه تمایلات اصولی نوایسکرایها را بطرز خاصی در مقاله مربوط به انشعاب در بین سوسیال دمکراتهای روسیه مورد تحسین قرار داده بود. آسوباژدنیه در خصوص جزوه تروتسکی موسوم به "وظایف سیاسی ما" به همگون بودن افکار این نویسنده با آنچه که یک وقتی "رابوچیه دلستها" یعنی کریچفسکی، مارتینف، آکیف مینوشند و میگفتند (رجوع شود به ورقه تحت عنوان "الیرال حاضر بخدمت" منتشره از طرف روزنامه "وپریود") اشاره کرده بود. آسوباژدنیه به جزوه مارتینف درباره دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به مقاله "وپریود" شماره ۹). بالأخره شکایتهای تأخیر شده استرووه در خصوص شعار قدیمی ایسکرای قدیم یعنی شعار "ابتدا مرزبندی و بعد اتحاد" با اظهار همدردی خاصی از طرف آسوباژدنیه مواجه گردید.

[۱۵] - اینک متن کامل قطعنامه کنگره سوم حزب:

"نظر به اینکه:

۱) پرولتاریا که به حکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفای نقش رهبری جنبش دمکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد؛

۲) این جنبش در لحظه کنونی دیگر به مرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛

۳) پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدیترین طرز شرکت میکند و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین مینماید؛

۴) پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفا کند که به شکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال دمکرات، که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری مینماید، گرد آید؛

خبر، بخت و اقبال کاملاً از نوایسکرای‌های ما روی برتافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال دمکراسی را بیان میکنند از بکار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده‌اند در عصری که انقلاب آغاز شده است و در آن پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله‌های قیام زبانه می‌گیرد چگونه مفهوم‌ها و اصلاحات مبارزه پارلمانی تغییر کرده و به نقیض خود مبدل میشوند. آنها فکر نکرده‌اند که در شرایطی که مورد بحث ماست اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات خیابانی پیشنهاد میشود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت می‌گیرد و اپوزیسیون بر ضد حکومت از طریق واژگون ساختن جبری حکومت بعمل می‌آید.

همانطور که قهرمان نامی یکی از داستانهای ملی ما اندرزهای نیک را وقتی تکرار میکرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همانطور هم مذاخان مارتینف ما، درسهای پارلمانتاریسم زمان صلح را درست موقعی تکرار میکنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید مینمایند. هیچ چیز از این شعار "اپوزیسیون افراطی" مضحک‌تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه‌ای ذکر میشود که با اشاره به "پیروزی قطعی انقلاب" و "قیام مردم" آغاز میگردد! درست فکر کنید آقایان، و ببینید معنای داشتن خط مشی "اپوزیسیون افراطی" در دوره قیام چیست؟ آیا معنای آن افشا نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالف دادن به دولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا معنای آن امتناع از پُر کردن خزانه دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب به منظور مصرف آن برای حوائج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان آیا بالآخره نمیخواهید بفهمید که مفهوم "اپوزیسیون افراطی" فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشا نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ به چه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوط است به مبارزه پارلمانی و آن هم مربوط به عصری که هیچکس هدف مستقیم مبارزه را "پیروزی قطعی" قرار نمیدهد. آیا بالآخره نمیخواهید بفهمید از آن لحظه‌ای که توده مورد زجر و ستم سیاسی به منظور مبارزه حیات و مامت برای نیل به پیروزی هجوم قطعی خود را از هر سو آغاز مینماید جریان کار از اساس دگرگون میگردد؟

کارگران از ما میپرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیر ناپذیر قیام جدا دست بکار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه‌ای را میتوان و باید در آن موقع عملی کرد؟ نوایسکرای‌ها که در کار عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینکار کوتاهفکری نامیدیم؟

زیرنویسها و توضیحات

[۱۶] رجوع شود به روزنامه "پرولتاری" شماره سوم "درباره حکومت انقلابی موقت"، مقاله دوم. (رجوع شود به جلد هشتم کلیات، صفحه ۴۰-۴۷. ه.ت.)

[S] "برنشتینیسیم" - جریانی ضد مارکسیستی در سوسیال دمکراسی بین‌المللی بود که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پدید آمد و بنام ادوارد برنشتین سوسیال دمکرات آلمانی نامیده میشود. برنشتین آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدید نظر قرار داده بود. طرفداران برنشتین در روسیه "مارکسیستهای علی"، "اکونومیستها"، بوندیست‌ها و منشویک‌ها بودند.

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوط است، اینطور نیست؟ ما هدف خود را این قرار میدهیم که قیام توده‌ها را اعم از پرولتاریا و غیر پرولتاریا تابع نفوذ و رهبری خود نماییم و از آن، به نفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار میدهیم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده بورژوازی ("گروههای غیر پرولتاریایی") را رهبری نماییم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال دمکراسی و بورژوازی انقلابی "تقسیم کنیم". ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهیم که باید به استقرار حکومت موقت ("که از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید") منجر گردد. به این جهت... ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم در حکومت انقلابی موقت قرار دهیم!!

دوستان ما به هیچ وجه نمیتوانند سر و ته موضوع را به هم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میجوید و نظر سوسیال دمکراسی انقلابی، که دعوت میکند انجام این وظیفه فوری بر عهده گرفته شود، مردّد مانده‌اند. آنها بین آنارشیسم که هر گونه شرکتی را در حکومت انقلابی موقت از لحاظ اصولی بمثابه خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح مینماید و مارکسیسم، که در صورت وجود نفوذ رهبری کننده سوسیال دمکراسی در قیام [۱۶] چنین شرکتی را طلب میکند مردّد مانده‌اند. آنها دارای هیچگونه خط مشی مستقلی نیستند؛ نه دارای خط مشی آقای استرووه، که در صدد معامله با تزاریسیم است و به این جهت هم در مورد مسأله قیام باید از مطلب بگریزد و راه طفره در پیش گیرد؛ نه دارای خط مشی آنارشیستها که هر گونه اعمال نفوذ "از بالا" و هر گونه شرکتی را در انقلاب بورژوازی تقبیح مینمایند، نوایسکرای‌ها معامله با تزاریسیم و پیروزی بر تزاریسیم را با یکدیگر مخلوط مینمایند. آنها میخواهند در انقلاب بورژوازی شرکت نمایند. آنها از "دو دیکتاتوری" مارتینف کمی گام فراتر گذارده‌اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند - به منظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف‌نظر کنند، یعنی بمنظور آنکه از ثمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره‌های آن را کلاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها "استفاده از قیام به نفع طبقه کارگر" ... مینامند.

بیش از این به مکت روی این آشفته‌فکری حاجتی نیست. بهتر است منشاء این آشفته‌فکری را ضمن فرمولبندی آن که حاکمیت "باید بصورت یک حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند" بررسی نماییم.

این یکی از اصول سوسیال دمکراسی انقلابی بین‌المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یک اصل کاملاً صحیحی است. این اصل برای تمام مخالفین رویونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، بمثابه یک ردیه ضروری و مشروع علیه "کرتینیسیم پارلمانی"، میلرانیسم، برنشتینیسیم [S] و رفرمیسم ایتالیایی به شیوه توراتی، حق اهلیت یافته است. نوایسکرای‌های شریف ما این اصل نیکو را از بر کرده و با پشتکار تمام بکار میبرند... ولی کاملاً بیجا. مقوله‌هایی از مبارزه پارلمانی در قطعنامه‌هایی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچگونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم "اپوزیسیون" که منعکس کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچکس بطور جدی از قیام صحبت نمیکند، به طرزی بی معنی در مورد وضعیتی بکار برده میشود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب درباره رهبری آن فکر و صحبت میکنند. تمایل به "باقی ماندن" در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصرآ باید "از پایین" اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار میشود که انقلاب مسأله لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است.

"کمونهای انقلابی" و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نوایسکرای‌ها نتوانست در موضع آنارشستی که ایسکرای نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ "از پایین" نه اینکه "هم از پایین و هم از بالا") پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و در عین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در حکومت انقلابی موقت بیش از حد واضح بود. به این جهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسأله پیشنهاد کرده بودند قیود و محدودیتهایی قائل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد بررسی قرار میدهیم: "البته این تاکتیک ("باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی") به هیچ وجه صلاح بودن تصرف جزئی و اپیزودیک حکومت و تشکیل کمونهای انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک به توسعه قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمیکند."

اگر اینطور است پس معلوم میشود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پایین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم میشود آن تزی که مارتف در مقاله مشهور مندرجه در ایسکرا (شماره ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامه "وپریود" که اضافه بر اعمال نفوذ "از پایین" اعمال نفوذ "از بالا" را نیز توصیه مینماید صحتش مورد اذعان است.

وانگهی، واضح است که منظور از تصرف حکومت (ولو بطور جزئی، اپیزودیک و هکذا) منحصر به شرکت سوسیال دمکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب دمکراتیک ذینفع است و بطرز مؤثری در آن شرکت میکند. زیرا قیام، همانطور که در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته میشود، مربوط به تمام "مردم" است و "گروههای غیر پرولتاریایی" (اصطلاح قطعنامه کنفرانس‌چی‌ها در مورد قیام) یعنی گروههای بورژوازی هم در آن شرکت مینمایند. پس اصلی که هر گونه شرکت سوسیالیستها را با خرده بورژوازی در حکومت موقت خیانتی نسبت به طبقه کارگر میدانست، از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور "وپریود" بود. "خیانت" به صرف اینکه در مورد جزئی از کل انجام گرفته و اپیزودیک و محلی و غیره باشد جنبه خیانت بودن خود را از دست نمیدهد. پس اصلی که شرکت در حکومت انقلابی موقت را با ژورسیسم مبتدل هم‌تراز میدانست از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور "وپریود" بود. حکومت، به استناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر به یک شهر باشد، در بسیار از استانها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و همچنین از اینکه دارای این نام یا آن نام باشد، جنبه حکومت بودن خود را از دست نمیدهد. به این طریق کنفرانس از آن شیوه طرح اصولی که ایسکرای نو سعی میکرد به این مسأله بدهد سر باز زد.

حال ببینیم آن محدودیتهایی که کنفرانس برای تشکیل حکومتهای انقلابی - که اکنون از نظر اصولی جایز است - و برای شرکت در آنها قائل میشود عقلائی است یا خیر. ما نمیفهمیم چه فرقی بین مفهوم "اپیزودیک" و "موقتی" وجود دارد. میترسیم که منظور از استعمال این کلمه خارجی و "نو" فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر "عمیقتر" بنظر میآید ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریکتر و پیچیده‌تر میکند. چه فرقی است بین "صلاح بودن" "تصرف حکومت" بطور جزئی، در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در حکومت انقلابی موقت تمام کشور از

طرف دیگر؟ مگر میان "شهرها" شهری مانند پترزبورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز، که از بسیاری کشورها بزرگتر است، جزو استانها نیست؟ مگر در موقع "تصرف حکومت" نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظایفی (که سابقاً موجب نگرانی ایسکرای نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندانها، پلیس، خزانهداری و غیره در مقابل ما عرض اندام نمیکند؟ البته هیچکس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قطعیت پیروزی آن، تشکیل حکومتهای انقلابی موقت بطور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از "پیروزی قطعی انقلاب" و از "قیام پیروزمندانه مردم" صحبت نمیکند؟؟ از چه وقت سوسیال دمکراتها کار آنارشستی‌ها یعنی پراکندگی توجه و هدفهای پرولتاریا را پیش گرفته‌اند و بجای هدایت وی بسوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، بسوی هدفهای "جزئی" هدایتش میکنند؟ خود شما ضمن فرض "تصرف حکومت" در یک شهر از "بسط و توسعه قیام" صحبت میکنید - آیا جسارتماً ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعه آن به شهر دیگر است؟ اجازه میفرمایید امیدوار شویم که اینجا منظور بسط و توسعه آن در همه شهرها است؟ آقایان نتیجه‌گیری‌های شما هم درست مثل مقدماتان بی پر و پا، تصادفی، ضد و نقیض و در هم و بر هم است. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به مسأله مربوط به حکومت انقلابی موقت بطور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام حکومتهای موقتی هم که بطور جزئی تشکیل شده باشند میشود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود بطور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسأله را از کل مجزا میکند فقط از پاسخ به این مسأله من حیث‌المجموع ظفره می‌رود (ولی بدون موفقیت) و تولید درهم و برهمی میکند.

معنی "کمونهای انقلابی" چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و "حکومت انقلابی موقت" هست و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس‌چی‌ها خودشان هم این موضوع را نمیدانند. آشفته‌فکری انقلابی بطوری که اغلب دیده میشود آنها را به مرحله جمله‌بافی انقلابی میکشاند. آری، استعمال کلمه "کمون انقلابی" در قطعنامه نمایندگان سوسیال دمکراسی فقط یک جمله‌بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس به کرات این قبیل جمله‌بافی‌ها را، که به وسیله آنها با اصطلاحات "فریبنده و جذاب" مربوط به دوران سپری شده، به روی وظایف آینده پرده میکشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت‌آلات بدلی پُر زرق و برق را پیدا میکند که زیب پیکر عروسک پر سر و صدایی کرده باشند. ما باید به کارگران و به تمام مردم با صراحت و بدون ذره‌ای ابهام بفهمانیم برای چه ما می‌خواهیم حکومت انقلابی موقت تشکیل دهیم، و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانه خاتمه پذیرد و ما به قطعی‌ترین طرز در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات بخصوصی را عملی خواهیم نمود. این است پرسشهایی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه در کمال وضوح به این پرسشها پاسخ میدهد و برنامه کامل این اصلاحات را که عبارت است از برنامه حداقل حزب ما تعیین مینماید. ولی کلمه "کمون" هیچ پاسخی به این پرسشها نداده فقط مغز را با آوازی دور دست... یا آواز دُهل‌مانندی آکنده مینماید. به همان نسبتی که فرضاً کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما عزیز و گرامی است به همان اندازه هم ما کمتر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن،

میتوان بطور قابل ملاحظه‌ای وسعت داد و در این صورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکانپذیر خواهد بود.

سوسیال دمکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دمکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولتهایی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار می‌آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگهدارد، در عین حال به بهترین طرز می‌تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتی که بدستش بیفتد (؟؟) آماده نماید.

فکر اصلی در اینجا همان است که "وپرئود" بکرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود بدور افکند به نوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. ولی ببینید این فکر در بیان نوایسکرایبی‌ها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسأله از قبیل این فکر مَهمل که بموجب آن گویی ممکن است قدرت بدست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر میدانند "بیفتد" و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه بطور کلی نضج یافته است، - روی این موضوع که برنامه حزبی ما معتقد به هیچگونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب سوسیالیستی - مکتب نمیکنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجوده بین ایده "وپرئود" و قطعنامه را در نظر میگیریم. وظیفه‌ای که "وپرئود" در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه‌ای است دارای جنبه فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزه برای دمکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعنامه به ارتباطی که بین "پیروزی قطعی" ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرایبی‌ها فائلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمیبرد و به این جهت از وظایف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمیکند، بلکه یکی از امکانات را بطور کلی مورد بحث قرار میدهد: "در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد" ... "وپرئود" صریح و آشکار معین کرده است - و این مراتب در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه هم قید شده است که - بویژه چگونه میتوان و باید به نفع پرولتاریا از "قدرت حکومت استفاده کرد" و در عین حال این موضوع را در نظر گرفت که در مرحله کنونی تکامل اجتماعی، چه کاری را میتوان بلافاصله انجام داد و چه کاری را لازم است بدو به مثابه تهیه مقدمات دمکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیدانه دنبال جریان را گرفته و میگوید: "میتواند خود را برای استفاده آماده نماید"، ولی نمیتواند بگوید که چگونه میتواند و چگونه خود را آماده نماید. برای چه استفاده‌ای ما شکی نداریم که مثلا نوایسکرایبی‌ها "میتوانند خود را برای استفاده" از مقام رهبری در حزب "آماده نمایند" ولی تمام مطلب اینجاست که تاکنون تجربه آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امیدی را باقی نمیگذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند...

"وپرئود" این موضوع را به دقت متذکر گردیده است که "امکان واقعی" در دست نگاه داشتن حکومت" در چیست، - این امکان در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و توده‌ای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضد انقلاب فائق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دمکراتیک است. قطعنامه کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده

به آن استناد ورزیم. استناد به کمون بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، تکرار عمل نابخردانه بلانکیست‌ها است که از هر عمل کمون (در "بیانیه سال ۱۸۷۴ خود) ستایش می‌کردند [۴] و به همین جهت هم انگلس آنها را مورد استهزاء قرار میداد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس‌چی‌ها بپرسد این "کمون انقلابی" که در قطعنامه از آن یادآوری میشود چیست او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که میتواند بدهد این است که در تاریخ، یک حکومت کارگری به این نام معروف است که دانایی و توانایی تشخیص بین عوامل دمکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظایف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط مینمود، از عهده حل مسأله تعرض جدی جنگی بر ضد ورسای بر نیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آن را ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود به کمون پاریس استناد جوید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگویید: این حکومتی بود که حکومت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالی است و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامه عملی حزب و تدریس بیجای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگویی اشخاص مُلنقطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده میکوشیدند آن را به ما نسبت دهند؛ یعنی مخلوط نمودن انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچیک از "کمون‌ها" تفاوت بین این دو را تشخیص نمیدادند؟

هدف حکومت موقت (که آنقدر بیجا نام کمون به آن داده شده است) "منحصرا" بسط و توسعه قیام و ایجاد بینظمی در دستگاه حکومت معین شده است. این کلمه "منحصرا" که بمثابة بخاری است که از منجلاب همان تئوری مَهمل اعمال نفوذ "فقط از پایین" متصاعد شده است بر حسب معنی لغوی خود، هرگونه وظایف دیگری را نفی میکند. ولی نفی وظایف دیگر با این طریق و این نحوه، اثبات دیگری است بر کوته‌بینی و عدم تعقل. "کمون انقلابی" یا به عبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو بطور موقت و "جزئی و اپیزودیک") انجام دهد و سر زیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این حکومت باید هم به روزکار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه‌ها برقرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضات را معمول دارد، هم کمیته‌های دهقانی را تشکیل دهد، و هم غیره و غیره - مختصر کلام این حکومت حتما باید یک سلسله رفرمهایی را به موقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این رفرمها در مفهوم "کمک به بسط و توسعه قیام" معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آن جایی است که احتیاج به وضوح کامل دارد.

قسمت آخر قطعنامه نوایسکرایبی‌ها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی "اکونومیس" که در حزب ما احیا شده بدست نمیدهد ولی مطالب فوق‌الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر مینماید.

اینک آن قسمت:

"فقط در یک صورت سوسیال دمکراسی بنا به ابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را بکف آورد و حتی‌الامکان آن را مدت زیادتری در دست خود نگاه دارد و این همانا در صورتی است که دامنه انقلاب به کشورهای مترقی اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضج معینی (؟) رسیده است، بسط یابد. در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روسیه را

دوراه با هم مخلوط میشوند. کار روزمزدی و مبارزه آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته میشود. ولی این موضوع به هیچ وجه مانع آن نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یکدیگر تفکیک نماییم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار میدهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار میورزیم، ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه‌ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر در میآمیزند؟ مگر عصر انقلابهای دمکراتیک اروپا شاهد یک سلسله نهضت‌های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دمکراتیسم به انجام برساند در پیش ندارد؟

یک سوسیال دمکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دمکراتیکترین و جمهوریخواهترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد. در این مسأله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال دمکراسی باید حتما و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین بر میآید که تز ما حاکی از این که به اتفاق بورژوازی "باید با هم کوئید" دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم "منفق را مانند یک دشمن" شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام اینها هم جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی میبود اگر از اینجا چنین استنباط میشد که باید وظایف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظایف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنایی نمود و یا به نظر حقارت به آنها نگریم. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است، ولی هرگونه بی اعتنایی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساوی است با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است ولی بی اعتنایی به این وظیفه در عصر انقلاب دمکراتیک - ارتجاع محض است.

وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود. همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است. سوسیال دمکراسی آلمان در برنامه خود خواست جمهوری را مطرح نمیکند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسأله را در عمل از مسأله سوسیالیسم تفکیک نمود (گو اینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ در خصوص طرح برنامه ارفورت بر حذر میدارد از اینکه به نقش جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم بها داده شود!) [۱۱]. در سوسیال دمکراسی روسیه حتی صحبتی هم از این که خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود بمیان نیامده است، زیرا در کشور ما درباره ارتباط لاینفک مسأله جمهوری با مسأله سوسیالیسم جای سخنی هم نمیتواند باشد. سوسیال دمکراسی آلمان که در سال ۱۸۹۸ مسأله بخصوص جمهوری را در درجه اول اهمیت قرار نمیدهد پدیده‌ای است طبیعی که موجب هیچگونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال دمکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسأله جمهوری را نادیده می‌گرفت آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است.

زمانی میرسد - که مبارزه، علیه حکومت مطلقه روسیه به پایان میرسد - دوره انقلاب دمکراتیک در روسیه سپری میشود - آنوقت دیگر حتی صحبت درباره "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان و درباره دیکتاتوری دمکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آنوقت

و فقط از موضوع طفره میرود. مگر نه این است که امکان نگهداری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دمکراتیکی است که هم اکنون در کشور ما به وقوع میببند؟ مگر نه این است که پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنه انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزه شدید ضد انقلابی بورژوازی روس خواهد شد؟ - قطعنامه نوایسکرایه‌ها درباره این نیروی ضد انقلابی که اهمیت آن در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه‌ای هم سخن نمیگوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دمکراسی امکان این را نداشتیم که به غیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکاء نماییم در این صورت "نگهداری قدرت" اقدام نومیدانه‌ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیدانه نیست و وقتی پیروزی قطعی بر تزاریسیم چنین امکانی را برای ما میسر میسازد، - در این صورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مُجدّانه دعوت نماییم که این امکان را به واقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله‌روهای سوسیال دمکراسی به "مرزهای محدود تاریخی انقلاب روسیه" فقط پرده‌ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظایف این انقلاب دمکراتیک و نقش پیشرو پرولتاریا در آن!

یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" میشود این است که این دیکتاتوری لازم‌هاش "اراده واحد" است (ایسکرا شماره ۹۵) در حالی که پرولتاریا نمیتواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرد و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" گذاشته شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمیگردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک زیرا: وقتی این انقلاب "همگانی" بود در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را برآورده مینماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دمکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد. مبارزه طبقاتی بین آنها امری است ناگزیر، ولی در زمینه جمهوری دمکراتیک این مبارزه عمیق‌ترین و وسیع‌ترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد با صاحبکار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیر ممکن است [۱۷]. در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری میرود بلکه راهی است که از جمهوری دمکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم میرود.

البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و

شد. انگلس اشتباهات برنامه ارفورت را در کتاب خود تحت عنوان "راجع به انتقاد از طرح برنامه سوسیال دمکراتیک سال ۱۸۹۱" مورد انتقاد قرار داده است.

[۷] لنین در ژوئیه سال ۱۹۰۵ برای فصل دهم کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" تبصره‌ای نوشت. این تبصره در چاپ اول طبع شد. اولین بار در سال ۱۹۲۶ در جلد پنجم مجموعه آثار لنین بچاپ رسید.

یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و "کنفرانس"

مسئله حکومت انقلابی موقت، در لحظه فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال دمکراسی را تشکیل میدهد. مکتب روی سایر قطعنامه‌های کنفرانس به همان تفصیل نه ممکن است و نه لزومی دارد. ما فقط به چند نکته‌ای که مؤید وجه تمایز اصولی خط مشی تاکتیکی قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و قطعنامه‌های کنفرانس است و فوقاً آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم مختصر اشاره‌ای خواهیم نمود.

مثلاً موضوع چگونگی طرز رفتار نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب را در نظر بگیرید. در اینجا هم پاسخ کامل را در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات خواهید یافت. قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظایف لحظه مخصوص را در نظر میگیرد: هم فاش نمودن جنبه ریاکارانه گذشته‌های دولت، هم استفاده از "شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم"، هم اجرای انقلابی خواسته‌های مبرم طبقه کارگر (و در درجه اول روزکار ۸ ساعته) و هم، بالأخره، دفع باندهای سیاه. در قطعنامه‌های کنفرانس مسئله در چند قسمت پخش شده است: "فعل حمله نیروهای سیاه ارتجاع" فقط در براهین قطعنامه مربوط به چگونگی طرز رفتار نسبت به سایر احزاب ذکر گردیده است. شرکت در انتخابات مؤسسات انتخابی مجزا از "صلح و مصالحه‌های" تزاریس با بورژوازی مورد بررسی قرار میگیرد. بجای دعوت برای عملی ساختن روزکار ۸ ساعته از طریق انقلابی، قطعنامه مخصوصی با عنوان پُر آب و تاب "درباره مبارزه اقتصادی" صادر میشود که فقط شعار قدیمی تبلیغات بر له "برقراری روزکار ۸ ساعته بوسیله وضع قانون" را تکرار مینماید (پس از استعمال کلمات پُر سر و صدا و بسیار نابخردانه درباره "جای مهمی که مسئله کارگر در زندگی اجتماعی روسیه اشغال مینماید"). عدم کفایت و عقب ماندگی این شعار در لحظه فعلی بقدری واضح است که برای اثبات آن حاجتی به مکتب نیست.

و اما مسئله برآمد سیاسی آشکار. کنگره سوم تغییرات اساسی را که برای آینده نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر میگیرد. از فعالیت مخفی و توسعه دستگاه مخفی به هیچ وجه نمیتوان چشم پوشید زیرا این عمل به نفع پلیس بوده و بینهایت برای دولت سودمند است. ولی اکنون دیگر نمیتوان درباره برآمد آشکار نیز فکر نکرد. باید فوراً شکلهای مصلحت‌آمیز این برآمد و بنابراین دستگاههای مخصوصی را که پنهانکاری آنها کمتر باشد برای این مقصود تهیه نمود. باید از جمعیت‌های علنی و نیمه علنی استفاده نمود تا بتوان حتی‌الامکان آنها را به تکیه‌گاههای حزب آشکار کارگر سوسیال دمکرات آینده روسیه بدل ساخت.

کنفرانس در اینجا نیز مسئله را در چند قسمت پخش میکند و هیچ شعار جامع نمیدهد. مخصوصاً توصیه خنده‌آوری که به کمیسیون تشکیلات راجع به بدل مراقبت در "نقل و انتقال" ادباء علنی شده است به چشم میزند. قرار مربوط به "تحت نفوذ در آوردن روزنامه‌های دمکراتیکی

ما مستقیماً درباره دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقه پیشرو نمیتواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک بر تزاریسم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره [۷]

- به خواننده یادآوری مینماییم که ایسکرا در جریان جرّ و بحث با "وپریود" ضمناً به نامه انگلس به توراتی استناد میکرد که انگلس در آن پیشوای (آینده) رفرمیست‌های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بر حذر میداشت. انگلس درباره وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت که انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه انقلاب خرده بورژوازی و دمکراتیک است. ایسکرا "وپریود" را سرزنش میکرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا "وپریود" (شماره ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس درباره وجود اختلاف سه نیروی عمده انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. به موجب این تئوری نیروهایی که بر ضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه فئودالیسم و سرواژ بپا میخیزند عبارتند از (۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛ (۲) خرده بورژوازی رادیکال؛ (۳) پرولتاریا.

اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمیکند؛ دومی برای نیل به استقرار جمهوری دمکراتیک مبارزه میکند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دمکراتیک است با مبارزه پرولتاریایی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است - سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید مینماید، این بر حذر داشتن مارکس کاملاً صحیح است. ولی درست به همین علت شعار "کمونهای انقلابی" اشتباه است، زیرا کمونهایی که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط میکردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملاً ما را از این اشتباه مصون میدارد. شعار ما با تصدیق این موضوع که این انقلاب جنبه مسلماً بورژوازی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دمکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد، - بالنتیجه میکوشد از انقلاب دمکراتیک به منظور موفقیت‌آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

زیرنویسها و توضیحات

[۱۷] تکامل سرمایه‌داری که وسعت و سرعت آن در دوره آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را بسرعت خاتمه خواهد داد - و این سرعت به همان نسبتی که ضد انقلاب و ارتجاع سریعتر سرکوب شود، زیادتیر خواهد بود.

[۱۸] منظور لنین برنامه‌ای است که در سال ۱۸۷۴ از طرف گروه بلانکیست‌های لندن، اعضای سابق کمون پاریس صادر شده بود.

بلانکیست‌ها - طرفداران لویی اوگوست بلانکی - انقلابی فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) هستند. کلاسیکهای مارکسیسم-لنینیسم در عین حال که بلانکی را بمثابه یک انقلابی برجسته و طرفدار سوسیالیسم توصیف کرده‌اند، به علت شیوه سکتاریستی و اسلوبهای توطئه‌گرانه وی او را مورد انتقاد قرار داده‌اند. بلانکیسم مبارزه طبقاتی را نفی میکرد و راه خلاصی بشر را از قید بردگی مزدوری، مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران میدانست.

[۱۹] برنامه ارفورت این برنامه متعلق به سوسیال دمکراسی آلمان بود که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت بجای برنامه سال ۱۸۷۵ یعنی برنامه گتا پذیرفته

بود. او فقط فراموش می‌کرد که هر گونه کوششی برای تمیز از پیشی بورژوا-دمکراتهای سزاوار پشتیبانی و در خور سازش و غیره از بورژواهای دیگر، منجر به "فرمولی" میشود که سیر پیشرفت حوادث بلافاصله آن را بدور خواهد انداخت و هیچ نتیجه‌ای جز مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا نخواهد داشت. در اینجا مرکز ثقل، از وحدت عملی و واقعی در مبارزه به حرف و وعده و شعار منتقل می‌گردد. چنین شعار اساسی بنظر استاروور "حق انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم و مخفی" بود. دو سال هم نگذشت که تئوری "کاغذ تورنسل" بی‌پر و پای خود را به ثبوت رساند، شعار حق انتخاب همگانی را آسواپاژدنیهای اها اقتباس کردند و در نتیجه، تنها یک گام هم به سویال دمکراسی نزدیک نشدند بلکه بعکس بوسیله همین شعار سعی کردند کارگران را گمراه سازند و آنان را از سویالیسم منصرف سازند.

اکنون نوایسکرایها "شرایط" باز هم "سخت‌تری" را بمیان میکشند و از دشمنان تزاریسیم "طلب میکنند" "از هر گونه عملیات قطعی پرولتاریای متشکل با کمال جدیت و بدون ابهام (!) پشتیبانی نمایند و قس‌علیهذا تا جایی که از آنها حتی خواهان "شرکت مؤثر در کار مسلح ساختن مردم" هستند. حد فاصل خیلی دورتر برده شده است ولی مع‌الوصف، این حد فاصل هم کهنه شده و فوراً بیمصرفی آن معلوم گردید. چرا مثلاً شعار جمهوری وجود ندارد؟ چگونه است که سویالی دمکراتها از بورژوا-دمکراتها برای یک "جنگ انقلابی بیرحمانه بر ضد تمام ارکان رژیم صنفی سلطنت" هر چیزی را که بخواهید "طلب میکنند"، مگر مبارزه برای جمهوری را؟

شاهد این که این موضوع ایرادگیری نیست و اشتباه نوایسکرایها یک اهمیت سیاسی کاملاً حیاتی دارد - "اتحادیه آزادیخواه روسیه" است (رجوع شود به شماره ۴ "پرولتاری") [۱۸]. این "دشمنان تزاریسیم" با تمام "خواسته‌های" نوایسکرایها کاملاً جور درمی‌آیند. ولی ما نشان دادیم که روح آسواپاژدنیهای در برنامه (و یا در بی‌برنامگی) این "اتحادیه آزادیخواه روسیه" حکمفرماست و پیروان آسواپاژدنی به آسانی میتوانند آن را به دنبال خود یدک بکشند. معهدا کنفرانس در پایان قطعنامه اظهار میکند که "سویالی دمکراسی کمافی‌السابق مبارزه خود را علیه کلیه آن احزاب سیاسی که در زیر لوای لیبرالیسم و دمکراسی از پشتیبانی واقعی مبارزه انقلابی پرولتاریا خودداری مینمایند و همانند دوستان ریاکار مردم هستند ادامه خواهد داد". "اتحادیه آزادیخواه روسیه" نه تنها از این پشتیبانی خودداری نمیکند بلکه جداً آن را پیشنهاد مینماید. ولی آیا این موضوع ضمانتی هست به این که پیشوایان این اتحادیه ولو نام آزادیخواه هم داشته باشند "دوستان ریاکار مردم" نیستند؟

میبینید که نوایسکرایها با سرهم بندی قبلی "شرایط" و ارائه "خواسته‌هایی" که ضعف پُر صُولت آن خنده‌آور است، فوراً خود را به وضعیت مضحکی می‌اندازند. شرایط و خواسته‌های آنها فوراً عدم کفایت خود را در مورد بحساب آوردن واقعیت زنده نشان میدهند. تشبیت آنها به فرمولها نومیدانه است زیرا هیچ فرمولی نیست که با آن بتوان صُور گوناگون ریاکاری، ناپیگیری و محدودیت دمکراسی بورژوایی را معلوم کرد. مطلب بر سر "کاغذ تورنسل"، صورت ظاهر، خواسته‌های نوشته شده و چاپ شده و تعیین قبلی حد فاصل بین "دوستان" ریاکار و بی‌ریای "مردم" نیست، بلکه بر سر وحدت عملی و واقعی مبارزه بر سر انتقاد لاینقطعی است که سویالی دمکراتها باید از هر قدم "متزلزل" دمکراسی بورژوایی بنمایند. آنچه برای "متحد ساختن واقعی تمام نیروهای اجتماعی ذیعلاقه به تغییرات دمکراتیک" لازم است، "موادی" نیست که کنفرانس با آن جدیت

که هدف و منظور خود را کمک به جنبش کارگری قرار میدهند" بکلی بی‌معنی است. این موضوع را تمام جراید علنی لیبرال ما، که از لحاظ خط مشی تقریباً سرایا "آسواپاژدنیهای" هستند، هدف خود قرار داده‌اند. چه میشود اگر هیأت تحریریه ایسکرا خودش توصیه خود را اجرا کند و به ما نمونه‌ای نشان بدهد که چگونه آسواپاژدنی را تابع نفوذ سویالی دمکراتیک نمود؟ بجای این که شعار داده شود که از اتحادیه‌های علنی به منظور ایجاد تکیه‌گاههایی برای حزب استفاده شود، اولاً به ما درباره اتحادیه‌های فقط "حرفه‌ای" (با شرکت حتی اعضای حزب در آنها)، توصیه خصوصی میشود و ثانیاً توصیه رهبری بر "سازمانهای انقلابی کارگران" = "سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته‌اند" = "کلوبهای انقلابی کارگران" میشود. چگونه این "کلوبها" جزو سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته‌اند شدند و اینها چگونه "کلوبهایی" هستند - خدا میداند. ما بجای دستورالعمل‌های دقیق و واضح یک ارگان عالی حزبی با طرحهای درهم و برهمی از افکار مشتئی ادیب و چرکنویسهای ناخوانایی از نوشته‌های آنان روبر هستیم. اینجا هیچ منظره کامل و جامعی بدست نمی‌آید که نشان دهد حزب بنای تمام فعالیت خود را بر روی اساس کاملاً جدیدی میگذارد.

کنگره حزب و کنفرانس "مسأله دهقانان" را به دو طریق کاملاً مختلف طرح کرده‌اند. کنگره درباره "روش برخورد به جنبش دهقانان" و کنفرانس - درباره "کار در میان دهقانان" قطعنامه تنظیم نموده است. در یک مورد، آنچه در درجه اول قرار داده شده، وظایف رهبری تمام جنبش وسیع انقلابی دمکراتیک به نفع مبارزه تمام مردم بر ضد تزاریسیم است. در مورد دیگر موضوع فقط منحصر است به "کار" در میان یک قشر مخصوص. در یک مورد مهمترین شعار عملی تبلیغات یعنی تشکیل فوری کمیته‌های انقلابی دهقانان به منظور عملی نمودن کلیه اصلاحات دمکراتیک، بمیان کشیده میشود. در مورد دیگر گفته میشود "خواست تشکیل کمیته‌ها" باید به مجلس مؤسسان تسلیم شود. چرا ما حتماً باید منتظر مجلس مؤسسان باشیم؟ آیا این مجلس عملاً مؤسسان خواهد شد؟ آیا این مجلس بدون تأسیس قبلی و یا همزمان کمیته‌های انقلابی دهقانان ثباتی خواهد داشت؟ - تمام این مسائل را کنفرانس از نظر دور نموده است. در تمام تصمیمات کنفرانس این فکر عمومی که ما آن را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از این است که در انقلاب بورژوایی ما باید بکار ویژه خود مشغول باشیم و موضوع رهبری تمام جنبش دمکراتیک و عملی نمودن بالاستقلال این رهبری را منظور نظر خود قرار ندهیم، نقش خود را باقی گذارده است. همانطور که اکنون می‌ست‌ها همیشه به اینجا میرسیدند که مبارزه اقتصادی، مال سویالی دمکراتها و مبارزه سیاسی، مال لیبرالها است، همینطور هم نوایسکرایها طی تمام جریان قضاوت‌های خود به اینجا میرسند که گوشه محقری دور از انقلاب بورژوایی از آن ما و اجرای فعالانه این انقلاب از آن بورژوازی است.

بالآخره درباره قطعنامه‌های مربوط به طرز رفتار نسبت به احزاب دیگر نیز نمیتوان سکوت اختیار کرد. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سویالی دمکرات روسیه از افشای هرگونه محدودیت و نقائص جنبش آزادی‌طلبانه بورژوایی سخن می‌گوید و به دنبال این فکر ساده‌لوحانه نمیرود که تمام حالات ممکنه این محدودیت را در فاصله بین دو کنگره ذکر نماید و بین بورژواهای خوب و بد حد فاصلی معین کند. کنفرانس با تکرار اشتباه استرووه، لجوجانه در جستجوی چنین حد فاصلی است و به این طریق تئوری مشهور "کاغذ تورنسل" را تکمیل میکند. فکر استاروور از یک اندیشه نیکو سرچشمه می‌گرفت و آن تحمیل شرایط هر چه سخت‌تر به بورژوازی

(بخاطر بیاورید قطعنامه‌ای را که باکو نیست‌ها ده ماه پیش از انقلاب اسپانیا صادر کرده و انگلس بعنوان شاهد مثال ذکر نموده است: مراجعه شود به شماره سوم "پرولتاری" [w] "و اعمال فشار از خارج" (از پایین، ولی نه از بالا) "بر حکومت موقت بورژوازی را برای دمکراسی کردن حتی‌الامکان (!؟) بیشتر نظام دولتی بیشتر صلاح میبندد. کنفرانس بر آن است که تشکیل حکومت موقت سوسیال دمکراتیک یا شرکت در آن، از یک طرف نتیجه‌اش این است که توده‌های وسیع پرولتاریا که از حزب سوسیال دمکراتیک مأیوس خواهند شد، از آن جدا میگردند زیرا سوسیال دمکراسی با وجود تصرف قدرت نیز مادام که سوسیالیسم را عملی ننموده است نمیتواند نیازمندی‌های حیاتی طبقه کارگر را برآورده نماید" (جمهوری نیازمندی حیاتی نیست! تنظیم کنندگان قطعنامه در عالم ساده‌دلی خود متوجه نیستند که با زبان صرفا آنارشستی صحبت میکنند. گویی آنها شرکت در انقلابهای بورژوازی را اساسا نفی کرده‌اند!) "و از طرف دیگر این امر طبقات بورژوازی را از انقلاب رَم میدهد و به این وسیله دامنه عمل انقلاب نقصان میپذیرد."

اینجاست تمام اصل مطلب. اینجاست که افکار آنارشستی با اپورتونیزم تمام عیار آمیخته میشود (همانطور که این موضوع همیشه بین برنشتینی‌های اروپای غربی هم اتفاق میافتد). درست فکر کنید: در حکومت موقت شرکت نباید کرد، زیرا این موضوع بورژوازی را از انقلاب رَم میدهد و بدینوسیله دامنه عمل انقلاب نقصان میپذیرد! اینجاست که دیگر آن فلسفه نوایسگرایی‌ها که میگوید چون انقلاب بورژوازی است به این جهت ما باید در مقابل ردائل بورژوازی سر تعظیم فرود آورده و از سر راهش کنار برویم، تماما و بصورت ناب و پیگیر خود در مقابل ما متظاهر میگردد. اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای یک دقیقه، از این نظر پیروی نماییم که شرکت ما ممکن است بورژوازی را از انقلاب رَم دهد در این صورت سرکردگی انقلاب را تماما به طبقه بورژوازی واگذار خواهیم کرد. به این طریق ما پرولتاریا را کاملا تحت قیمومت بورژوازی در می‌آوریم (در حالی که کاملا "آزادی انتقاد" را حفظ کرده‌ایم!!) و پرولتاریا را مجبور میکنیم، معتدل و ملایم باشد تا مبادا بورژوازی رَم کند. ما روی حیاتی‌ترین نیازمندیهای پرولتاریا یعنی نیازمندی‌های سیاسی وی، که اکونومیست‌ها و مریدان آنها هیچگاه درست نمیفهمیدند سایه میافکنیم و این کار را به آن سبب میکنیم که بورژوازی رَم نکند. ما کاملا از شیوه مبارزه انقلابی در راه عملی نمودن دمکراتیسم، در حدودی که مورد لزوم پرولتاریاست، عدول کرده و شیوه معامله با بورژوازی را در پیش میگیریم و به بهای خیانت به اصول و خیانت به انقلاب، موافقت داوطلبانه بورژوازی را خریداری مینماییم ("برای اینکه رَم نکند").

نوایسگرایی‌های قفقاز توانسته‌اند تمام ماهیت تاکتیک خیانت به انقلاب و تبدیل پرولتاریا به زائده ناچیز طبقات بورژوازی را در دو سطر کوچک بیان نمایند. آنچه را که ما فوقا از اشتباهات نوایسگرایی‌ها بعنوان یک تمایل معین نمودیم اکنون بصورت یک اصل واضح و مشخص در برابر ما جلوهگری مینماید: بدنال بورژوازی سلطنت‌طلب افتادن. از آنجا که عملی کردن جمهوری ممکن است بورژوازی را وادار به رمیدن نماید (و هم اکنون وادار نموده است و مثال آن هم آقای استرووه است) پس مرده باد مبارزه در راه جمهوری. از آنجا که هرگونه درخواست جدی دمکراتیک پرولتاریا که به هدف نهایی منجر شود همیشه و در تمام جهان بورژوازی را وادار به رمیدن مینماید، - پس رفقای کارگر توی سوراخها پنهان شوید، فقط از خارج اعمال نفوذ بکنید، به فکر

بیهوده روی آنها زحمت کشیده است بلکه علم به این موضوع است که چه شعارهای واقعا انقلابی را باید بمیان کشید. برای حصول این مقصود شعارهایی لازم است که بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه را به سطح پرولتاریا ارتقاء دهد نه اینکه وظایف پرولتاریا را تا سطح بورژوازی سلطنت‌طلب تنزل دهد. برای حصول این مقصود باید با جدیت در قیام شرکت ورزید نه اینکه با درازگویی از زیر بار وظایف غیر قابل تعویق قیام مسلحانه شانه خالی کرد.

زیرنویسها و توضیحات

[۱۸] در شماره چهارم "پرولتاری" منتشره در ۴ ژوئن سال ۱۹۰۵ مقاله مفصلی تحت عنوان "اتحادیه جدید انقلابی کارگری" درج شده بود. در این مقاله مضمون بیانی‌های این اتحادیه که عنوان "اتحادیه آزادیخواه روسیه" بخود گرفته و هدف خود را دعوت مجلس مؤسسان بوسیله قیام مسلحانه قرار داده بود درج است. سپس در مقاله، روش سوسیال دمکراسی نسبت به این گونه اتحادیه‌های غیر حزبی تعیین میشود. این موضوع که تا چه اندازه این اتحادیه صورت واقعبینانه داشت و سرنوشت آن در انقلاب چه شد کاملا بر ما مجهول است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ - ه.ت.)

آیا اگر بورژوازی از انقلاب دمکراتیک برمد، دامنه انقلاب نقصان میپذیرد؟

در سطور پیشین نوشته شده بود که قطعنامه‌های کنفرانس نوایسگرایی‌های قفقاز که به توسط ایسکرا منتشر شده است بدست ما رسید. Pour la bonne bouche (برای حُسن ختام) مدرکی بهتر از این حتی به فکر ما هم خطور نمیکرد.

هیأت تحریریه ایسکرا بدرست خاطر نشان میکند که "کنفرانس قفقاز نیز در مسأله اصلی تاکتیک عینا (واقعا هم!) به همان قراری رسید که در کنفرانس سرتاسری روسیه (یعنی در کنفرانس نوایسگرایی‌ها) "به تصویب رسیده است". "رفقای قفقازی مسأله مربوط به روش سوسیال دمکراسی نسبت به حکومت انقلابی موقت را به مفهومی حل کردند که حاکی از اتخاذ روش کاملا منفی نسبت به اسلوب جدیدی است که از طرف گروه "وپریود" و نمایندگان باصطلاح کنگره که به این گروه گرویده‌اند ترویج میشود". "باید تصدیق کرد که کنفرانس در فرمولبندی تاکتیک حزب پرولتاریایی در انقلاب بورژوازی توفیق فراوان داشته است".

حرف حق، حق است. هیچکس نمیتوانست با "توفیقی" بیش از این اشتباهات اساسی نوایسگرایی‌ها را فرمولبندی نماید. ما این فرمول را تماما در اینجا نقل میکنیم به این طریق که قبلا، در پرائنز شکوفه‌ها و سپس میوه‌هایی را که در پایان تقدیم شده است قید مینماییم.

قطعنامه کنفرانس نوایسگرایی‌های قفقاز درباره حکومت موقت:

"کنفرانس که وظیفه خود را استفاده از این لحظه انقلابی برای عمیق ساختن (البته! باید اضافه میشد: برای عمیق ساختن بشیوه مارتینف!) "آگاهی سوسیال دمکراتیک پرولتاریا میداند" (آیا فقط برای عمیق ساختن آگاهی ولی برای بکف آوردن جمهوری نه؟ چقدر انقلاب "عمیق" درک شده است!)، "به منظور اینکه برای حزب آزادی کامل انتقاد از نظام دولتی بورژوازی را که در شرف بوجود آمدن است تأمین نماید" (تأمین جمهوری کار ما نیست! کار ما فقط تأمین آزادی انتقاد است. ایده‌های آنارشستی زبان آنارشستی هم بوجود می‌آورد: نظام "دولتی بورژوازی"!)"، "با تشکیل حکومت موقت سوسیال دمکراتیک و ورود در آن ابراز مخالفت مینماید"

این نباشید که از اسلحه و وسائل نظام "دولتی بورژوازی" برای انقلاب استفاده کنید، "آزادی انتقاد" را برای خود حفظ نمایید.

مهمترین جعلی که در خود مفهوم کلمه "انقلاب بورژوایی" میشود در اینجا آشکار گردیده است. "درک" این کلمه بشیوه مارتینف یا ایسکرای نو مستقیماً کار را به رها نمودن پرولتاریا در کام بورژوازی منجر میسازد.

برای کسی که اکونومیسم قدیمی را فراموش کرده است، برای کسی که آن را مورد بررسی قرار نمیدهد و بیاد نمیآورد - پی بردن به ماهیت این بروز فعلی اکونومیسم هم دشوار است. "Credo" برنشینی [x] را بخاطر بیاورید. اشخاص از نظریات و برنامه‌های "صرفاً پرولتاریایی" اینطور استنتاج می‌کردند: اقتصاد، اشتغال به امور واقعی کارگری، آزاد بودن در انتقاد از هر گونه سیاست‌بافی، عمیق ساختن واقعی فعالیت سوسیال دمکراتیک - کار ما سوسیال دمکراتهاست و سیاست کار لیبرالها. زنهار از اینکه دچار "انقلابیگری" شوید! این امر بورژوازی را رَم خواهد داد. کسی که "Credo" یا ضمیمه جداگانه شماره "نهم رابوچایا میسل" (مورّخه سپتامبر ۱۸۹۹) را از نو بخواند، جریان این استدلال تماماً از برابر نظرش خواهد گذشت.

حالا هم همانست، منتها در یک مقیاس بزرگ یعنی در مورد ارزیابی تمام انقلاب "کبیر" روسیه، - که افسوس تئورسین‌های مکتب کوتاه‌نظری ارتدکسال از پیش آن را مبتدل مینمایند و تا حد یک کاریکاتور تنزل میدهند! آزادی انتقاد، عمیق ساختن آگاهی، اعمال نفوذ از خارج کار ما سوسیال دمکراتها و آزادی عمل، آزادی میدان برای رهبری انقلابی (بخوان لیبرالی)، آزادی اجرای "فرم" از بالا، کار آنها یعنی طبقات بورژوازی است.

این مبتدل کنندگان مارکسیسم هیچگاه کوچکترین تفکری درباره گفته‌های مارکس راجع به لزوم تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد سلاح نکرده‌اند. اینان، که بیهوده بنام مارکس متوسل میشوند، در عمل قطعنامه‌هایی تاکتیکی تدوین میکنند که کاملاً مطابق روح پُروگوییان بورژواماب فرانکفورت یعنی کسانی است که آزادانه از حکومت مطلقه انتقاد میکردند و آگاهی دمکراتیک را عمیق میساختند و به این موضوع پی نمیبردند که زمان انقلاب زمان عمل است، و آن هم عملی که هم از بالا و هم از پایین انجام گیرد. آنها مارکسیسم را به درازگویی بدل نموده‌اند، از ایدئولوژی مصمم‌ترین و با انرژی‌ترین طبقه انقلابی پیشرو، یک نوع ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب مانده‌ترین قشرهای این طبقه یعنی قشرهایی است که از وظایف دشوار انقلابی دمکراتیک احتراز میجویند و انجام این وظایف را بعهده امثال آقای استرووه واگذار میکنند.

اگر طبقات بورژوازی در نتیجه شرکت سوسیال دمکراتیک در حکومت انقلابی رَمیده شوند در این صورت "دامنه عمل آن را نقصان خواهند داد".

کارگران روسیه میشوند؟ اگر انقلاب را آقایان استرووه‌ها که سوسیال دمکراتها آنها را رَم نداده باشند، انجام دهند، یعنی کسانی انجام دهند که منظورشان پیروزی بر تزاریسیم نبوده بلکه معامله با آن است، در این صورت دامنه انقلاب وسیعتر خواهد شد. اگر از دو نتیجه ممکنه انقلاب که ما فوقاً توصیف نمودیم نتیجه اولی حاصل شود، یعنی اگر بورژوازی سلطنت‌طلب با حکومت مطلقه بر سر یک "مشروطیت" شیف‌مآبانه معامله کنند دامنه انقلاب وسیعتر خواهد شد!

سوسیال دمکراتهایی که برای رهبری تمام حزب این مطالب افتضاح‌آور را در قطعنامه‌ها مینویسند یا این قطعنامه‌های "توفیق‌آمیز" را تصویب مینمایند بقدری در نتیجه درازگویی‌هایی که تمام شیوه حیاتی مارکسیسم را کشیده است چشم بصیرتشان کور شده که نمیبینند چگونه این قطعنامه‌ها تمام گفته‌های خوب آنها را هم به جمله‌پردازی مبدل مینماید. هر مقاله آنها را که میخواهید از ایسکرا بردارید، حتی جزوه مشهور مارتینف شهیر ما را در نظر بگیرید، - میبینید که در تمام آنها از قیام مردم، رساندن انقلاب به پایان خود و کوشش برای اتکاء به قشرهای پایینی مردم در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر، صحبت میشود. ولی از همان لحظه‌ای که شما اندیشه "نقصان پذیرفتن دامنه انقلاب" در نتیجه دوری جُستن بورژوازی را قبول کرده یا مورد تأیید قرار میدهید تمام این گفته‌های نیکو بدل به یک عبارت‌پردازی حقیر میشود. از دو حال خارج نیست آقایان؛ یا ما باید علیرغم بورژوازی ناپیگیر و خودغرض و جبون به اتفاق مردم در راه عملی نمودن انقلاب کوشش نماییم و به پیروزی کامل بر تزاریسیم نائل آییم یا اینکه این "علیرغم" را مجاز ندانیم و بترسیم از اینکه مبادا بورژوازی "برمد" و آنوقت است که ما پرولتاریا و مردم را تسلیم بورژوازی، تسلیم بورژوازی ناپیگیر و خودغرض و جبون کرده‌ایم.

بفکر این نیفتید که گفته‌های مرا بغلط تفسیر کنید. فریاد نکنید که شما را به خیانت آگاهانه متهم مینمایند. خیر شما هم نظیر اکونومیست‌های سابق که بدون قدرت مقاومت و بدون بازگشت آنقدر در سر آشوب "عمیق ساختن" مارکسیسم در غلطیدند تا به "فضل فروشی" ضد انقلابی و بی روح رسیدند - بدون آگاهی آنقدر رفتید تا در منجلاب غوطه‌خور شدید.

آیا شما آقایان هیچ فکر کرده‌اید که "دامنه انقلاب" به کدامیک از نیروهای واقعا موجود اجتماعی وابسته است؟ نیروهای سیاست خارجی و بند و بست‌های بین‌المللی را کنار میگذاریم، که اکنون بصورتی بسیار مساعد بحال ما، ترکیب یافته‌اند ولی ما آنها را هیچگاه در نظر نمیگیریم و بحق هم در نظر نمیگیریم زیرا صحبت بر سر نیروهای داخلی روسیه است. نگاهی به این نیروهای اجتماعی داخلی بیفکنید. نیروهای ضد انقلاب عبارتند از حکومت مطلقه، دربار، پلیس، مأمورین دولتی، ارتش و یک مشت اعیان و اشراف. هر قدر حس خشم و تنفر مردم عمیقتر باشد همانقدر اطمینان به ارتش کمتر و تزلزل مأمورین دولتی بیشتر میشود. وانگهی بورژوازی اکنون من حیث‌المجموع طرفدار طرفدار انقلاب است و درباره آزادی داد سخن میدهد و روز بروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت میکند [۱۹]. ولی ما مارکسیست‌ها همه از روی تئوری میدانیم و در زندگی روزانه هم هر روز و هر ساعت نمونه آن را در لیبرالها، زمستوایی‌ها و آسوباژدنیه‌ای‌های خود مشاهده مینماییم که بورژوازی طرفدار ناپیگیر و خودغرض و جبون انقلاب است. بورژوازی، همینکه تمایلات خودغرضانه و محدودش برآورده شد و همینکه از دمکراتیسم پیگیر "رمید" (و هم اکنون در حال رمیدن است!) من حیث‌المجموع بسوی ضد انقلاب، بسوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. باقی میماند "مردم" یعنی پرولتاریا و دهقانان؛ پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که قادر است با اطمینان تا هدف نهایی پیش رود زیرا راهی که در پیش دارد بمراتب از انقلاب دمکراتیک فراتر می‌رود. از اینرو است که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری در نخستین صفوف پیکار میکند و اندرزه‌های سفیانه‌ای را که میگوید باید دقت کرد تا مبادا بورژوازی برمد و به هیچ وجه درخور پرولتاریا نیست، با اشمئزاز تمام رد میکند. دهقانان، شامل توده‌ای از عناصر نیمه پرولتر و عناصر خرده بورژوا است. این امر آنها را نیز بی‌ثبات میسازد و پرولتاریا را

خود اثر عبارات مجرد انقلابی مارکسیستی خود را بین میبرند.

کسی که واقعا به اهمیت نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانه روسیه پی ببرد ممکن نیست بتواند بگوید در صورتی که بورژوازی از انقلاب برآمد دامنه انقلاب نقصان میپذیرد. زیرا در حقیقت فقط وقتی دامنه انقلاب روسیه واقعا رو به وسعت میگذارد، فقط وقتی این دامنه انقلاب واقعا از آنچه در عصر انقلاب بورژوا-دمکراتیک ممکن است وسیعتر خواهد بود که بورژوازی از آن برآمد و توده دهقانان هم‌دوش با پرولتاریا نقش یک انقلابی فعال را بعهده بگیرند. برای اینکه انقلاب دمکراتیک ما بتواند بطرز پیگیری به پایان خود برسد باید به نیروهایی اتکاء نماید که قادر باشند ناپیگیری اجتناب ناپذیر بورژوازی را فلج سازند (یعنی همانا قادر باشند "آن را وادار به رمیدن نمایند"، همان چیزی که طرفداران قفقازی ایسکرا به علت نابخردی از آن میترسند).

پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند به این طریق که توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبرا منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند به این طریق که توده عناصر نیمه پرولتر اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبرا در هم شکند و ناپیگیری دهقان و خرده بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظایف پرولتاریا که نوایسکرایها در تمام استدلالها و قطعنامه‌های خویش درباره دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند.

ولی یک نکته را که چه بسا هنگام استدلال درباره این "دامنه" از نظر میافتد، نباید فراموش کرد. نباید فراموش کرد که در این مورد سخن بر سر دشوار بودن قضیه نیست بلکه بر سر این است که از چه راهی باید به جستجو و نیل به راه حل پرداخت. سخن بر سر این نیست که آیا نیرومند نمودن و شکست ناپذیر کردن وسعت دامنه انقلاب آسان یا دشوار است بلکه بر سر این است که برای وسعت دادن به این دامنه چگونه باید اقدام نمود. اختلاف همانا بر سر جنبه اساسی فعالیت و جهت حرکت آن است. ما روی این موضوع تکیه می‌کنیم، زیرا چه بسا اشخاص بی‌توجه و نادرست دو مسأله مختلف را با یکدیگر مخلوط مینمایند. یکی مسأله سمت حرکت یا به عبارت دیگر انتخاب یکی از دو راه مختلف است و دیگری مسأله مربوط به سهولت رسیدن به هدف و یا نزدیکی اجرای آن در راه انتخاب شده.

ما در گفته‌های سابق به هیچ وجه به مسأله اخیر نپرداختیم زیرا این مسأله گفتگوها و اختلاف نظرهایی در داخل حزب ایجاد نکرده است. ولی بدیهی است که این مسأله بخودی خود بی اندازه شایان اهمیت بوده و شایسته آن است که تمام سوسیال دمکراتها آن را بطور کاملا جدی مورد توجه قرار دهند. خوشبینی غیر مجازی میبود هر آینه دشواریهایی که در راه جلب توده‌ها به نهضت وجود دارد و این دشواریها تنها شامل طبقه کارگر نبوده بلکه شامل دهقانان نیز هست، فراموش میشد. همین دشواریها است که بارها مجاهداتی را که برای رساندن انقلاب دمکراتیک به هدف نهایی شده است عقیم گذارده و ضمنا در این جریان بورژوازی ناپیگیر و خودغرض که در عین حال هم از راه مدافعه از دستگاه سلطنت در مقابل مردم "سرمایه تحصیل نموده است" و هم "قیافه معصوم" لیبرالیسم... یا "خط مشی آسواژدنیه" را، "حفظ کرده است" - بیش از همه به کامیابی رسیده است! ولی دشواری معنایش عدم امکان نیست. آنچه مهم است اطمینان در انتخاب صحیح راه است و این اطمینان است که

مجبور میکند در یک حزب کاملا طبقاتی متحد گردد. ولی بی‌ثباتی دهقانان با بی‌ثباتی بورژوازی فرق اساسی دارد، زیرا دهقانان در لحظه فعلی آنقدر به حفظ حتمی مالکیت خصوصی علاقمند نیستند که به ضبط املاک اربابی که یکی از صور عمده این مالکیت است علاقمندند. دهقانان میتوانند طرفدار کامل و اساسی انقلاب دمکراتیک باشند، بدون اینکه این موضوع آنها را سوسیالیست بکند و بدون اینکه جنبه خرده بورژوایی خود را از دست بدهند. دهقانان ناگزیر اینطور هم خواهند شد، بشرط اینکه سیر حوادث انقلابی که باعث تنویر افکار آنها است، در اثر خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا، خیلی زود قطع نگردد. با این شرط دهقانان مسلما تکیه‌گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود، زیرا فقط در صورت پیروزی کامل انقلاب است که برای دهقانان در زمینه رفرمهای ارضی تحصیل همه چیز، میسر خواهد شد، یعنی تحصیل تمام آن چیزهایی میسر خواهد شد که مورد تمایل آنان است و آرزوی آن را دارند و واقعا لازم دارند (ولی نه برای محو سرمایه‌داری که "سوسیالیست رولوسیونرها" تصور میکنند، بلکه) برای اینکه از منجلاص اصول سرواژ، و از ظلمت، خواری و مذلت و چاکری خلاص شوند و شرایط زندگی خود را تا حدودی که در شرایط اقتصادی کالایی ممکن است بهبود بخشند.

علاوه بر این، نه فقط اصلاحات اساسی ارضی بلکه کلیه منافع مشترک و دائمی دهقانان نیز آنها را به انقلاب دلبسته میکند. دهقانان حتی در مبارزه علیه پرولتاریا نیز احتیاج به دمکراتیسم دارند زیرا فقط رژیم دمکراتیک است که میتواند بطور دقیق مبین منابع آنان باشد و به آنها، بمنزله توده و اکثریت، تقوq بدهد. هر چه ذهن دهقانان روشنتر باشد (و از هنگام جنگ با ژاپن هم ذهن آنها با چنان سرعتی روشن میشود که حتی به خاطر بسیاری از کسانی که عادت کرده‌اند درجه روشنی ذهن را با معیارهای دبستانی بسنجند خطور هم نمیکند) به همان نسبت آنها پیگیرتر و با عزمی راسختر، از انقلاب کامل دمکراتیک طرفداری خواهند کرد. زیرا برخلاف بورژوازی برای آنها حاکمیت مردم وحشت‌آور نبوده بلکه سودمند است. همینکه دهقانان خود را از قید سلطنت‌طلبی سادهلوحانه آزاد نمایند، جمهوری دمکراتیک آمال و آرزوی آنها خواهد شد زیرا سلطنت‌طلبی آگاهانه بورژوازی دلالت‌منش (با مجلس اعیان و غیره) برای دهقانان در حکم همان رقیبت، همان خواری و مذلت و ظلمت پیشین است که فقط کمی رنگ و روغن مشروطه اروپایی روی آن زده‌اند.

به این علت است که بورژوازی، بمثابه یک طبقه، به حکم طبیعت و اجبار به زیر بال حزب لیبرال سلطنت‌طلب پناه میبرد ولی دهقانان بمثابه توده - به رهبری حزب انقلابی و جمهوریخواه ملتجی میگردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دمکراتیک را به پایان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم.

معترضانه به من خواهند گفت: این موضوع محتاج اثبات نیست، این حکم الفباء را دارد و تمام سوسیال دمکراتها آن را بسیار خوب میفهمند. خیر، آنهایی که میگویند در نتیجه کنار رفتن بورژوازی "دامنه" انقلاب "نقصان میپذیرد"، این موضوع را نمیفهمند. این قبیل اشخاص کلماتی را که از برنامه ارضی ما آموخته‌اند تکرار میکنند، ولی به معنی آنها پی نمیبرند زیرا در غیر این صورت آنها از مفهوم دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان که بطور ناگزیر از تمام جهان‌بینی مارکسیستی و برنامه ما ناشی میشود، نمیترسیدند و دامنه انقلاب کبیر روسیه را به دامنه عمل بورژوازی محدود نمینمودند. این اشخاص با قطعنامه‌های صریحا ضد مارکسیستی و ضد انقلابی

انرژی و شور انقلابی قادر به معجزه را صد بار افزایش میدهد.

با مقایسه بین قطعنامه نوایسکرای‌های قفقاز و قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه فوراً دیده میشود که میان سوسیال دمکرات‌های امروزی از لحاظ انتخاب راه، چه اختلاف عمیقی وجود دارد. قطعنامه کنگره میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی حتماً سعی خواهد کرد پیروزیهای انقلاب را از چنگ ما خارج کند. پس، رفقای کارگر، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه حاضر کنید، مسلح شوید، دهقانان را بسوی خود جلب کنید. ما پیروزیهای انقلاب را بدون پیکار، به بورژوازی خودعرض نخواهیم داد. قطعنامه نوایسکرای‌های قفقاز میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی ممکن است از انقلاب برمد. پس، رفقای کارگر، مبادا فکر شرکت در حکومت موقت بنمایید زیرا در این صورت بورژوازی محققاً خواهد رمید و در نتیجه دامنه انقلاب نقصان خواهد پذیرفت!

یک دسته میگوید: علیرغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپیگیر، انقلاب را تا نیل به هدف نهایی جلو سوق دهید.

دسته دیگر میگوید: این فکر را نکنید که انقلاب مستقلاً به هدف نهایی برسانید زیرا در آن صورت بورژوازی ناپیگیر خواهد رمید.

مگر ما با دو راهی که کاملاً در دو قطب مخالف قرار دارند رویرو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک بکلی ناسخ یکدیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً آسوباژدنیه‌مآبانه است؟

زیرنویسها و توضیحات

[۱۹] در این زمینه نامه سرگشاده آقای استرووه به ژورس که اخیراً ژورس آن را در روزنامه اومانیتیه L'Humanité و آقای استرووه در شماره ۷۲ آسوباژدنیه درج نموده‌اند، شایان توجه است.

[w] لنین مقاله خود را تحت عنوان "درباره حکومت انقلابی موقت" که در سال ۱۹۰۵ در شماره ۳ روزنامه "پرولتاری" منتشر شده بود و نیز مقاله انگلس را تحت عنوان "باکونینست‌ها گرم کارند - یادداشت‌هایی درباره قیام اسپانیا در تابستان سال ۱۸۷۳" در نظر دارد. انگلس در این مقاله خود قطعنامه باکونینست‌ها را که لنین اینجا از آن نام میبرد مورد انتقاد قرار میدهد.

[x]

Credo یعنی اصول دین، برنامه، شرح جهان‌بینی. گروه "اکنونیست‌ها" (س. ن. پروکوپویچ، ای. د. کوسکوا و دیگران که بعدها کادت شدند) در سال ۱۸۹۹ بیانیه‌ای انتشار دادند که بنام Credo مشهور شد. این بیانیه نشانه‌بارزی از پورتونیسیم "اکنونیسم" روسیه بود. لنین بر ضد نظریات "اکنونیست‌ها" اعتراض‌نامه شدید و افشاکننده‌ای تحت عنوان "اعتراض به سوسیال دمکرات‌های روسیه" نوشت.

حرف آخر

آیا جرأت پیروز شدن داریم؟

اشخاصی که با اوضاع و احوال سوسیال دمکراسی روسیه آشنایی سطحی دارند و یا از کنار قضاوت میکنند و از تاریخچه تمام مبارزه داخلی حزب ما از هنگام پیدایش اکنونیسم به بعد اطلاعی ندارند، چه بسا به اختلاف نظرهای تاکتیکی فعلی هم که بخصوص بعد از

کنگره سوم مشخص شده است با بی‌اعتنایی نگریسته و آن را صرفاً دو تمایلی میدانند که برای هر جنبش سوسیال دمکراتیک طبیعی، ناگزیر و با یکدیگر آشتی‌پذیرند. بنظر آنها یکی از این دو طرف به اصطلاح روی فعالیت معمولی جاری و روزانه و روی لزوم بسط دامنه ترویج و تبلیغ، روی تهیه و تدارک قوا، عمیق ساختن جنبش و قس‌علیهذا بطور خاصی تکیه مینماید و طرف دیگر به وظایف جنگی و به وظایف عمومی سیاسی و انقلابی جنبش بیشتر عطف توجه میکند، و لزوم قیام مسلحانه و دادن شعارهای حاکی از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک و حکومت موقت انقلابی موقت را خاطر نشان میسازد. ولی هیچیک از دو طرف، نه در این مورد و نه در مورد دیگر (و اصولاً در هیچ مورد در دنیا) نباید راه مبالغه ببیماید، افراط و تفریط خوب نیست و قس‌علیهذا.

حقایق پیش پا افتاده‌ای از حکمت زندگی (و باصطلاح "سیاسی") که در این قبیل اظهارنظرها بدون شک وجود دارد غالباً روی عدم درک احتیاجات حیاتی و روزمره حزب پرده میافکند. مثلاً اختلافاتی را که امروز از لحاظ تاکتیک بین سوسیال دمکرات‌های روسیه وجود دارد در نظر بگیرید. بدیهی است که تکیه مخصوصی روی جنبه روزمره و عادی فعالیت که ما در استدلال‌های تاکتیکی نوایسکرای‌ها مشاهده مینماییم بخودی خود هیچ خطری در بر ندارد و هیچگونه اختلافی را در شعارهای تاکتیکی بوجود نمیآورد. ولی کافی است قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با قطعنامه‌های کنفرانس مقایسه شود تا این اختلاف فوراً معلوم گردد.

و اما مطلب بر سر چیست؟ اولاً مطلب بر سر این است که تنها یک اشاره کلی و مجرد به وجود دو جریان در جنبش و به مضرات افراطی بودن کافی نیست. باید بطور مشخص دانست در زمان حال چه چیزی به جنبش آسیب میرساند و خطر واقعی سیاسی برای حزب اکنون در چیست. ثانیاً، باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یکی از شعارها - آب در آسیاب کدامیک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت. اگر به گفته‌های نوایسکرای‌ها گوش فرا دهید به این نتیجه میرسید که حزب سوسیال دمکرات را خطر دست برداشتن از ترویج و تبلیغ و از مبارزه اقتصادی و انتقاد از دمکراسی بورژوایی و نیز سرگرمی زیاد از حد به تدارکات جنگی و حمله مسلحانه و کوشش برای بدست آوردن قدرت و نظایر آن تهدید مینماید. ولی در حقیقت امر، آن خطری که واقعا حزب را تهدید میکند بکلی از جانب دیگر است. هر کس کمی از نزدیک با اوضاع جنبش آشنایی دارد، هر کس بطور دقیق و عمیق جریان آن را تعقیب میکند ممکن نیست به جنبه مسخره‌آمیز خوف و وحشت نوایسکرای‌ها پی نبرد. تمام فعالیت حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه اکنون دیگر شکل محکم و ثابتی بخود گرفته است که بدون شک تمرکز قوا را در ترویج و تبلیغ، در مینینگ‌های سیار و اجتماعات بزرگ، در پخش اوراق و جزوه‌ها و کمک به مبارزه اقتصادی و شعارهای آن تأمین مینماید. هیچ کمیته حزبی، هیچ کمیته محلی، هیچ جلسه فعالین و هیچ گروه وابسته به کارخانه‌ای نیست که در آن ۹۹ درصد توجه و نیرو و وقت پیوسته و همیشه صرف تمام این کارها که از همان نیمه دوم سالهای ۹۰ جدا بموقع اجرا گذارده میشود، نشده باشد. فقط اشخاصی که هیچگونه آشنایی با جنبش ندارند از این حقایق بی اطلاعند. فقط اشخاص بسیار ساده لوح یا بی اطلاع ممکن است برای این تکرار مکررات نوایسکرای‌ها که با تبختر خاصی ادا میشود ارزش واقعی قائل گردند.

حقیقت آن است که ما نه تنها زیاد از حد سرگرم وظایف قیام، شعارهای

حسن استقبال میکند و اکنون دیگر مستقیماً از آنها به نفع خود استفاده مینماید، و تمام گفته‌ها و "ایده‌های" آنها را بر ضد "پنهانکاری" و "شورش"، بر ضد پُر بها دادن به جنبه "فنی" انقلاب، بر ضد اعلام مستقیم شعار قیام مسلحانه، بر ضد روح "انقلابیگری" خواستهای افراطی و غیره و غیره با حُسن نظر تلقی میکند. قطعنامه مصوبه از طرف تمام کنفرانس "منشویکهای" سوسیال دمکرات ففزاز و تصویب این قطعنامه از طرف هیأت تحریریه ایسکرای نو کلیه این نکات را از نظر سیاسی بدون ابهام به این نحور ترازبندی مینماید: مبدا بورژوازی در صورت شرکت پرولتاریا در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک برمد! با این جمله تمام گفتنی‌ها گفته شده است. با این جمله تبدیل پرولتاریا به زانده بورژوازی سلطنت‌طلب بطور قطعی مسجل گردیده است. با این جمله اهمیت سیاسی دنباله‌روی ایسکرای نو نه بوسیله اظهارات تصادفی یک شخص بلکه با قطعنامه‌ای که مورد موافقت یک جریان تمام و کمال واقع شده، عملاً مدلل گردیده است.

هر کس در این حقایق تأمل ورزد به معنای واقعی نظریات رایجی که در مورد دو جنبه و دو تمایل در جنبش سوسیال دمکراتیک وجود دارد پی خواهد برد. برای مثال اصول عقاید برنشتین را در نظر بگیرید تا بتوانید این تمایلات را در مقیاس وسیعی بررسی نمایید. برنشتینی‌ها هم عیناً بدینسان مصرانه ادعا میکردند و میکنند که فقط آنها هستند که به نیازمندیهای واقعی پرولتاریا یعنی به ضرورت رشد قوای وی، عمیق نمودن کلیه فعالیت وی، فراهم ساختن موجبات پیدایش عناصر جامعه نوین، و همچنین به ضرورت ترویج و تبلیغ پی میبرند. برنشتین میگوید ما خواستار تصدیق و قبول آشکار آن چیزی هستیم که وجود دارد! و با این گفته خود اصل "جنبش" بدون "هدف نهایی" و تاکتیک منحصرآ تدافعی را تقدیس نموده تاکتیک ترس را حاکی از اینکه "مبدا بورژوازی برمد" موعظه میکنند. برنشتینی‌ها هم درباره "ژاکوبینیسم" سوسیال دمکراتهای انقلابی و درباره "ادبایی" که به "فعالیت مبتکرانه کارگران" پی نمیبند و غیره و قیل و قال میکردند. و حال آنکه در حقیقت امر همه میدانند که سوسیال دمکراتهای انقلابی حتی فکر این را هم نکرده بودند که از کارهای جزئی و روزمره تهیه قوا و غیره و غیره دست بکشند. آنها فقط خواستار این بودند که هدف نهایی بطور روشن درک شود، وظایف انقلابی بطور روشن معین گردد، آنها میخواستند قشرهای نیمه پرولتر و نیمه خرده بورژوا را تا مقام پرولتاریای انقلابی ارتقاء دهند نه اینکه فکر پرولتاریای انقلابی را تا نظریات اپورتونیستی تنزل دهند که "مبدا بورژوازی برمد". میتوان گفت تقریباً برجسته‌ترین نمودار این اختلاف میان جناح اپورتونیستی روشنفکری و جناح انقلابی پرولتاریایی این مسأله است که *Pürfen Wir siegen* یعنی "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" آیا پیروز شدن ما مجاز است؟ آیا پیروزی برای ما خطرناک نیست؟ آیا ما باید پیروز شویم؟ با اینکه این مسأله در همان نظر اول عجیب بنظر میآید، مع الوصف مورد طرح قرار گرفت و بایستی هم مورد طرح قرار گیرد، زیرا اپورتونیست‌ها از پیروزی میترسیدند و پرولتاریا را از آن میترساندند، نتایج شومی را از این پیروزی پیشگویی مینمودند و شعارهایی را که در آنها آشکارا به این پیروزی دعوت میشد مورد استهزاء قرار میدادند.

عین همین تقسیم‌بندی اساسی به تمایل اپورتونیستی روشنفکری و تمایل انقلابی پرولتاریایی میان ما هم وجود دارد منتها با این فرق کاملاً اساسی که صحبت بر سر انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه بر سر انقلاب دمکراتیک است. در بین ما هم مسأله "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" که بیمعنی بودن آن از همان نظر اول معلوم است مطرح گردیده است. این مسأله را مارتینف در "دو دیکتاتوری"

عمومی سیاسی و مسأله مربوط به رهبری تمام انقلاب توده‌ای نیستیم، بلکه بعکس بویژه عقب‌ماندگی در این مورد است که بطور زنده‌ای توجه را بخود جلب میکند و دردناکترین مسائل را تشکیل میدهد و برای جنبش، خطر واقعی در بر دارد، زیرا ممکن است جنبش در کردار انقلابی به جنبش در گفتار انقلابی مبدل شود و در پاره‌ای نقاط هم اکنون مبدل هم میشود. از صدها و صدها سازمان، گروه و محفلی که به انجام امور حزبی مشغولند حتی یکی را هم نمیابید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه‌اش همان فعالیتی نباشد که فضایی ایسکرای نو با قیافه کسانی که حقایق جدیدی کشف کرده‌اند از آن دم میزنند. ولی بر عکس شما چند درصد ناچیزی از گروه‌ها و محفلها را مییابید که از وظایف قیام مسلحانه آگاه و دست‌بکار اجرای آن شده و به این موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده‌ای را علیه تزارسیم رهبری نمود و برای حصول این مقصود باید بویژه فلان شعار پیش‌آهنگ بخصوص را اعلام نمود نه شعار پیش‌آهنگ دیگر را.

ما از اجرای وظایف پیشرو و واقعا انقلابی خود بطور غیر قابل تصویری عقب مانده‌ایم، ما هنوز در موارد بسیاری به این وظایف پی نبرده‌ایم، ما در اثر عقب‌ماندگی خود در این قسمت در هر موردی از تقویت دمکراسی انقلابی بورژوایی غفلت ورزیده‌ایم. با این حال نویسندگان ایسکرای نو که به جریان حوادث و تقاضاهای زمان پشت کرده‌اند با لجابت تکرار مینمایند: گذشته را فراموش نکنید! سرگرم نو نشوید! این، بُرهان اصلی و ثابت تمام قطعنامه‌های مهم کنفرانس است و حال آنکه شما در قطعنامه‌های کنگره همواره چنین میخوانید: ما در عین حال که گذشته را تأیید میکنیم (و بویژه بعلت اینکه گذشته است و بوسیله مطبوعات و قطعنامه‌ها و تجربه حل و فصل شده و مسجل گردیده است روی تکرار مکرر آن مکث نمیکنیم) - وظیفه جدیدی اعلام مینماییم و توجه عموم را به آن معطوف میداریم، شعار جدیدی میدهیم و از سوسیال دمکراتهای واقعا انقلابی میخواهیم که بیدرنگ برای اجرای آن دست بکار شوند.

این است حقیقت موضوع دو جریان در تاکتیک سوسیال دمکراسی. عصر انقلابی وظایف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال دمکراتها این وظایف را بطور قطع قبول دارند و در دستور روز میگذارند و میگویند: قیام مسلحانه امری است تأخیر ناپذیر، بیدرنگ، با انرژی تمام، خود را برای آن آماده نمایید، بخاطر داشته باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروری است، شعارهای جمهوری، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بمیان بکشید. ولی دسته دیگر به قهقرا میروند، درجا میزنند، بجای تنظیم شعار دیباچه مینویسند، بجای اینکه وظایف جدید را در عین تأیید وظایف قدیم تعیین نمایند، با طول تفصیل و بطور خسته کننده‌ای به نشخوار وظایف قدیم مشغولند و بدون اینکه قادر به تعیین شرایط پیروزی قطعی باشند، بدون اینکه قادر باشند یگانه شعارهایی را که با کوشش برای نیل به پیروزی نهایی مطابقت داشته باشد تنظیم نمایند درباره شانه خالی کردن از وظایف جدید عبارت پردازی میکنند.

نتیجه سیاسی این دنباله‌روی آشکار است. افسانه نزدیک شدن "اکثریت" حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به دمکراسی انقلابی بورژوایی همچنان افسانه میماند و هیچیک از واقعیت‌های سیاسی، هیچیک از قطعنامه‌های با نفوذ "بلشویکها"، هیچیک از اقدامات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه صحت آن را تأیید مینماید. و حال آنکه بورژوازی اپورتونیست و سلطنت‌طلب مدتها است که در وجود آسواپژدنیه از تمایلات "اصولی" نوایسکرایها

میبرند که معنای واقعی آن چنین است. اکونومیست‌ها خیال می‌کردند که رهبری در مبارزه سیاسی کار سوسیال دمکراتها نبوده و مختص لیبرالها است. نوایسکرای‌ها خیال می‌کنند که عملی نمودن فعالانه انقلاب دمکراتیک کار سوسیال دمکراتها نبوده و مختص بورژوازی دمکرات است، زیرا رهبری پرولتاریا بر انقلاب و شرکتش در آن با حفظ اولویت، "دامنه" انقلاب را "نقصان می‌دهد".

خلاصه کلام آنکه نوایسکرای‌ها نه تنها از لحاظ منشاء پیدایش خود در کنگره دوم حزب بلکه بنا بر چگونگی طرح کنونی وظایف تاکتیکی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیز از مریدان اکونومیسم هستند. این نیز جناح اپورتونیستی روشنفکری حزب است. در قسمت تشکیلات، این جناح، کار را از انفرادمنشی آناشینیستی روشنفکران شروع نمود و به "سازمان‌شکنی یک پروسه خودبخودی است" خاتمه داد، به این ترتیب که در "آیین‌نامه" مصوبه کنفرانس، گسیختگی پیوند مطبوعات را با تشکیلات حزبی، انتخابات غیر مستقیم را که دستکمی از انتخابات چهار درجه‌ای ندارد، سیستم مراجعه به افکار عمومی بشیوه بناپارتنیستی را بجای انتخابات دمکراتیک و بالأخره اصل "سازش" بین جزء و کل را تثبیت نمود. در مورد تاکتیک حزبی نیز آنها در همین سرایش غلطیدند. در "نقشه فعالیت تبلیغاتی زمستوا" اعلام نمودند که "بالاترین نوع دموکراسیون" نطق کردن در مقابل زمستویست‌ها است و در صحنه سیاست (در آستانه نهم ژانویه!)، فقط دو نیروی فعال میدیدند: دولت و دمکراسی بورژوایی. آنها مسأله حیاتی مسلح شدن را "عمیق میساختند" به این طریق که بجای دادن شعار عملی و صریح پرولتاریا را دعوت می‌کردند که خود را با تمایل سوزانی برای مسلح شدن مجهز نماید. وظایف قیام مسلحانه، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک در قطعنامه‌های رسمی آنان مورد تحریف قرار گرفته و از حدت آن کاسته شده است. "مبادا بورژوازی برآمد" - این بار پسین آهنگ آخرین قطعنامه آنها با درخشندگی تمام پایان راهی را روشن می‌سازد که آنها حزب را در آن سیر می‌دهند.

تحول دمکراتیک در روسیه، انقلابی است که از لحاظ ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود بورژوایی است. این یک اصل صحیح مارکسیستی است که تنها تکرار ساده آن کافی نیست. باید آن را فهمید و چگونگی تطبیق آن را با شعارهای سیاسی دانست. بطور کلی آزادی سیاسی، در زمینه مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه‌داری تماماً آزادی بورژوایی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را بمیان آوردند. طرفداران آن در همه جا از آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره‌مند شدند در حالی که آن را به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی میرسانند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم میساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه‌ای انجام میدادند.

ولی فقط نارذنیک‌های شورش‌طلب و آناشینیست‌ها و "اکونومیست‌ها" میتوانستند از اینجا چنین استنتاج نمایند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده یا تخفیف یابد. تحمیل این آیین کوتاه‌نظرانه روشنفکری به پرولتاریا همیشه فقط بطور موقت و فقط علیرغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، مع‌هذا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا در راه نجات خود را در سرپیچی از مبارزه طبقاتی ندانسته بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنه آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قطعیت آن میداند. کسی که از اهمیت وظایف مبارزه سیاسی

خود طرح کرده و در آن از قیامی که مقدماتش را هم بسیار خوب تهیه نموده باشیم و کاملاً هم با موفقیت آن را به انجام رسانده باشیم نتایج شومی را پیشگویی مینماید. این مسأله در تمام مطبوعاتی که نوایسکرای‌ها در مورد حکومت انقلابی موقت منتشر کرده‌اند مطرح گردیده است و ضمناً در آن با جدیت ولی بدون موفقیت همیشه سعی شده است شرکت میلران در دولت اپورتونیستی بورژوازی با شرکت وارلن [y] در دولت انقلابی خرده بورژوازی مخلوط گردد. این موضوع در قطعنامه‌ای که حاکی است "مبادا بورژوازی برآمد" تحکیم گردیده است. و گرچه حالا کائوتسکی سعی دارد ما را مورد استهزاء قرار داده مشاجرات ما را در موضوع حکومت انقلابی موقت به دعوی بر سر تقسیم پوست خرس شکار نشده تشبیه کند، ولی این استهزاء فقط نشان می‌دهد که چگونه حتی سوسیال دمکراتهای خردمند و انقلابی هم وقتی درباره موضوعی صحبت میکنند که فقط افواها آن را شنیده‌اند دچار وضع نامناسبی میشوند. سوسیال دمکراسی آلمان هنوز چندان به شکار خرس (یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی) نزدیک نیست ولی بحث بر سر اینکه آیا ما "توانایی" شکار را داریم یا نه یک اهمیت اصولی عظیم و یک اهمیت سیاسی- عملی داشت. سوسیال دمکراتهای روس هنوز چندان به این موضوع نزدیک نیستند که بتوانند "خرس خود را شکار کنند" (یعنی انقلاب دمکراتیک را انجام دهند) ولی این مسأله که آیا ما "توانایی" شکار آن را داریم برای تمام آینده روسیه و برای آینده سوسیال دمکراسی روسیه دارای اهمیت بینهایت جدی است. بدون اطمینان به اینکه ما "توانایی" پیروز شدن را داریم نمیتوان سخنی هم از گردآوری جدی و با احراز موفقیت سپاه و رهبری آن، بمیان آورد.

اکونومیست‌های سابق ما را در نظر بگیرید. آنها هم فریاد می‌کردند که مخالفینشان توطئه‌گر و ژاکوبین هستند (مراجعه شود به "رابوچیه دلو" بخصوص شماره دهم و نطق مارتینف هنگام مذاکرات کنگره دوم در اطراف برنامه) و با پرداختن به سیاست از توده جدا میشوند، اصول جنبش کارگری را فراموش میکنند، فعالیت مبتکرانه کارگران را بحساب نمی‌آورند و غیره و غیره. ولی در حقیقت امر این طرفداران "فعالیت مبتکرانه کارگران" عبارت از روشنفکران اپورتونیستی بودند که عقاید محدود و کوتاه‌فکرانه خود را در مورد وظایف پرولتاریا به کارگران تحمیل مینمودند در حقیقت امر مخالفین اکونومیسم، به شهادت ایسکرای قدیم که هر کس میتواند به آن مراجعه نماید حتی یکی از جوانب فعالیت سوسیال دمکراتیک را نیز نادیده نگرفتند، از آن دست نکشیدند، مبارزه اقتصادی را به هیچ وجه فراموش نکردند و در عین حال قادر بودند مسائل سیاسی فوری و ضروری را در مقیاسی بس وسیع بمیان بکشند و مانع تبدیل حزب کارگر به زائده "اقتصادی" بورژوازی لیبرال بشوند.

اکونومیست‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که اقتصاد پایه سیاست است ولی آن را اینطور "فهمیده‌اند" که باید مبارزه سیاسی را تا سطح مبارزه اقتصادی تنزل داد. نوایسکرای‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که انقلاب بورژوایی پایه اقتصادی انقلاب دمکراتیک است ولی آن را اینطور "فهمیده‌اند" که باید وظایف دمکراتیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال و میان‌روی بورژوازی و تا حدی که "بورژوازی برآمد" تنزل داد. اکونومیست‌ها به بهانه عمیق ساختن فعالیت، به بهانه فعالیت مبتکرانه کارگران و سیاست صرفاً طبقاتی، - عملاً طبقه کارگر را تسلیم سیاستمداران بورژوا لیبرال مینمودند یعنی حزب را از راهی میبرند که معنای واقعی آن چنین بود. نوایسکرای‌ها نیز به همان بهانه‌ها منافع پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک عملاً تسلیم بورژوازی میکنند یعنی حزب را از راهی

میکاهد سوسیال دمکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تریبونون تنزل میدهد. کسی که از اهمیت وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک میکاهد، سوسیال دمکرات را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل میدهد.

آری، انقلاب مردم. سوسیال دمکراسی با حقانیت کامل بر ضد سوء استفاده دمکراسی بورژوایی از کلمه مردم مبارزه کرده و میکند. سوسیال دمکراسی خواستار این است که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجود میان طبقات مختلف مردم پردهپوشی نشود، سوسیال دمکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار میورزد. ولی اگر سوسیال دمکراسی "مردم" را به "طبقات" تجزیه میکند برای این نیست که طبقه پیشرو دور خود بتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس اینکه مبدا خداوندان اقتصاد دنیا برآمد فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای این است که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در رأس تمام مردم مبارزه کند.

این است آنچه نوایسکرایبی‌های کنونی غالباً نمیفهمند و کلمه "طبقاتی" را در تمام حالات صرف و نحو آن سفسطه‌جویانه تکرار میکنند و آن را جایگزین شعارهای مؤثر سیاسی در انقلاب دمکراتیک میسازند.

انقلاب دمکراتیک یک انقلاب بورژوایی است. شعار تجدید تقسیم زمین (چرنی پریدل Черный передел) یا شعار زمین آزادی - یعنی رایجترین شعار توده دهقانان، که جورکش و جاهل ولی در عین حال شیفته‌وار جویای روشنایی و نیکبختی هستند - شعار بورژوازی است ولی ما مارکسیست‌ها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی بجز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمیتواند باشد. ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سوازی آزادی کامل سیاسی، سوازی جمهوری دمکراتیک و سوازی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیله دیگری موجود نیست و نمیتواند هم باشد. ما که نماینده طبقه پیشرو و نماینده یگانه طبقه انقلابی هستیم که بی چون و چرا عاری از هر گونه شک و شبهه و بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیعتر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتری وظایف انقلاب دمکراتیک را در برابر تمام توده مردم قرار دهیم. کاستن از اهمیت این وظایف از لحاظ تئوری به معنای مسخره مارکسیسم و تحریف کوتاه‌نظرانه آن و از لحاظ عملی و سیاسی خیانت به انقلاب به نفع بورژوازی یعنی طبقه‌ای است که ناگزیر از عملی نمودن پیگیر انقلاب خواهد رسید. مشکلاتی که در سر راه پیروزی کامل انقلاب وجود دارد بس عظیم است. اگر نمایندگان پرولتاریا تمام آنچه را که در قوه دارند بکار برند و با این حال تمام مساعی آنها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت بورژوازی و جهالت توده بیهوده ماند، هیچکس نمیتواند آنها را مورد تقبیح قرار دهد. ولی اگر سوسیال دمکراسی انرژی انقلابی تحول دمکراتیک را کاهش دهد و از شور انقلابی بوسیله ترس از پیروزی و ملاحظه از اینکه مبدا بورژوازی برآمد بکاهد همه و هر کس و در درجه اول پرولتاریای انقلابی آگاه وی را مورد تقبیح قرار خواهد داد.

مارکس میگوید انقلاب لوکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استعمار شوندهگان است. توده مردم هیچگاه نمیتوانند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشند. در این مواقع، چنانچه بخواهیم با معیار محدودی که خرده بورژواها

در مورد ترقیات کند و تدریجی بکار میبرند بسنجیم، مردم قادر به اعجازند. ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند. باید شعارهای آنها همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده حرکت کند، دیده‌بان و راهنمای وی باشد. آرمان دمکراتیک و سوسیالیستی ما را با تمام عظمت و جلال آن جلوه‌گر سازد و کوتاه‌ترین و سراسرترین راه رسیدن به پیروزی کامل، مسلم و قطعی را نشان بدهد. بگذار اپورتونیست‌های بورژوای آسوابازدنیه‌مآب از خوف انقلاب و از خوف راه مستقیم، راههای غیر مستقیم، پُر پیچ و خم و راه صلح و مصالحه را اختراع نمایند. اگر با زور هم ما را مجبور به غلطیدن در این راهها بنمایند باز ما در کار کوچک روزمره هم قادر به انجام وظایف خود خواهیم بود. ولی بگذار ابتدا مبارزه بیرحمانه، مسأله انتخاب راه را حل نماید. ما خائن و غدر ورز در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده‌ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بیرحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننماییم. بگذار اپورتونیست‌های بورژوا جیونانه در فکر ارتجاع آینده باشند. کارگران را نه وحشتی است از اینکه ارتجاع، خود را برای اعمال موخس مجهز مینماید و نه از اینکه بورژوازی در حال رمیدن است. کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمیخواهند، آنها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بکار میبرند.

شکی نیست که هنگام توفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید میکند تا هنگام "دریانوردی" آرام ترقی لیبرالی که در آن استعمار کنندگان با نائی دردناکی خون طبقه کارگر را میمکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک هزار بار از وظایف "پوزیسیون افراطی" و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و پیچیده‌تر است. ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه "پوزیسیون" بدون خطر رجحان قائل شود - همان به که خود را موقتا از فعالیت سوسیال دمکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جشن سپری شده و مجددا روزهای عادی آغاز شده باشد و به این طریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی بکار میبرد، این ناهماهنگی مشمژ کننده را نداشته باشد و وظایف طبقه پیشاهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید.

در رأس تمام مردم بویژه دهقانان - در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در رأس تمام زحمتکشان و استعمار شوندهگان - در راه سوسیالیسم به پیش! این است آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد، این است آن شعار طبقاتی که باید در حل هر مسأله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر به هنگام انقلاب رخنه کرده و معین کننده آن باشد.

توضیحات

[۷] وارلن، لویی-اوژن (۱۸۳۹ - ۱۸۷۱) کارگر فرانسوی، شخصیت برجسته انترناسیونال اول، عضو کمیته مرکزی گارد ملی و عضو کمون سال ۱۸۷۱

پاریس بود.

پسگفتار

باز هم خط مشی آسواپژدنیه باز هم خط مشی ایسکرای نو

معرفت صریح به تمام شرایط و وظایف مشخص این مبارزه درک مینماید - البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال دمکراسی حکم میکند. هیچیک از این دو فراکسیون در اجرای نقطه نظر اساسی خود بطور کامل پیگیر نیستند، زیرا در کار خلاقانه مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال دمکراتیک هستند و این قضیه مانع این میشود که "لنینیست‌ها" لاقلاً مثل بعضی سوسیال رولوسیونرها مستقیماً شورش طلب و "ایسکرای‌ها" رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر بشوند."

و سپس نویسنده آسواپژدنیه متن قطعنامه‌های عمده را نقل مینماید و با چند تذکر مشخصی که درباره آنها میدهد به توضیح "افکار" کلی خود میپردازد و میگوید در مقایسه با کنگره سوم "کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه بکلی روش دیگری دارد". اختلافی که در قطعنامه‌های صادره درباره حکومت موقت وجود دارد "مربوط به قیام مسلحانه است". "یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگری مشاهده میشود. "لنینیست‌ها" در قطعنامه‌های خود کلمه‌ای هم در خصوص این مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر دم نزنده‌اند. ولی اقلیت برعکس در این مورد یک قطعنامه بسیار جدی تنظیم نموده است". در مورد لیبرالها گویی هر دو فراکسیون متفق‌الرأی هستند. لکن کنگره سوم "متن قطعنامه پلخانف در مورد لیبرالها مصوبه کنگره دوم را تقریباً کلمه به کلمه تکرار مینماید و قطعنامه استاروور را که مورد تصویب همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری داشت رد میکند". قطعنامه‌های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً بطور کلی همگون هستند ولی "اکثریت" بیشتر روی ایده ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه مینماید و حال آنکه "اقلیت" میخواهد مطالبه رفرمهای دمکراتیک دولتی و اداری را پایه تبلیغات خود قرار دهد."

سرانجام آسواپژدنیه متن یکی از قطعنامه‌های منشویکی را از شماره ۱۰۰ ایسکرا نقل مینماید که ماده عمده آن این است: "نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهایی، شرکت توده را در زندگی حزبی بعد کافی تأمین نمیکند و تا اندازه‌ای هم خود توده را در نقطه مقابل حزب، که یک تشکیلات مخفی است، قرار میدهد لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه‌ای کارگری را بر زمینه علنی بعهده بگیرد و این مبارزه را کاملاً با وظایف سوسیال دمکراتیک مرتبط سازد". درباره این قطعنامه آسواپژدنیه اعلام میدارد که: "ما به این قطعنامه بعنوان غلبه عقل سلیم و بعنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال دمکرات صمیمانه شادباش میگوییم."

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت‌های آسواپژدنیه آشنایی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور میرفت قضاوتها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال دمکرات در هر قدم بسهولت اشتباهات آن را مییابد. ساده لوحی بود اگر فراموش میشد که این قضاوتها سراپا با منافع و نظریات بورژوازی آغشته شده و از این لحاظ کاملاً مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی میشود. این قضاوتها نظریات سوسیال دمکراسی را همانگونه منعکس میسازند که آئینه مقعر یا محدب اشیاء را منعکس میسازد. ولی اشتباهی عظیمتر بود اگر فراموش میشد که بالأخره این قضاوت‌هایی که بورژوازمآبانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک بمثابة یک طبقه بخوبی میفهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال دمکراسی بحال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوشایند است و چه تمایلاتی زیان‌بخش و دور و بیگانه و ناخوشایند. فیلسوف یا نویسنده بورژوازی هیچگاه

شماره‌های ۷۱ و ۷۲ آسواپژدنیه و شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ ایسکرا مدارک جدید و فوق‌العاده پُرازشی در مورد مسأله‌ای که ما فصل هشتم جزوه خود را به آن اختصاص داده‌ایم در اختیار ما میگذارد. نظر به اینکه در اینجا استفاده از تمام این مدارک پُرازش به هیچ وجه ممکن نیست لذا ما فقط روی عمده‌ترین نکات آن مکث مینماییم: اولاً روی این موضوع که آسواپژدنیه چه نوع "رالیم" را در سوسیال دمکراسی میستاید و چرا باید آن را بسناید؛ ثانیاً روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری.

* * *

۱- چرا واقع‌بین‌های بورژوا لیبرال "واقع‌بین‌های" سوسیال دمکرات را میستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله‌هایی تحت عنوان "انشعاب در سوسیال دمکراسی روسیه" و "غلبه عقل سلیم" (شماره ۷۲ آسواپژدنیه) درباره سوسیال دمکراسی قضاوتی مینمایند که برای پرولتارهای آگاه دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنایی با متن کامل این مقالات و تعمق در هر جمله آن به سوسیال دمکراتها توصیه شود باز هم کم است. ما ابتدا احکام عمده این دو مقاله را در اینجا نقل مینماییم:

آسواپژدنیه چنین میگوید:

"برای کسی که از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال دمکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده است بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون "اکثریت" رادیکال‌تر و دارای خط مشی سرراست‌تری است و "اقلیت" بر خلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه‌ها را جایز میداند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. به هر حال احکام سستی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات میکند. توصیف ذیل به نظر ما دقیق‌تر میرسد: روحیه سیاسی عمده "اکثریت" عبارت است از انقلابیگری مجرد، شورش‌طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام در بین توده مردم به هر وسیله‌ای که شده و تصرف بیدرنگ قدرت بنام این توده! این موضوع "لنینیست‌ها" را تا درجه معینی به سوسیالیست-رولوسیونرها نزدیک مینماید و بوسیله ایده انقلاب همگانی روسیه در ذهن آنها پرده‌ای بروی ایده مبارزه طبقاتی میکشاند. "لنینیست‌ها" که در کارهای عملی از بسیاری از محدودیت‌های آیین سوسیال دمکراتیک دست شسته‌اند از طرف دیگر سر تا پا در محدودیت انقلابیگری فرو رفته‌اند، بجز تهیه و تدارک قیام فوری از هرگونه فعالیت عملی دیگری امتناع میورزند. از لحاظ اصولی به تمام شکل‌های تبلیغات علنی و نیمه علنی و هر گونه صلح و مصالحه عملاً مفیدی با دیگر جریانهای اپوزیسیون با نظر حقارت مینگرند. ولی اقلیت، برعکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است، عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را نیز حفظ میکند. ایده اساسی این فراکسیون این است که منافع "پرولتاریا" را در نقطه مقابل منافع بورژوازی قرار میدهد. ولی از طرف دیگر مبارزه پرولتاریا را با واقع‌بینی هشیارانه و با

همانا علت این سکوت این است که این ستودن‌ها تلخ‌تر از هر مذمتی است. این ستودن‌ها (که تصادفاً و برای اولین بار از طرف آسواباژدنیه اظهار نشده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع‌بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در "واقع‌بینی" (بخوان اپورتونیسیم) سوسیال دمکراتیک که در تمام قطعنامه‌های نوایسکرای‌ها بعلت اشتباه‌آمیز بودن سرپای خط‌مشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است.

در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپیگیری و خودغرضیش را در انقلاب "همگانی" چه بوسیله استدلال‌های آقای استرووه، چه بوسیله سرپای لحن و کلیه مضامین همه جراید لیبرالی و چه بوسیله چگونگی اقدامات سیاسی جمیع زمستوویست‌ها و روشنفکران و بطور کلی انواع طرفداران آقایان تروبتسکوی، پترونکوویچ، رودیچف و شرکاء کاملاً آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه بطور دقیق قضایا را درک نمی‌کند، ولی به حکم غریزه طبقاتی بطور کلی به این موضوع بسیار خوب پی میبرد که گرچه پرولتاریا و "مردم" از یک طرف برای انقلاب وی بمثابه طعمه توپ و همچون پتکی بر ضد حکومت مطلقه مفیدند ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" و بپایان رساندن انقلاب دمکراتیک بینهایت برای وی خطرناکند. از اینرو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آن است که پرولتاریا به ایفای نقش "محبوبانه‌ای" در انقلاب اکتفا نماید و با احتیاط‌تر، عملی‌تر و واقع‌بین‌تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: "مبادا بورژوازی برمد".

روشنفکران بورژوا بخوبی میدانند قادر به معدوم ساختن جنبش کارگری نیستند و به این جهت هم به هیچ وجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برنمی‌خیزند، - خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزه مؤدبانه طبقاتی را می‌ستایند ولی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را بشیوه برنتانف یا هیرش-دونکر [z] درک می‌کنند. به عبارت دیگر آنها کاملاً حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملاً خود کارگران تقریباً آن را بدست آورده‌اند) بعنوان "گذشت" به کارگران بدهند فقط بشرط اینکه کارگران از "شورش‌طلبی" از "انقلابیگری محدود"، از خصومت نسبت به "صلح و مصالحه‌های مفید"، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزه طبقاتی خود یعنی نقش پیگیری پرولتاریایی و قطعیت پرولتاریایی و "ژاکوبینیسم پلب‌منشانه" را بر چهره "انقلاب همگانی روسیه" بگذارند صرف‌نظر نمایند. به این جهت روشنفکران بورژوا در سراسر روسیه به هزاران شیوه و تمهید - بوسیله کتب (مراجعه شود به کتاب پروکوپویچ: "مسأله کارگر در روسیه")، سخنرانی‌ها، نطق‌ها، مصاحبه‌ها و غیره و غیره - با تمام قوا میکوشند اندیشه هشیاری محتاطانه (بورژوازی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع‌بینی (اپورتونستی) مبارزه طبقاتی (بشیوه برنتانف)، اتحادیه‌های کارگری (بشیوه هیرش-دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر بخصوص برای بورژواهای حزب "دمکرات مشروطه‌طلب" یا آسواباژدنیه مساعد است زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می‌آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف سهولت می‌توان آنها را با شعارهای سوسیال دمکراتیک مخلوط نموده و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال دمکراتیک جا زد. مثلاً روزنامه علنی لیبرالی "راس‌وت" (که ما سعی می‌کنیم در موقع مقتضی مفصلاً با خوانندگان روزنامه "پرولتاری" درباره آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب "شجاعانه‌ای" درباره مبارزه طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت مبتکرانه پرولتاریا و غیره و

نظریات سوسیال دمکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد. ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فهیم باشد آنوقت غریزه طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال دمکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آن را تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. به این مناسبت شایسته است که غریزه طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملاً جدی هر پرولتر آگاه قرار گیرد.

حال ببینیم غریزه طبقاتی بورژوازی روس با زبان آسواباژدنیه‌ای‌ها به ما چه می‌گوید؟

این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات ایسکرای نو اظهار میدارد و آن را بمناسبت واقع‌بینی (رالیسم)، هشیاری، غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه‌ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره می‌ستاید، - و از تمایلات کنگره سوم اظهار عدم رضایت نموده و آن را بمناسبت محدودیت، انقلابیگری، شورش‌طلبی، نفی صلح و مصالحه‌های عملاً مفید و غیره تقبیح مینماید، غریزه طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را به وی تلقین میکند که بکرات با دقیقترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نوایسکرای‌ها جناح اپورتونیسیت و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال دمکراسی معاصر روسیه را تشکیل میدهند. لیبرالها نمیتوانند از تمایلات اولی تمجید و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرالها، که ایدئولوگ‌های بورژوازی هستند، بخوبی می‌فهمند که "عملی بودن، هشیاری و جدی بودن" طبقه کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهار دیوار سرمایه‌داری و رفرم و مبارزه حرفه‌ای و غیره بحال بورژوازی سودمند است. چیزی که برای بورژوازی خطرناک و وحشت‌آور است "محدودیت انقلابی" پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا به مقتضای وظایف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روسیه بعمل می‌آورد.

این که معنی کلمه "واقع‌بینی" از نقطه نظر آسواباژدنیه واقعاً چنین است موضوعی است که در ضمن از طرزی که سابقاً آسواباژدنیه و آقای استرووه آن را استعمال میکردند مشهود میگردد. خود ایسکرا نتوانست اعتراف نکند که از نظر آسواباژدنیه معنی "واقع‌بینی" چنین است. مثلاً مقاله‌ای را که تحت عنوان "وقت است!" در ضمیمه شماره ۷۳-۷۴ ایسکرا درج شده بود بخاطر آوردید. نویسنده این مقاله (نماینده پیگیر نظریات "منجلاب" در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه) صاف و پوست‌کنده عقیده خود را اظهار میکند و می‌گوید: "آکیمف در کنگره بیشتر نقش شبح اپورتونیسیم را بازی کرد تا نماینده واقعی آن را". و هیأت تحریریه ایسکرا فوراً مجبور شد گفته نویسنده مقاله "وقت است!" را اصلاح کند و تبصره‌ای به این مضمون بنویسد:

"با این عقیده نمیشود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیمف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسیم آشکارا دیده میشود و این موضوع را منقد آسواباژدنیه نیز تصدیق مینماید، به این طریق که در یکی از شماره‌های اخیر خود متذکر میگردد که رفیق آکیمف به خط مشی "واقع‌بینانه" - بخوان رویزیونیستی - گرویده است".

پس ایسکرا خود بخوبی میداند که "واقع‌بینی" از نظر آسواباژدنیه همان اپورتونیسیم است و لاغیر. حال اگر ایسکرا که به "واقع‌بینی لیبرالی" حمله میکند (شماره ۱۰۲ ایسکرا) اکنون درباره این موضوع سکوت اختیار مینماید که چگونه لیبرالها وی را بخاطر واقع‌بینی‌اش ستوده‌اند،

غیره میگوید که خواننده بی‌دقت و کارگر رشد نیافته بسهولت ممکن است "سوسیال دموکراتیسم" آن را سکه کامل عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوازی سوسیال دموکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزه طبقاتی.

اساس تمام این تقلب عظیم بورژوازی را (عظیم از لحاظ وسعت تأثیر در توده‌ها) تمایلی تشکیل میدهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشد تنزل دهد، آن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیک است) دور نگاه دارد و "بوسیله ایده مبارزه طبقاتی در ذهن آنها، یعنی کارگران پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روسیه بکشد".

بطوری که خواننده مشاهده مینماید ما فرمول آسواژدنیه را وارونه کردیم. این فرمول درخشانی است که بطرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوازی و نظر سوسیال دموکراتیک را درباره نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، بیان مینماید. بورژوازی میخواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه‌ای منحصر نماید و از این راه بوسیله "ایده مبارزه طبقاتی (بشیوه برنتانف) در ذهن وی پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روسیه بکشد" یعنی کاملاً مطابق با روح نویسندگان برنشتینی Credo رفتار کند که بوسیله ایده جنبش "صرفاً کارگری" در ذهن کارگران پرده‌ای به روی ایده مبارزه سیاسی میکشیدند. ولی سوسیال دموکراسی بر عکس میخواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روسیه تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند.

بورژوازی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما همگانی است. به این جهت تو بمثابة طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی، باید بنام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را "مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود" محسوب داری، - باید در لحظه انقلابی اکثر قطعنامه‌های "جدی" از قبیل قطعنامه‌های ایسکرای نو تنظیم نمایی، باید رفتار در مورد قطعنامه‌هایی که "نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری دارد" با احتیاط باشد، - باید رهبرانی را ترجیح دهی که میخوانند "رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر باشند"، - باید "عناصر واقع بین جهان بینی مارکسیسم را حفظ کنی" (اگر، متأسفانه، "احکام اکید" این شریعت "غیر علمی" در تو سرایت کرده باشد).

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما همگانی است - به این جهت تو باید بمثابة پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمایی که نه تنها به جدی‌ترین طرز در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود بگیری. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای محدود نمایی، بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روسیه، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. به این جهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمایی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابة یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریسیم و بکف آوردن جمهوری دموکراتیک

و آزادی واقعی سیاسی و در درجه اول اهمیت قرار دهی. ذکر این موضوع دیگر زائد است که قطعنامه‌های نوایسکرایها در نتیجه "خط مشی" غلط خود چه روش نیمه‌کاره و ناپیگیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد این مسأله اتخاذ کرده است.

زیرنویسها و توضیحات

[Z] اتحادیه‌های کارگری هیرش-دونکر (Hirsch-Duncker) - این اتحادیه‌ها در سال ۱۸۶۸ به توسط دو تن از بورژوا-لیبرالها بنام هیرش و دونکر در آلمان تأسیس شده بود، اینها نیز مانند برنتانوی (Brentano) بورژوا-اکنونومیست "هماهنگی منافع طبقاتی" را موعظه میکردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی بر ضد بورژوازی منصرف میساختند و وظایف جنبش اتحادیه‌ای را در چهار دیوار صندوقهای تعاون متقابل و سازمانهای فرهنگی و مدنی محدود مینمودند.

۲- "عمیق کردن" جدید مسأله بوسیله رفیق مارتینف

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ ایسکرای نوشته است بپردازیم. بخودی خود واضح است که ما به تلاشهایی که مارتینف بعمل می‌آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما درباره یک سلسله از گفته‌های مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاشها بقدری غیر جدی، طفره‌های مارتینف آنقدر آشکار و مسأله بقدری واضح است که مکتب روی آنها برای یکبار دیگر خالی از لطف است. هر خواننده فکوری خود از نیرنگهای ناشیانه‌ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب‌نشینی خود بکار برده است بسهولت سر در می‌آورد، بخصوص پس از اینکه ترجمه متن کامل جزوه انگلس موسوم به "باکونینیست‌ها گرم کارند" و ترجمه متن کامل جزوه مارکس موسوم به "پیام هیأت مدیره اتحادیه کمونیستها" مورّخه مارس ۱۸۵۰ که توسط عده‌ای از کارکنان روزنامه "پرولتاری" تهیه شده است منتشر گردد. تنها یک نقل قول از مقاله مارتینف کافی است تا عقب‌نشینی وی را برای خواننده آشکار سازد.

مارتینف در شماره ۱۰۳ مینویسد: ایسکرای "تصدیق میکند" که "استقرار حکومت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است ولی صلاح بودن شرکت سوسیال دموکراتها را در حکومت موقت بورژوازی نفی میکند تا بعداً تمام دستگاه دولتی را بمنظور انقلاب سوسیال دموکراتیک بکف آورد". به دیگر سخن: ایسکرای اکنون به بیمعنی بودن کلیه ترس و وحشت خود درباره مسئولیت حکومت موقت در قسمت خزانهداری و بانکها و درباره خطر و عدم امکان در دست گرفتن امور "ازندانها" و غیره اعتراف نموده است. ولی ایسکرای کمافی‌السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتاتوری دموکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط میکند. این یک آشفته فکری ناگزیر است که برای پوشش هنگام عقب‌نشینی بکار میرود.

ولی مارتینف در بین آشفته فکران ایسکرای نو دارای این وجه تمایز است که در آشفته فکری مقام اول را احراز مینماید و اگر چنین اصطلاحی جایز باشد آشفته‌فکر با قریحه است. او در نتیجه جوش و تقلاهای خود برای "عمیق کردن" مسأله، دچار آشفته فکری میگردد و تقریباً همیشه در جریان "تعقل" خود به فرمولبندی‌های تازه‌ای میرسد که تمام کذب خط مشی مورد پیروی او را بطرز شگرفی روشن میسازد. بیاد بیاورید که چگونه او در دوره اکنونومیسم گفته‌های پلخانف را "عمیق کرد" و فرمول "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات اکنونومیست‌ها عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند

زیرا بورژوازی، که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته، قادر است به هزاران شیوه و تمهید خط مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز به راست و گاه یک گز به چپ برود. چانه بزند و دلالتی کند. وظیفه دمکراتیسم پرولتاریایی اختراع اینگونه "مواد" بیروح و بیجان نیست بلکه عبارت است از انتقاد خستگی ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل یابنده و افشای ناپیگیری و آن خیانت‌های تازه به تازه بورژوازی که پیش‌بینی آنها قبلاً ممکن نیست.

چنانچه با تاریخ نوشته‌های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیر علنی و به تاریخ جنگ سوسیال دمکراسی با وی نظری بیفکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال دمکراسی، این مدافع آتشین دمکراتیسم پرولتاریایی، وظایف نامبرده را انجام داده است. آقای استرووه کار را از شعار صد در صد شیف‌مآبانه یعنی از شعار "حقوق و زمستوی پُر قدرت" شروع کرد (رجوع شود به مقاله من در "زاریا" تحت عنوان "تعقیب کنندگان زمستوا و هانیبالهای ضد لیبرالیسم" رجوع شود به جلد پنجم کلیات آثار لنین، چاپ چهارم روسی، صفحه ۱۹ تا ۶۵. ه.ت.). سوسیال دمکراسی او را افشاء ساخت و بسوی برنامه مشخص مشروطه‌خواهانه راند. وقتی که این "راندن‌ها" در نتیجه سیر بویژه سریع حوادث انقلابی مؤثر واقع شد، آنوقت سمت مبارزه متوجه مسأله بعدی دمکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت بطور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی، مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید "دشمن" (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف انجمن آسوابازدنیه) را نیز "تصرف کردیم" به یورش خود ادامه داده و شروع به افشای ریاکاری و کذب سیستم دو مجلسی نمودیم و به اثبات این موضوع پرداختیم که آسوابازدنیه‌ای‌ها حق انتخاب همگانی را بطور ناقصی قبول دارند و همچنین از روی سلطنت‌طلبی آنان نشان دادیم که دمکراتیسم آنها جنبه دلالت‌منشانه دارند و این اعضای آسوابازدنیه، این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روسیه را به معرض خرید و فروش گذارده‌اند.

سرانجام، سرسختی و حشیانه حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت‌طلبان، روسیه را بدان کشانده‌اند، جامدترین مغزها را نیز به حرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلم میشد دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملاً در برابر همه متلاشی شده و میشود. همانطور که یک لیبرال (آقای گره دسکول) در مطبوعات علنی صحیحاً متذکر گردید در مقابل این حکومت عملاً یک محیط نافرمانی بوجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش ناتوان از کار در آمد، حوادث انقلاب تکامل یابنده، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوا لیبرالها که مجبور بودند شالوده فعالیت خود را (یا به عبارت صحیحتر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینه یک چنین مناسباتی که عملاً در حال بوجود آمدن است بگذارند، شروع به درک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار میکنند. آنها به حکم ضرورت و بر خلاف اراده خود این کار را میکنند، در حالی که با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابیهای انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزه حیاتی و مماتی است به انقلابیگری متهم مینمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار میکنند بر موضع انقلاب تکیه نمایند زیرا موضع دیگری برای اتکاء ندارند.

ما ناظر یک صحنه فوق‌العاده عبرت‌انگیز و فوق‌العاده

تمام جنبه قلبی این خط مشی را بیان کند. اکنون نیز همینطور است مارتینف مجدانه به ایسکرای نو خدمت میکند و تقریباً هر بار که قلم بدست میگیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلبی بودن خط مشی ایسکرای نو در اختیار ما میگذارد. در شماره ۱۰۲ میگوید که لنین "به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است" (صفحه ۳، ستون ۲).

در حقیقت تمام اتهامات نوایسکرای‌ها بر ضد ما در اتهام مزبور خلاصه میشود. و چقدر ما از مارتینف بخاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پُر ارزشی در مبارزه با خط مشی ایسکرای نو به ما میکند! واقعا هم که ما باید از هیأت تحریریه ایسکرا خواهش کنیم که برای "عمیق کردن" حملات علیه "پرولتاری" و بیان "واقعا اصولی" این حملات مارتینف را بیشتر بر ضد ما به میدان بفرستد. زیرا هر چه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد به همان نسبت نتیجه‌ای که میگیرد بدتر است، به همان نسبت نواقص خط مشی ایسکرای نو را واضحت‌تر نشان میدهد و به همان نسبت بیشتر موفق به عملی نمودن شیوه تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود میگردد:

reductio ad absurdum

(اصول ایسکرای نو را به مهملات میرساند).

"وپریود" و "پرولتاری" مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر "جا میزنند". ایسکرا مایل به چنین "جا زدن" نیست. درست همینطور است، رفیق مارتینف محترم! شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازه خود این تز ما را تأیید کردید که ایسکرا در انقلاب نقش دنباله روی را بازی میکند و در مورد فرمولبندی وظایف انقلاب بسوی آسوابازدنیه انحراف مییابد ولی "وپریود" و "پرولتاری" شعارهایی میدهند که انقلاب دمکراتیک را بجلو سوق میدهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر به اهمیت مسأله ماسعی میکنیم آن را به تفصیل برای شما توضیح دهیم.

یکی از نمودارهای جنبه بورژوایی انقلاب دمکراتیک آن است که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از این چهار دیوار را ندارند، به حکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی میپیوندند. در جریان این عمل جنبه بورژوایی این آزادی که مورد مطالبه "جامعه" بوده و مالکین و سرمایه‌داران بوسیله سیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه مینمایند با وضوحی هر چه بیشتر آشکار میشود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزه کارگری و مبارزه بورژوایی در راه آزادی و بین دمکراتیسم پرولتاریایی و لیبرالی نیز روز به روز نمایانگر میگردد. طبقه کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش میروند و این مبارزه را نیز به پیش میبرند و نه فقط از سرانجام دادن به آن ترسی ندارند بلکه میکوشند آن را از آخرین حد انقلاب دمکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپیگیر و خودغرض است شعارهای آزادی را فقط بطور ناقص و از روی ریا میپذیرد. هر گونه کوششی که هدفش این باشد که بوسیله یک حد فاصل خاص و یا تنظیم "مواد" مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استاروور یا کنفرانس چپها) حدودی را تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوایی آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوا به آزادی شروع میشود، ناگزیر محکوم به عدم موفقیت است.

انقلاب تمام و کمال با این گرویدن تیر همانند است. هنگامی که تیرهای روسیه تعلق خود را به حزب انقلاب اعلام داشتند این به آن معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمیگوید و هیچ وظیفه‌ای را معین نمیکند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون‌ترین عناصر بسوی آن رو آور شده‌اند.

در حقیقت ببینیم که انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه‌داری و با تمام نیازمندیهای رشد بورژوا دمکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً بر پای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون به ساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته‌اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه به رسمیت می‌شناسند. اکنون وظیفه این است که تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بی مضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهدگان بزرگ را "انقلابی" میکند و هم روزنامه "سوکوفسکایه و دوموستی" را! بدون چنین تصریحی درباره وظایف پیشرو دمکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارت است از شعار دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را معین میکند که "سازندگان" جدید روبنای جدید میتواند و باید به آنها اتکاء نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری "دمکراتیک" که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختن آن را (به شیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هر کس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته‌های انقلابی دهقانان را به رسمیت نشناسد، - یا وظایف انقلاب را مطلقاً درک نمیکند و قادر نیست وظایف جدید و عالیتر آن را که ناشی از مقتضیات لحظه فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را میفریبد، به انقلاب خیانت میکند و شعار "انقلاب" را مورد سوء استفاده قرار میدهد.

مورد اول - رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم - آقای استرووه و تمام حزب زمستوایی "دمکرات مشروطه‌طلب".

رفیق مارتینف بقدری سریع‌الانتقال و باهوش بود که اتهام مربوط به "جا زدن" مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی بمیان آورد که تکامل انقلاب ایجاب میکرد بوسیله شعار دیکتاتوری وظایف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبانگیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله‌روی گردید، در این پله ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان آسوباژدنیه در یک سطح قرار گرفت، زیرا این موضع که انقلاب را به رسمیت می‌شناسد (در گفتار) و در عین حال نمیخواهد دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را به رسمیت بشناسد، اکنون درست با خط مشی سیاسی آسوباژدنیه یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون به توسط آقای استرووه بر له انقلاب اظهار نظر میکند. پرولتاریای آگاه به توسط سوسیال دمکراتهای انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب میکند. آنوقت در اینجا خردمندی از

مضحکی هستیم. روسپیان لیبرالیسم بورژوازی میکوشند خود را با کسوت انقلابیگری بیاریند. کارکنان آسوباژدنیه هم

!- Risum teneatis, amici - [دوستان خنده خود را نگهدارید!] دیگر شروع کرده‌اند بنام انقلاب صحبت کنند! اینها اطمینان میدهند که "از انقلاب نمیترسند" (آقای استرووه در شماره ۷۲ آسوباژدنیه)!!! کارکنان آسوباژدنیه مدعی آن هستند که "در رأس انقلاب قرار گیرند"!!!

این یک پدیده فوق‌العاده پرمعنایی است که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوازی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیتهای واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان میدهد که وادار کرده است به وجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس این موضوع کرده است که طرفداری از انقلاب با صرفه‌تر است و این نشان میدهد که تا چه حدی موقیبت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از طرف دیگر، این پدیده نشانه‌ای است از ارتقاء تمامی جنبش به مدارج جدید و عالیتر در عین حال وظایف جدید و عالیتری را نیز در مقابل ما میگذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصا هم با وجدان باشد، نمیتواند صادقانه باشد. بورژوازی نمیتواند خودغرضی ناپیگیری، سوداگری و نیرنگهای پست ارتجاعی خود را در این عالیترین مرحله جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیکترین وظایف مشخص انقلاب را از نقطه نظر برنامه و بمنظور تکامل برنامه خود بنحو دیگری تنظیم نماییم. آنچه دیروز کافی بود امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبه تصدیق انقلاب بعنوان یک شعار پیشرو دمکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آن را برسمیت بشناسد. اکنون از طبقه پیشرو خواسته میشود که مضمون واقعی وظایف مبرم و تأخیر ناپذیر این انقلاب را دقیقاً معین نماید. آقایان استرووه‌ها در همان حال که انقلاب را برسمیت می‌شناسند باز و باز مانند الاغ گوشه‌های خود را تیز میکنند و همان نغمه قدیمی را درباره اینکه ممکن است از طریق مسالمت‌آمیز کار را به سرانجام خود رسانند و درباره اینکه تزار نیکلا آقایان کارکنان آسوباژدنیه را به حکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز مینمایند. آقایان کارکنان آسوباژدنیه انقلاب را برسمیت می‌شناسند تا به این وسیله با خطر کمتری، از این انقلاب به نفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار "انقلاب" کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، پیگیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که میتواند "پیروزی قطعی" انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن - شعار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان است.

سوء استفاده از کلمات در سیاست، عادی‌ترین پدیده‌هاست. مثلاً هم طرفداران بورژوازی انگلستان بارها خود را "سوسیالیست" نامیده‌اند. (هارکوت گفت که "ما اکنون همه سوسیالیست هستیم" - "We all are socialists now") و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمه "انقلاب" هم کاملاً برای سوء استفاده مناسب است. و در مرحله معینی از تکامل جنبش این سوء استفاده ناگزیر است. هنگامی که آقای استرووه شروع کرد بنام انقلاب سخن بگوید ما بی اختیار بیاد تیر افتادیم. چند روز قبل از انقلاب فوریه این ناقص‌الخلقه مهیب، این کاملترین مظهر خیانت‌پیشگی سیاسی بورژوازی نزدیکی توفان خلق را احساس نمود. آنگاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلاب! (رجوع کنید به کتاب مارکس "جنگ داخلی در فرانسه"). معنای سیاسی گرویدن آسوباژدنیه به حزب

که لنین "علاقه مفرطی به آزمایش بخت خود دارد" (ایسکرا شماره ۱۰۳ صفحه ۳ ستون دوم). برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دمکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکت در روی نظرات "روزنامه جدید راین" خالی از فایده نخواهد بود.

"روزنامه جدید راین" در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است: "هرگونه سازمان دولتی موقت" بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آنهم دیکتاتوری با انرژی دارد. ما از همان آغاز امر کمپ هوزن (رئیس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار ننموده و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را در هم شکست و بر نیانداخت. نتیجه این شد که در آن حینی که آقای کمپ هوزن، با توهمات مشروطه‌طلبانه، برای خود لایایی میگفت حزب شکست خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرأت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزه آشکار دست بزند."

مرینگ بجا و بمورد میگوید که در این کلمات بصورت چند تر مختصر تمام آنچه که "روزنامه جدید راین" ضمن یک رشته مقالات طویل درباره وزارت کمپ هوزن مفصلاً شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. آیا این کلمات مارکس به ما چه میگوید؟ میگوید حکومت انقلابی موقت باید رفتار دیکتاتورمنشانه باشد (این اصل را ایسکرای نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند)؛ - میگوید وظیفه این دیکتاتوری محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همان چیزی که در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه درباره مبارزه با ضد انقلاب تأکید شده ولی در قطعنامه کنفرانس چنانچه فوقاً نشان دادیم حذف شده است). ثالثاً این کلمات میرساند که مارکس دمکراتهای بورژوا را بمناسبت "توهمات مشروطه‌طلبانه" آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی میگوید. معنی این کلمات را مقاله "روزنامه جدید راین" مورخه ۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ با وضوح خاصی نشان میدهد. مارکس در آن چنین نوشته است: "مجلس مؤسسان توده‌ای باید قبل از همه یک مجلس فعال و آنهم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرینهای دبستانی پارلماناریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. چه فایده‌ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود وقتی که دولتهای آلمان اکنون دیگر سرنیزه را در دستور روز گذارده‌اند؟"

این است مفهوم شعار دیکتاتوری. از اینجا میتوان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه‌هایی که "تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان" را پیروزی قطعی مینامند و یا دعوت به "باقی ماندن بحالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی" مینمایند، چه نظری میتوانست داشته باشد!

مسائل عظیم زندگی ملتها فقط با نیرو حل میشود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولاً متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و "سرنیزه را در دستور روز میگذارند"، همانگونه که حکومت مطلقه روسیه اینکار را کرده است و از ۹ ژانویه به بعد مرتباً و پیوسته در همه جا به آن ادامه میدهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعا در صدر دستور سیاسی روز قرار گرفت، و قیام یک امر ضروری و تأخیر ناپذیر گردید، - آنوقت دیگر توهمات مشروطه‌طلبانه و تمرینهای دبستانی پارلماناریسم فقط به وسیله‌ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و به وسیله‌ای برای استتار چگونگی "رمیدن" بورژوازی از انقلاب مبدل میشود. در آن موقع طبقه واقعا انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را بمیان بکشد.

ایسکرای نو خود را داخل بحث میکند و فریاد میزند: بخود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر "جا بزنید"! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خط مشی نو ایسکرایها آنها را محکوم میکند دانما بدنبال خط مشی آسوابژدنیه روان باشند.

ما نشان دادیم که اعضای آسوابژدنیه پله به پله از نردبان شناسایی دمکراتیسم بالا میروند (البته در نتیجه راندنهای سوسیال دمکراسی که محرک آنها بود). مسأله مورد مشاجره ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیئی (حقوق و زمستوی پر قدرت) یا اینکه مشروطه‌طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا حق انتخاب همگانی؟ پس از چنین بود: تصدیق انقلاب یا معامله دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالاخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دمکراتیک؟ ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان آسوابژدنیه (اعم از اینکه امروزی‌ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دمکراسی بورژوازی) یک پله دیگر هم بالا بروند یعنی به مرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز به رسمیت بشناسند. اگر انقلاب روسیه با احراز موفقیت به پیش برود و به پیروزی قطعی منجر گردد ناگزیر همینطور هم خواهد شد. آیا در این صورت خط مشی سوسیال دمکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دمکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواستهای دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، بکف آوردن جمهوری دمکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هر چه انقلاب دمکراتیک کاملتر باشد، به همان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری "دمکراتیک" خود مبین جنبه محدودی تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزه جدیدی است که باید بر زمینه نظامات جدید بمنظور رهایی کامل طبقه کارگر از قید هر گونه ستم و استثمار بعمل آید. به دیگر سخن: وقتی بورژوازی دمکرات یا خرده بورژوازی یک پله دیگر بالا برود، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعی گردد، - آنوقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف‌های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دمکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، "جا خواهیم زد".

۳- تصویر عوامانه و بورژوامابانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن

مرینگ در توضیحات خود درباره مجموعه مقالاتی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در "روزنامه جدید راین" نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است میگوید مطبوعات بورژوازی "روزنامه جدید راین" را مورد این سرزنش قرار میدادند که گویا خواستار "اعلام فوری دیکتاتوری است و آن را بمتابه یگانه وسیله عملی کردن دمکراسی میداند" (Nachlass, Marx، جلد سوم، صفحه ۵۳). از نقطه نظر عوامانه و بورژوامابانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دمکراسی یکدیگر را نفی میکنند. بورژوا که معنای تئوری مبارزه طبقاتی را نمیفهمد و در صحنه سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه‌های مختلف بورژوازی بوده است - دیکتاتوری را بمعنای الغای کلیه آزادیها و تضمینات دمکراسی، بمعنای انواع خودسری‌ها و سوء استفاده از قدرت به نفع شخص دیکتاتور تعبیر مینماید. در حقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژوامابانه در مارتینف ما هم مشاهده میشود. او در پایان "لشگرکشی جدید" خود در ایسکرای نو، تمایل شدید "وپرپود" و "پرولتاری" را به شعار دیکتاتوری اینطور تعبیر میکند

انقلابی". بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد میندند (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه مثلا کارگران پترزبورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزئی از پیروزی نائل گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکوویچها و شرکاء واگذار نمایند). در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکانپذیر است.

آنچه برای ما باقی میماند این است که مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه "بورژوازی دمکرات" (demokratische Bürgerschaft) قائل بود و آن را به اتفاق کارگران رویهمرفته مردم مینامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار میداد با دقت بیشتری تعریف نماییم.

قسمت زیر از مقاله "روزنامه جدید راین" منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۴۸ پاسخ روشنی است به این مسأله:

"... انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است.

چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر باستیل، مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فائق آمدند.

یازدهم ژوئیه ۱۷۸۹، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم آلمان فائق آمد *Teste Gierke cum Hansemanno* [۲۰]

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹، حتی برای لحظه‌ای هم متفقین خود دهقانان را ترک نمیکرد و میدانست که اساس سلطه وی محو فئودالیسم در دهات و بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzenden) است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ بدون هیچگونه دغدغه خاطر به طبیعی‌ترین متفقین خود یعنی دهقانان، که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت مینماید.

ابقاء حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق به شکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه‌ای است که از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان بدست آمد. کوه موش زاید.

این یک قسمت بسیار آموزنده‌ای است که چهار اصل مهم به ما میدهد: (۱) وجه تمایز انقلاب ناتمام آلمان با انقلاب تمام شده فرانسه این است که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دمکراتیسم بطور اعم بلکه به دهقانان بطور اخص نیز خیانت نمود. (۲) اساس عملی نمودن کامل انقلاب دمکراتیک بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان است. (۳) بوجود آوردن چنین طبقه‌ای مشروط است به الغاء قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم. ولی این هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست. (۴) دهقانان - "طبیعی‌ترین" متفق بورژوازی بویژه بورژوازی دمکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع "ناتوان" است.

تمام این اصول با در نظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار دادن سرواژ بجای فئودالیسم، کاملا در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق میکند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربه آلمان که مارکس آن را واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب به هیچ شعار دیگری نمیتوانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن "مردمی" که مارکس در سال ۱۸۴۸ آنان را در نقطه مقابل ارتجاع مقاومت کننده و بورژوازی خیانت کننده قرار

مارکس در مورد وظایف این دیکتاتوری، در "روزنامه جدید راین" علاوه بر مطلب فوق چنین نوشته است: "مجلس ملی میبایستی در مقابل سوء قصد های ارتجاعی حکومت‌هایی که دوران شان سپری شده است دیکتاتور منشانه عمل مینمود و در این صورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آنچنان نیرویی توفیق مییافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه‌ها خرد میشدند... ولی این مجلس با گفته‌های ملال‌انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه به دنبال خود بکشد یا خود به دنبال آن برود فرسوده میکند". طبق نظر مارکس مجلس ملی میبایستی "تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملا موجود آلمان بیرون میریخت" و سپس "آن زمینه انقلابی را که مورد اتکاء این حکومت است مستحکم مینمود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر حمله‌ای مصون میداشت".

بنابراین مضمون اصلی وظایفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل حکومت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دمکراتیک بود: دفاع در مقابل ضد انقلاب و برانداختن عملی کلیه آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک.

و اما بعد: بعقیده مارکس چه طبقاتی میتوانستند و میبایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده به هدف نهایی خود برسانند و حملات ضد انقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از "مردم" صحبت میکند. ولی ما میدانیم که او همیشه بر ضد توهمات خرده بورژوازی درباره وحدت "مردم" و درباره فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه میکرد. مارکس با استعمال کلمه "مردم" اختلاف طبقات را رویوشی نمیکرد بلکه عناصر معینی را که میتوانند انقلاب را به آخر برسانند متحد مینمود. "روزنامه جدید راین" نوشته بود که - پس از پیروزی پرولتاریای برلین در هژدهم مارس، از انقلاب نتیجه دوگانه‌ای بدست آمد: "از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه‌ها و حکومت مطلقه مردم که عملا بوجود آمده بود و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کمپ هوزن - هانسمان یا بعبارت دیگر حکومت نمایندگان بورژوازی بزرگ. به این طریق انقلاب دارای نتیجه دوگانه‌ای بود که ناگزیر میبایستی به گسیختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادی‌هایی را که جنبه دمکراتیک قطعی داشت بدست آوردند ولی سلطه مستقیم بدست مردم نیفتاد بلکه بدست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیأت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیش نهاد اتحاد عمل نمودند و به این طریق تمایلات خود را به ثبوت رساندند. آر نیم، گایتس و شورین در جرگه وزراء وارد شدند.

"بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضد انقلابی بود، از خوف مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید" (تکیه روی کلمات از ماست).

بنابر این نه تنها "تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتی دعوت واقعی آن هم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزئی از پیروزی در مبارزه مسلحانه هم (پیروزی کارگران برلین بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ممکن است انقلاب "ناقص بماند" و "به آخر نرسد". پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آن است که سلطه مستقیم بدست کی میافتد: بدست پترونکوویچها، رودیچفها یعنی همان کمپ هوزنها و هانسمانها یا بدست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای "آزادی انتقاد" و آزادی "باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامه انقلابی ("روزنامه جدید راین" از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آن موقع آنها فقط یک "ارگان دمکراسی" را اداره میکردند که بوسیله هیچگونه رشته‌های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگری بستگی نداشت! این واقعیت که امروز بنظر ما غریب و غیر قابل تصور می‌آید بطرز روشنی بمان نشان میدهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب سوسیال دمکرات آنروزی آلمان و حزب کارگر سوسیال دمکرات امروز روسیه وجود دارد. این واقعیت به ما نشان میدهد که در انقلاب دمکراتیک آلمان (به علت عقب‌ماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه‌ای خصوصیات پرولتری جنبش و نیز جریان پرولتری در آن کمتر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن درباره ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد. مارکس تقریباً پس از یک سال، فقط از روی تجربه انقلاب دمکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید و این موضوع نشان میدهد که در آن موقع تا چه اندازه تمام محیط آلمان عامی و خرده بورژوازی بود. برای ما این نتیجه، فرآورده دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال دمکراسی جهانی در خلال نیم قرن بدست آورده است و ما در شروع تشکیل حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همین نتیجه را ملاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سخنی هم وجود ندارد که مثلاً جراید انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال دمکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط به مثابه "ارگان دمکراسی" عمل نمایند.

ولی آن تباین نظری که تازه میخواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشد یافته‌تری وجود دارد و هر چه جریان پرولتاری با قدرت بیشتری به سیلاب دمکراتیک انقلاب ما میریزد، شدت این تباین هم بیشتر میشود. وقتی مرینگ درباره عدم رضایت احتمالی مارس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن میراند بیانش بسیار نرم و دوپهلوی است. این است آنچه که انگلس در سال ۱۸۸۵ درباره بورن نوشته است [در پیشگفتار جزوه "افشای جریان محاکمه کمونیستهای کلن"، زوریخ ۱۸۸۵، هت].

اعضای "اتحادیه کمونیستها" [z-a] همه جا در رأس جنبش منتها درجه دمکراتیک قرار گرفتند و به این وسیله ثابت کردند که این اتحادیه عالیترین مکتب فعالیت انقلابی بود. "استفان بورن حرفچین، که عضو فعال این اتحادیه در بروکسل و پاریس بود، در برلین جمعیتی بنام "اخوت کارگران" (Arbeiterverbrüderung) تشکیل داد که وسعت فوق‌العاده‌ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان با قریحه و استعدادی بود، ولی در شروع فعالیت خود بعنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مشتکی از ناجورترین اجامر و اوباش (Kretz und Plethi) "عهد اخوت بست" فقط برای اینکه جماعتی را بدور خود گرد آورده باشد. او به هیچ وجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد - وحدت و در ظلمت - روشنی وارد کند. به این جهت است که در انتشارات رسمی جمعیت اخوت وی همیشه در هم فکری دیده میشود و نظریات "مانیفست کمونیست" با خاطره‌ها و تمایلات صنفی و قطعاتی از نظریات لویی بلان و پرودن و دفاع از شیوه حمایت از سرمایه داخلی و غیره مخلوط میگردد. خلاصه این اشخاص میخواستند همه را راضی نگاهدارند (Allen alles sein). آنها اکثراً به برپا نمودن اعتصابات، تشکیل اتحادیه‌های حرفه‌ای و شرکت‌های تولیدی مشغول بودند و فراموش میکردند که وظیفه آنها مقدم بر همه عبارت از این بود که ابتدا از طریق پیروزی سیاسی صحنه‌ای برای عمل بدست آورند، صحنه‌ای که فقط در آن میتوان این قبیل کارها

میداد پرولتاریا و دهقانان میباشند. شکی نیست که در روسیه ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان آسوابازدنیه به دهقانان خیانت میکنند و خواهند کرد به این معنی که با رفرمهای دروغین گریبان خود را خلاص خواهند نمود و در مبارزه قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولیها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالأخره شکی نیست که در روسیه ما هم موفقیت مبارزه دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی بدست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دمکراتیک و ایجاد یک تکیه‌گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان یافته خواهد بود. ولی این به هیچ وجه یک انقلاب سوسیالیستی یا "سوسیالیزاسیون" که سوسیالیست-رولوسیونرها، این ایدئولوگهای خرده بورژوازی، از آن دم میزنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دمکراتیک فقط راه را برای مبارزه واقعی و قطعی در راه سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دمکراتیک هموار خواهد نمود. دهقانان بمثابه یک طبقه صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانتکارانه و بی‌ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دمکراتیسم بازی میکند. فراموشی این نکته به معنای فراموشی سوسیالیسم و به معنای خودفریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظایف پرولتاریا است.

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جایی باقی نماند لازم است فرق اساسی سوسیال دمکراسی آنموقع آلمان (یا به زبان آنروزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال دمکراسی امروز روسیه قید نمود. رشته سخن را به مرینگ واگذار میکنیم:

"روزنامه جدید راین" بمثابه "ارگان دمکراسی" قدم به عرصه سیاست گذارد. نمیتوان ایده‌ای را که آثار آن همچون خط سرخ رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوازی بر ضد حکومت مطلقه و فئودالیسم بود تا مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستونهای آن از جنبش مخصوص کارگری به هنگام انقلاب مطالب زیادی نمییابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامه ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلن نیز هفته‌ای دوبار زیر نظر مول و شاپر منتشر میشد. به هر حال امروز این نکته جلب نظر خواننده را میکند که "روزنامه جدید راین" چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آنروز آلمان کرده است با وجود آنکه استفان بورن لایقترین رهبر آن، در پاریس و بروکسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلین برای روزنامه آنها خبرنگاری میکرد. بورن در کتاب "خاطرات" خود نقل میکند که مارکس و انگلس هیچگاه حتی کلمه‌ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت ننمودند ولی اظهارات بعدی انگلس این تصور را محتمل مینماید که آنها لاقلاً از شیوه‌های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودی که بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق‌العاده پایین بود گذشته‌های فراوانی بنماید که از نظر "مانیفست کمونیست" درخور انتقاد بود، عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت؛ - ولی در حدودی که بورن با وجود تمام این احوال باز هم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالایی نگاهدارد... عدم رضایت آنها بی اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهمترین مصالح طبقه کارگر را قبل از همه در این میدانستند که انقلاب بورژوازی حتی‌المقدور بیشتر جلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزه ابتدایی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغترین متفکرین را تصحیح نماید این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند در کنگره کارگری که بخصوص به توسط پرولتاریای پروس شرقی (Ost-Elbe) تشکیل شده بود شرکت نمایند."

[z-b] خلستاکف Khleštakov قهرمان کم‌دی بازرس اثر گورگول است که نمونه‌ای از لاف‌زنان لجام‌گسیخته و دروغ‌پردازان باشد.
* * * * *

برگرفته از:

آرشیو عمومی لنین ۲۲ آوریل ۲۰۰۷: بازنویسی با اندکی تغییرات از سوی مسئول آن سایت، از روی منتخب یکجلدی آثار لنین (انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور، چاپ ۱۳۵۳)، صفحات ۲۴۲ - ۲۸۸

توضیح برای بازانتشار این اثر درخشان لنین:

هدف از بازتکثیر نوشته لنین، توجه دادن به "متد" او در برخورد به رویدادها و تحولات تاریخی است. این مساله که در مواجهه با هر تحول اجتماعی و یا "مراحل" تکامل یک جامعه، بویژه در نقطه عطف‌ها، روش کمونیست‌ها باید "دخالگری" باشد و یا نظاره گر "حرکت طبیعی تاریخ"، یک معضل اساسی "منشویسم" در طول تاریخ جنبش کمونیسم کارگری در سرتا سر جهان بوده است. بروشنی میتوان رد پای موضع منشویکی را در میان انواع "ایرانی" آن نیز، پیدا کرد. کسانی از درون حزب کمونیست کارگری ایران، از مبارزه انقلابی کناره گرفتند و استعفا دادند، چون "دو خرداد" را نیروی "انتقال" جامعه ایران از اوضاع نامتعارف، به یک سرمایه داری "متعارف" تشخیص دادند. روشن و بی پرده نوشتند، که هژمونی "گفتمان" دوخرداد بر همه جنبشهای جاری مسلط شده است و "جنبش کارگری" هم چاره ای جز تمکین به آن ندارد! عده ای دیگر، بطور وارونه، پرچمدار همان منشویسم دو خردادی شدند. در جریان خیزش ۱۳۸۸ گفتند که "اصلا" نباید دخالت کرد، چون آن بار "رهبری" به دست جریان نالایق و تماما بورژوازی "جنبش سبز" افتاده بود.

در اوضاع فعلی، متاسفانه بقایایی از حزب کمونیست کارگری، دیگر تمام منشویک به صحنه آمده اند. "نباید اپوزیسیون اپوزیسیون شد"، اگر نه "چهره های" اپوزیسیون سر به وزارت خارجه آمریکا، از "رهبری" جانشین سازی جمهوری اسلامی، "رَم" میکنند و ممکن است از جنبش "آزادی یواشکی" هم دست بردارند! و این بسیار قابل تامل است. چه، نمونه های اخیر، از صفوف حزب کمونیست کارگری، پس از انشقاقات و فروپاشی، سر برآورده اند.

براستی آن منشویسم با یک قرن سابقه، چه ضریبات سهمگین به جنبش کمونیستی و جنبش طبقه کارگر زده؛ و "از صف ما" و "طبقه ما"، چه نیروهائی کُنده است؟

ایرج فرزند

نیمه دوم مه ۲۰۱۹

را بنحو اساسی و امیدبخش انجام داد (تکیه روی کلمات از ماست). این بود که وقتی پیروزیهای ارتجاع سران این اخوت را به لزوم شرکت در مبارزه انقلابی مجبور نمود، - آنوقت همانطور که طبیعتا هم انتظار میرفت توده عقب‌مانده‌ای که در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بورن در سال ۱۸۴۹ در قیام درسیدن شرکت کرد و فقط در اثر یک حُسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران، بمثابه یک اتحادیه مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا برکنار ماند و نقشی که بازی میکرد بقدری فرعی بود که ارتجاع آن را فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آن را فقط چندین سال بعد منحل کرد. بورن که اصولا او را باید شیر ترش (Buttermilch) [۲۱] نامید همچنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفیسور کوچک سوئیسی از کار درآمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس به زبان پیشهوران نبوده، بلکه آثار زنان ملایم طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه میکند".

این است قضاوت انگلس درباره دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک!

نوایسگرایی‌های ما نیز با چنان جدّ و جهد نابخردانه‌ای بسوی "اکنونیسم" میتازند که بورژوازی سلطنت‌طلب آنها را بپاس "روشن شدن" شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع میکنند، از "اکنونیستها" تملق میگویند و توده عقب‌مانده را مردم‌فریبانه بسوی شعارهای "فعالیت مبتکرانه"، "دمکراتیسم"، "خودمختاری" و قس‌علیهذا میکشانند. اتحادیه‌های کارگری آنان نیز غالبا موجودیتش فقط در صفحات روزنامه خلستاکف‌مآب [z-b] ایسکرای نو است. از شعارها و قطعنامه‌های آنها نیز همین عدم درک وظایف "جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا" نمایان است.

زیرنویسها و توضیحات

[۲۰] "شهود: آقای گیرکه و آقای هانسمان". هانسمان - وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی: تروبتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه - وزیر کشاورزی کابینه هانسمان بود که طرح "شجاعانه‌ای" برای "الغاء" باصطلاح "بلاعوض"، "قیود و رسوم فنودالی" تهیه نمود، که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی اهمیت را ملغی میکرد ولی قیود و رسوم مهمتر را باقی میگذاشت و یا الغاء آن را منوط به پرداخت مبلغ معینی بعنوان بازخرید مینمود. نمونه روسی آقای گیرکه - آقایان کابلوکف‌ها، ماتونیلف‌ها و هرزنشتین‌ها و سایر دوستان بورژوا لیبرال موژیک هستند که مایلند "زمینهای دهقانان وسعت یابد" ولی ملاکان هم آزرده خاطر نشوند.

[۲۱] شیر ترش (Buttermilch) - من در چاپ اول ضمن ترجمه این قسمت از گفته‌های انگلس بجای اینکه Buttermilch را بعنوان یک اسم خاص بگیرم اشتباهاً بعنوان یک اسم عام گرفتم (Buttermilch در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه موجب مسرت فوق‌العاده منشویکها گردید. کلتسلف نوشت که "گفته انگلس را عمیق ساختم" (اقتبال از مجموعه موسوم به "در مدت دو سال")، پلخانف هنوز هم این اشتباه را در مجله "تاواریش" یادآوری مینماید. مختصر اینکه بهانه خوبی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو گرایش در جیش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸ ماستمالی شود: یکی گرایش بورن (که با اکنونیست‌های ما خویشاوندی دارد) و دیگر گرایش مارکسیستی استفاده از اشتباه حریف، ولو در مورد نام خانوادگی بورن هم باشد، امری است کاملا طبیعی ولی ماستمالی اصل قضیه دو تاکتیک از راه تصحیح در ترجمه، معنایش نشان دادن زبونی خود در مورد اصل مطلب است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. هت.)

[z-a] اتحادیه کمونیستها Communist League - نخستین سازمان بین‌المللی پرولتاریای انقلابی است که در تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمانهای پرولتاری انقلابی تأسیس گردید. سازمانده و رهبر "اتحادیه کمونیستها" مارکس و انگلس بودند که بنا به توصیه این سازمان "مانیفست حزب کمونیست" را نوشتند. "اتحادیه کمونیستها" تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت. فعالین برجسته "اتحادیه کمونیستها" بعدها در انترناسیونال اول نقش رهبری کننده‌ای بازی میکردند.

داستان سه شهر

دیوید هاروی

ترجمه‌ی پریسا شکورزاده

۲۰۱۹

« براساس داده‌های مرکز آمار ایران طی دوره‌ی ۱۳۷۲ تا ۱۳۹۲ بهای زمین ۱۰۷ برابر، بهای مسکن ۷۶ برابر و اجاره‌بهای مسکن (در تهران) ۶۱ برابر افزایش داشته و همه‌ی این نرخ‌ها به‌شدت بالاتر از رشد سطح عمومی قیمت‌هاست. این جنون سوداگری در اقتصاد ایران حاصل چیست؟ دیوید هاروی در مقاله‌ی داستان سه شهر توضیح می‌دهد که چه‌گونه با حرکت از مسکن به‌عنوان ارزش مصرفی، به مسکن به‌عنوان ارزش مبادله و مسکن به‌عنوان سرمایه‌گذاری سوداگرانه این روند رخ می‌دهد. - نقد اقتصاد سیاسی»

خانه چیز خیلی ساده‌ای است. اما کالا هم هست که به قول مارکس مملو از «ظرایف متفاوتی و دقایق الهیاتی» است. من در خانه‌ای در محله‌ی کارگرنشین امن، مصون و آبرومندی در بریتانیا در سال‌های پس از ۱۹۴۵ بزرگ شدم. [۱] خانه دارای ارزش استفاده بود - معمولی و بدون جذابیتی خاص. فضایی امن و لو نسبتاً تنگ برای خوردن، خوابیدن، معاشرت کردن، قصه‌خواندن، مشق‌نوشتن یا رادیو گوش کردن ایجاد می‌کرد. مکانی که افراد خانواده با وجود تمام مشکلات و تنش‌های درونی می‌توانستند در آن زندگی کنند و بدون فضولی همسایه‌ها با یکدیگر گفت‌وگو کنند. رابطه با همسایه‌ها دوستانه و حمایت‌گرانه بود ولی خیلی هم صمیمانه نبود. اینجا شهر ارزش استفاده بود.

اما روزی را به یاد می‌آورم که وام مسکن را تسویه کردیم. جشن کوچکی گرفتیم. تازه فهمیدم که خانه ارزش مبادله‌ای هم دارد که می‌تواند به نسل بعد (مثلاً به من) برسد. اما هیچ‌وقت درباره‌ی آن صحبتی نمی‌شد. نزدیک ما ساختمان‌های مسکن اجتماعی [۲] بود. به نظر من خوب بودند. اما وقتی با دختری از آن محل قرار گذاشتم، مادرم به شدت مخالفت کرد. او گفت لایبالی‌اند و نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. اما به نظر می‌رسید آن‌ها هم مسکنی ایمن در محیط زندگی نه چندان بدی - هرچند تاحدی بی‌روح - دارند. ما و آن‌ها به یک برنامه‌ی رادیویی گوش می‌دادیم و بچه‌ها در کوچه بازی یکسانی می‌کردند. اما در زمان انتخابات، آن‌ها طرفدار حزب کارگر بودند. در محله‌ی ما چند پوستر تبلیغاتی حزب کارگر و چند پوستر حزب توری [۳] بود. رشد صاحب‌خانه شدن طبقه‌ی کارگر از دهه‌ی ۱۸۹۰ به این سو در بریتانیا همواره ابزاری برای کنترل اجتماعی و دفاعی در برابر بلشویسم بود. در آمریکا می‌گویند: «صاحب‌خانه‌های زیربار قرض، در اعتصاب شرکت نمی‌کنند».

در دهه‌ی ۱۹۸۰ دیگر تهیه‌ی مسکن برای همه در مرکز توجه دولت نبود. مارگارت تاچر مسکن اجتماعی را حراج کرد و مردم اشتیاق بیشتری به ارزش مبادله‌ی خانه‌هایشان پیدا کردند. بانک‌های مسکن که به صاحب‌خانه شدن کمک می‌کردند، دیگر نهادهای محلی طبقه کارگر نبودند و بیش‌تر شبیه بانک‌ها شدند. در سال ۱۹۸۱ تقریباً یک سوم خانه‌ها در بریتانیا جزء مسکن عمومی بودند، اما تا سال ۲۰۱۶ این رقم به کمتر از ۷ درصد کاهش پیدا کرد. در دنیای نولیبرال آرمانی هیچ مسکن اجتماعی‌ای نباید وجود داشته باشد. همان‌طور که کالین کروچ [۴] می‌گوید، «مستأجران مسکن اجتماعی تهمانده‌های ناخواسته‌ی گذشته‌ی پیش‌انولیبیرالی هستند». همه‌ی ما شانس رسیدن به دموکراسی مالکانه را داشتیم. خانه‌ها برای بازسازی یا اجاره مبادله می‌شدند تا شاید صاحبان آن‌ها بتوانند به محله‌های بالاتری بروند. ترقی دادن خانه به عنوان ارزشی مبادله‌ای، شیوه‌ای برای پس‌انداز و مکانی برای افزودن ثروت شخصی در مرکز توجه بود. ثروت فردی صاحب خانگی موضوع همه‌ی بحث‌ها بود.

برای حفاظت از ارزش‌های املاک محله، پاپتی‌ها (مثلاً رنگین‌پوستان یا مهاجران) را راه نمی‌دادند. جداسازی جدی تر شد و شهرک‌های بسته به وجود آمدند. فضاها حصارکشی و فضاهای مشاع شهری خالی شدند.

در پایان قرن کانون توجه باز هم تغییر کرد. خانه ابزار انباشت سرمایه و سود حاصل از سرمایه‌گذاری سوداگرانه در نظر گرفته می‌شد. خانه تبدیل شد به دستگاه خودپزدازی که با گرفتن وام‌های جدید برای پرداخت وام‌های قبلی می‌توانستند از آن‌ها پول در بیاورند. ریختن اعتبار و نقدینگی بی‌ملاحظه در بازارهای مسکن موجب نوسان در قیمت مسکن شد. اما در پس این تغییر قدرت ترسناک‌تری به وجود آمد. توجه نه به خانه، بلکه به زمینی که خانه بر رویش ساخته می‌شد معطوف شد. اختلاف ارزش زمین کنونی و ارزش بیشترین و بهترین کاربری زمین سرمایه‌گذاران را وسوسه کرد. برای به‌دست آوردن این سود سرمایه‌گذاری سوداگرانه یا باید کاربری موجود زمین‌ها تغییر می‌کرد و ساکنان کنونی آن‌ها را بیرون می‌کردند و یا به‌خاطر امتیاز ماندن در آن‌جا آن‌ها را مجبور به پرداخت اجاره‌ی بالاتر می‌کردند.

نمونه‌های برجسته‌ای در همه‌ی کلان‌شهرهای بزرگ دنیا می‌توان پیدا کرد. مثال چین را در نظر بگیرید. قیمت زمین از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۵ در چین پنج برابر شد. تا قبل از سال ۲۰۰۸ ارزش زمین به‌طور میانگین ۳۷ درصد قیمت مسکن در پکن بود. پس از سال ۲۰۱۰ است که تا ۶۰ درصد بالا می‌رود. در همه‌جا افراد کم‌درآمد یا از خانه‌ها بیرون انداخته شدند و یا اجاره‌های نجومی به آن‌ها تحمیل شد. دینی مک من [۵] در کتاب «دیوار بزرگ بدهی چین» [۶] نوشت: «میلیون‌ها نفر از پس‌هزینه‌ی مسکن در شهرهایی که زندگی می‌کنند، بر نمی‌آیند و وضعیت هر روز بدتر می‌شود».

اگر مارکس بود تعجب نمی‌کرد. او می‌گفت «برای سود کردن از راه اجاره‌ی خانه، فقر منبع سودآورتری بود تا معدن‌های پاتوسی [۷] برای صاحبانش». «قدرت فوق‌العاده‌ی» از ملاکی عاید می‌شد که مالک را قادر می‌ساخت «کارگرانی که در اعتراضات به دستمزدها شرکت داشتند را از خود زمینی که در آن زندگی می‌کردند بیرون کند».

افراد کم‌درآمد از همه‌ی محله‌ها بیرون انداخته شدند تا راه برای فرصت‌های سرمایه‌گذاری پولدارها، آپارتمان‌های گران و تبدیل به کاربری‌های جدید، مثل شرکت ایربی‌ان‌بی [۸] باز شود. دیگر صرفاً ارزش مبادله نبود که بازار مسکن را پیش می‌برد، بلکه انباشت سرمایه به‌مدد دست‌کاری در بازار مسکن محرک این بازار شد. افزایش شدید قیمت املاک ظاهراً به نفع صاحبان خانه‌ها بود اما در واقع منتفعان اصلی بانک‌ها، مؤسسات اعتباری و شرکت‌های بزرگ چندرشته‌ای و صندوق‌های بزرگ سرمایه‌گذاری بودند که به بازی عواید سوداگرانه پیوستند.

وقتی ورشکستگی اتفاق افتاد این واقعیت برملا شد. بانک‌ها نجات یافتند و صاحب‌خانه‌ها طعمه‌ی کوسه‌های بورس اوراق بهادار شدند. از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ در آمریکا خانه‌های میلیون‌ها نفر ضبط شد و بیرون کردن افراد کم‌درآمد از خانه‌های اجاره‌ای در همه‌جا سرعت گرفت. این اتفاق عواقب اجتماعی بسیار مخربی هم داشت. صندوق‌های بزرگ سرمایه‌گذاری و بنگاه‌های مدیریت سرمایه‌گذاری تمام خانه‌های ضبط شده را به قیمت‌های بسیار ارزان خریدند و حالا سود بالایی در معاملاتشان می‌کنند. ریاضت اقتصادی موجب شد بازسازی ته‌مانده‌ی مسکن عمومی هم به تعویق بیافتد و مسکن‌های باقی‌مانده در این بخش به چنان وضعی برسد که به ما گفته شد تنها خصوصی‌سازی می‌تواند اوضاع را بهتر کند. خصوصی‌سازان در بیرون کردن از خانه‌ها ماهر از آب درآمدند و تبدیل مسکن دولتی برای افراد کم‌درآمد به مسکن سودآور در بازار آزاد شتاب گرفت.

این است شهر سود حاصل از عواید سوداگرانه: سکونت موقت و متغیر می‌شود، همکاری اجتماعی و اشتراکات محلی از هم می‌پاشد و املاک‌ها به تبلیغ محله‌های مرفه اغلب حصارکشیده، با صفات موهم زندگی بهتر می‌پردازند. این حتی شغلی تمام‌وقت شده است: به آن «مهندسی خیال شهری» می‌گویند. حقیقت تخریب روابط اجتماعی است با نتایجی

وحشتناک. گلن رابینز [۹] در مورد موج جنابیت‌هایی که لندن را فراگرفته می‌گوید: «سیاست‌های شهری نولیبرالی و سود محور، شهرهایی را تولید کرده‌اند که کثیری از جوانان در آن‌ها به معنای واقعی احساس می‌کنند هیچ جایی ندارند. برای آن‌ها پیدا کردن خانه‌ای که استطاعت آن را داشته باشند، در محله‌هایی که در آن به دنیا آمده‌اند، تقریباً غیرممکن است و مانع شروع زندگی مستقل‌شان می‌شود. شبکه‌های اجتماعیشان، احساس تعلق داشتنشان به جایی و احترام بزرگسالان به آن‌ها به بن‌بست رسیده است. هیچ چیز به این خوبی نمی‌توانست وضعیتی را ایجاد کند که در آن برای جوانان نه زندگی دیگران اهمیتی داشته باشد و نه زندگی خودشان». این با دنیایی که من در آن بزرگ شدم متفاوت است. اما خانه هنوز خانه است.

اشکال متفاوت ارزش همیشه به صورتی بی‌ثبات در شکل کالا همزیستی دارند. هم-تکاملی آن‌ها در دوره‌ی اخیر بازار مسکن در بن‌بست امروزی به اوج خود رسیده است، در وضعیتی که حاکمیت ارزش‌گذاری عواید سوداگرانه به‌گونه‌ای است که بیش از نیمی از جمعیت کره‌ی زمین، به‌خاطر غلبه‌ی سرمایه بر بازارهای زمین و املاک، نمی‌توانند جای مناسبی برای زندگی در محیطی مناسب پیدا کنند. لزوماً نباید این‌طور باشد. اخیراً هنگام تمیز کردن اتاق کارم به کتابچه‌ای برخوردم که در سال ۱۹۷۸ شورای کلان‌شهر نیویورک درباره‌ی مسکن منتشر کرده است. عنوان کتاب این است: «مسکن عمومی: تنها راه حل». در سال ۱۹۷۸ دپارتمان مسکن و توسعه‌ی شهری آمریکا، بودجه‌ای به مبلغ ۸۳ میلیارد دلار برای مساعدت به این راه حل در اختیار داشته است. تعاونی‌های با سهام محدود [۱۰] و حتی بنگاه‌های غیرانتفاعی متصدی ساخت مسکن اجتماعی [۱۱] به منظور ارائه‌ی راه‌حل‌های بیرون از نظام بازار در شهرهای مهم متولد شدند. در سال ۱۹۸۳ بودجه‌ی دپارتمان مسکن و توسعه‌ی شهری به ۱۸ میلیارد دلار کاهش یافت تا این که در دهه‌ی ۱۹۹۰ در دوره‌ی ریاست جمهوری کلینتون حذف شد. چهل سال بعد من به نتایج فوجی جهانی پیگیری نکردن جدی آن راه حل واضح یعنی مسکن عمومی فکر می‌کنم. ارزش استفاده باید اولویت یابد.

پیوند به متن انگلیسی:

David Harvey, A Tale of Three Cities

پی‌نوشت‌ها

[۱] در سال ۱۹۴۵ جنگ جهانی دوم با پیروزی متفقین به پایان می‌رسد. پس از جنگ در بریتانیا حزب کارگر به قدرت می‌رسد و دولت رفاه مستقر می‌شود. اما به دلیل مشکلات اقتصادی حاصل از جنگ دوران ریاضت اقتصادی هم آغاز می‌شود.

[۲] مسکن اجتماعی اشاره به خانه‌هایی دارد که دولت طولانی مدت و با اجاره ارزان در اختیار اقشار کم‌درآمد قرار می‌دهد.

[۳] Tory منظور حزب محافظه‌کار است

Colin Crouch [۴]

Dinny McMahon [۵]

China's Great Wall of Debt [۶]

Potosi [۷]

معادنی در امریکای لاتین و در بولیوی کنونی که در دوران امپراتوری اسپانیا در قرن‌های شانزدهم و هفدهم به سبب انبوه معادن نقره‌اش نقش بزرگی در ثروت انبوه این امپراتوری داشت.

Airbnb [۸]

یک شرکت خصوصی بزرگ فراملیتی که در زمینه‌ی خدمات مسکن فعالیت

می‌کند.

Glyn Robbins [۹]

Limited equity co-ops [۱۰]

تعاونی‌های مسکن برای گروه‌های کم‌درآمد جامعه

Community Land Trust [۱۱]

این نوشته «هاروی» که من از سایت: «نقد اقتصاد سیاسی» آن را برگرفته‌ام، به شیوه‌ای جذاب و فک‌چوآل، کالائی شدن هر پدیده، که حالا دیگر «فضا و مکان» را نیز زیر سلطه سرمایه داری قرار داده است، و «بی اختیار شدن» انسان را نشان داده است. اینکه انسان می‌تواند در جامعه‌ای که محصولات آن نه برای «مبادله» که بخاطر «ارزش مصرفی» آن، زندگی کند، حکمی است که مارکس در کتاب کاپیتال با دقت و ریزبینی علمی، اثبات کرده است. تصور من این است که هاروی، در بکار بردن «ارزش مصرفی» قدری تسامح خرج داده است، چه، در جامعه‌ای که محصول کار انسانها دیگر حامل «ارزش» نیست که باید «مبادله» شوند و یا از ارزش نیروی کار، «ارزش اضافه» به سرمایه مَنضم و به جیب سرمایه داران برود، خود پدیده تولید «ارزش»، با «ارزش مصرفی» تنیده در آن، دیگر یک تناقض است.

تا جایی که من با آثار هاروی آشنائی دارم، او به امکان تولید فقط ارزش مصرف، دستکم برای نیازهای مبرم شهروندان، حتی در شرایط تولید سرمایه داری، باور دارد. شاید یکی از مهمترین ایراد به بینش او این است که بین «مالکیت» بر تولید و ابزار تولید و ثروت از سوی «دولت» و یا «فرد سرمایه دار» تفاوت جدی قائل است. به برداشت من، او، تفاوتی ماهوی بین «مالکیت اجتماعی» یا «مالکیت جامعه» بر ابزار و وسائل تولید و «ثروت» و «مالکیت دولت»، هر دولت با هر ماهیت طبقاتی، قائل نیست. شاید یک وجه موضع غیر انتقادی او به جمهوری اسلامی، از اینجا مایه می‌گیرد. اما، با اینحال، کسانی مثل هاروی، برای ساکت کردن مدافعان «ایدئولوژیک» سرمایه داری و ضد کمونیستهای مکتبی و مارکس نخوانده، اما ضد مارکس و متنفر از لنین، در دوران ما، لازم اند.

من شاهد حضور هاروی در یک برنامه «به عبارت دیگر»، بخش فارسی رادیو بی بی سی، بودم. آقای «عنایت فانی»، که مخاطب خود را دست کم گرفته بود، قصد داشت از زبان او «اقرار» بگیرد که «اقتصاد سوسیالیستی» در «نظامهای کمونیستی»، فقط «دیکتاتوری»، «توتالیتریسم»، «استالینیسم» و «گولاش»، اردوگاه مرگبار کار اجباری، تولید و باز تولید میکند که آنهم «همانطور که دیدیم»، سرانجامی جز «فروپاشی» ندارد. هاروی، با تسلطی که بر کاپیتال داشت، با فکت و آمار و استدلال پاسخ داد خیر! «مواردی» که شما آقای فانی از «اقتصاد کمونیستی چین» و یا «کوبا» به عنوان «سوسیالیسم های فعلاً موجود»، نقل می‌کنید، اتفاقاً مصداق تمام قد سلطه سرمایه داری است. آقای فانی، که هاروی را با منشویک‌های ایرانی و ناسیونالیستهای «چپ» و «دگر اندیشان» و «کمونیست سابق‌ها» و مدافعان «اصلاح طلبی» اسلامی و غیر اسلامی و شبه سکولار، اشتباه گرفته بود، دستپاچه شد و نمیدانست چگونه خود را از مخمصه رها کند.

من، وجود امثال هاروی را که بخوبی می‌توانند، از پس «مارکس شناسان» ضد کمونیست و دشمنان قسم خورده سوسیالیسم، بویژه در غرب و شاگردان آماتور آنها، در «شرق» برآیند، لازم و مفید میدانم و از این نظر قرب و منزلت آنها نزد من محفوظ است.

ایرج فرزاد

نیمه دوم مه ۲۰۱۹